

خطی - فهرست شده
۱۱۹۷۰

۵۹۲۴-۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه ۱ - اسناد و دستاویزهای کهنه مجیدی
مؤلف: یزدانی، محمد تقی - حقه کلاوی
موضوع: ۳ - تصدیق برده یا بزرگتر مستطام فارسی
شماره ثبت کتاب: ۸۶۳۶۳

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20
inch 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20

۲

۱۳۹۱

اسناد و دستاویزهای کهنه مجیدی

تصنیف: محمد مجیدی

تصنیف

۸۶

بازرسی شد
۳۷ - ۹

بازدید شد
۱۳۸۴

دعای و باینست فوٹ الاعظم پید نہ
 ہوا پہلے مصطفیٰ و المرتضیٰ خیر الناس کہ واپس
 بہرین بہر فی بحرین کہ بلا یافت اعظم
 پید بہر و باکہ واپس لیختہ اطفی بہا جہا
 الوہاب الفاطمہ مصطفیٰ و المرتضیٰ و ابن ہما و ائمتہ
 بحر مشیخ محمد صادق دعای چیکہ اہل بیت
 پورہ فاتحہ را بر ہفت مونیسیا بخواند و بعد
 ہفت بار تہ دعا را بر تہا مونیسیا بخواند و
 از کتبت ان دعا کم برید دعا بہت بر اہل بیت
 لا اے الا انت وجہہ الابرار لا قوۃ الا
 الباعظیم والاولوالآخر و ہما بر و ابن و علی و بیت

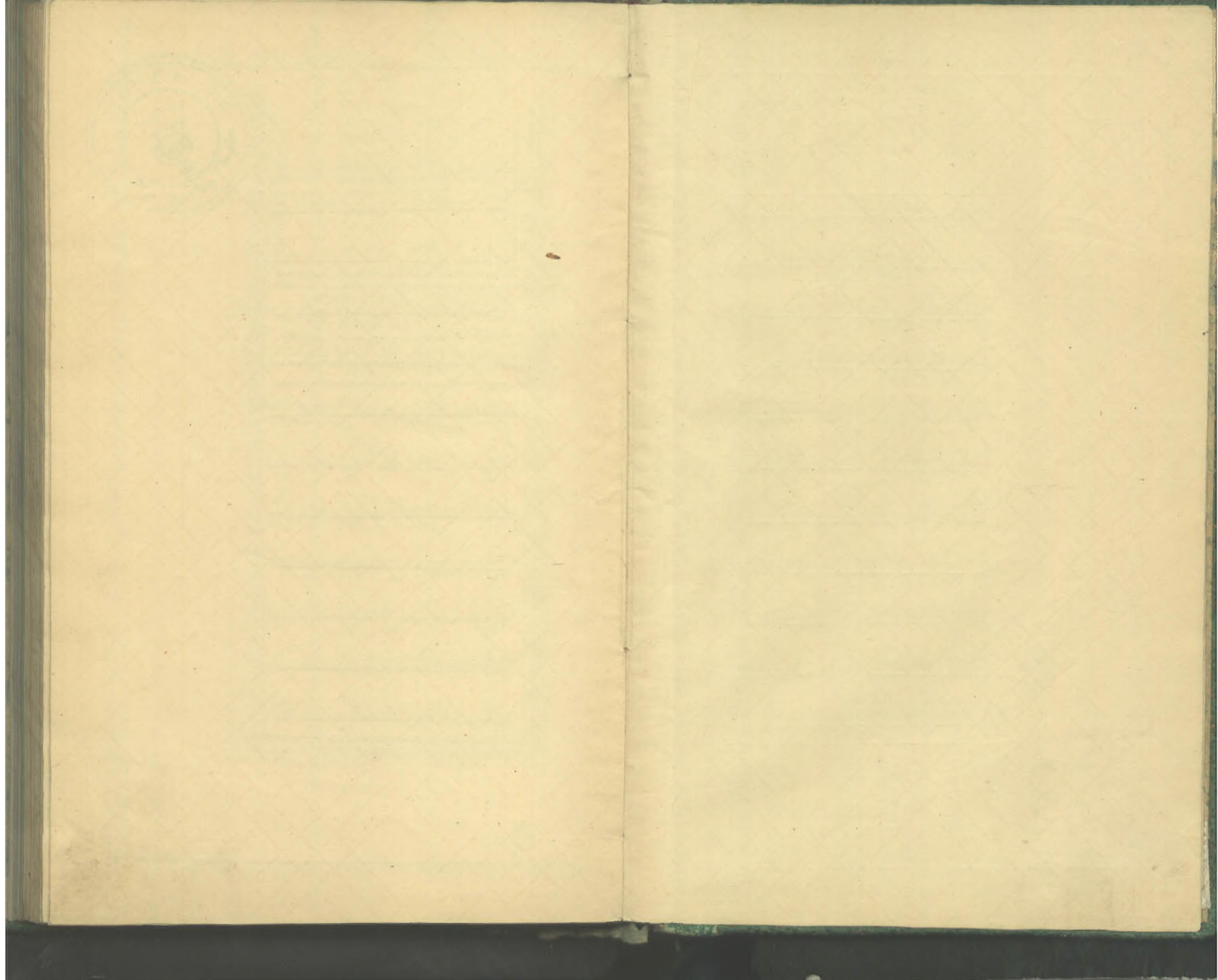
13-9975

خلی «فہرست شدہ»
۱۱۹۷۰

১৯৭১

تو بگو ای شاه که منم که در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این
دیده ام که تو را در این

و این





کتابخانه مجلس شورای ملی

دفتر کتابخانه

کتاب	تاریخ	مجله	روزنامه
۱	۲	۳	۴

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون

تاریخ ایران از بنیاد تا کنون



حسب الله

جمید مجد محمدهی بهمت اجل جلاره و غم ناله
و صلوات بعید نثار روح بر فستوج پیر
انبیا صاحب قاب قوسین او اذان سپس
الضجاء به رآله جاسراج بلا و اقد خیر عباده
مجمید رسول الله صلی الله علیه و علی آله و صحبه
و از واجه الف الف صلوات و پرسم و تحیت
زاکت **اما بعد** بنده لاشنی به نام نسنده

وین

وین احمد سعید مجدهی بسبا و طریق کان
اقد عوضا عن کل نسی و افصح می نماید که حاجی
اعظمین شریفین مقبول رب المشرقین و
المغربین حاجی علاء الدین احمد باعث کر
دیدند که مراقبات و اشغال که در خاندان
قوم ربانی مجد و الف ثانی امامنا و قبلنا
حضرت شیخ احمد فاروقی سپهر بندگی نفع
عنه معسول اند برای من بنویس بر وجود
عدم لیاقت از ان جانب چنان ندیم و
از کلام اکابر التفات نموده اذکار و اشغال
پس از این بعه مشهوره را ارقام نموده ایند

۲
رباله را با چهار اربعه پستی پا ختم و من
التوفیق و رتبا با علی اربعه آنها نیز اول
و بیان اشغال و اذکار و مراقبات طریقه
سریقه مجده و یہ قدس راقده تعالی پیرا
الیها به انکه نزد حضرت قیوم ربانی مجد
الف ثانی رضی الله تعالی عنہ این کتاب
وہ لطیفست پنج از عالم امر و پنج از عالم
خلق لطایف عالم امر قلب و روح
و پیر و خفی و اخفی که اصول آنها فوق شعور
مجید اند و بلا مکانت تعلو دارند
حقیقتا بقدرت که از خویش را بن جو مجرود

مجرود و در چشمت محل در جسم این
مودع پاخته و بسبب علو من خطوط انقیاد
اینها اصول خود را فراموش نموده اند
تا آنکه توجہ شیخ کامل کل از اصول خود دور
و خبردار میشوند و میلی با اصول خود پیدا
نمیکنند و جذبات الهیه درینها هویدا
میکرد و حتی یصل الی الامل ثم الی الامل ثم
و ثم حتی بنیما الی ذات البجۃ المعرات
عن الصفات و شیئونات فیحصل لہا
الاقم و البقاء الاکمل و لطایف عالم خلق
لطیف نفس اربعه عن صراط اصل بر لطیف

بینها

عالم خلق از لطایف عالم امرست اصل
نفس اصل قلب و اصل باد اصل روح
و اصل آب پست و اصل ناری اصل
خفیت و اصل خاک اصل خفیت و هر
لطیفه ازین لطایف را نور دیگرست
نور قلب از دست و نور روح پیر
و نور سیرت و نور خفی سیاه و نور خفا
پس نور نفس بعد از ترکیه نور پادشاه
و هر لطیفه زیر قدم نبی از انبیای اولوالمقام
واقع شده است چنانچه قلب زیر
قدم حضرت آدم علیه السلام در روح زیر

قدم حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیه السلام
و پس زیر قدم حضرت موسی علیه السلام
و خفی زیر قدم حضرت عیسی علیه السلام و ا
زیر قدم خاتم النبیین محمد مصطفی ص
الله علیه و علی آله و اصحابه و پس علم است
مشایخ کرام رحمته الله علیه اول تهنه لطایف
عالم امر مقرر نموده اند و برای آن سه
طریق وضع فرموده اند **طریق اول** ذکر
ست اسم ذات باشد مانفی اثبات اسم
ذات باین روش که زبان بکلام چنانچه
و دل را از خواطر و حدیث نفس خالی نراند

و صورت بزرگیکه از و تمقین ذکر یافته باد
 تمام روی دل خود بدارد و بزبان
 دل که محل آن زیر پستان چپ بفاصد و
 انشت است ابریم مبارک الله بگوید مفهوم
 آن که ذاتیت موصوف بصفات کامله و
 منزله از صفات ناقصه که بر آن ایمان آید
 در لحظه دارد و در تمام اوقات برین فکر
 مواظبت نماید تا دل بزرگ جاری شود پس
 از آن لطیفه روح که محل آن زیر پستان
 راست باز از لطیفه پسر که محل آن زیر پستان
 چپ یال بپست سینه است ذکر کند باز از لطیفه

پشت

خفی

خفی که محل آن بر ابر پستان رست بفرق
 دو انشت یال بویست سینه است باز از
 لطیفه اخفی که محل آن بویست سینه است
 ذکر نماید تا آنکه لطایف خمبه جار بر بندگ شود
 باز از لطیفه نفس که محل آن پیشانی است
 باز از لطیفه قابلیت تا ازین هر دو ذکر
 هوید اگر دو و این را سلطان الازده
 نمی نامند به آنکه هر لطیفه عالم امر را اصل است
 فوق العرش را باصل خود و نرسیده فای
 او حاصل نمیشود چنانچه اصل قلب تجلی افعال
 الهی است و اصل روح صفات ثبوتیه و اصل

۵
بر شیوات ذاتیه و اصل خفی صفات بلیه
و اصل اخفی شان جامع بس ملحاظ این اصول
تیر مراقبات میکنند باین طریق که قلب و
در مقابل قلب مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وآله و سلم داشته بجانب الهی عرض
نماید که الهی فیض تجلی فعلی که از قلب
مبارک جیبیت صلی الله علیه وآله و سلم
بقلب آدم علیه السلام رسیده است در
قلب من برپا ن بس فای قلب در
تجلی فعلی خواهد شد درین وقت افعال
و اقوال تمام مخلوقات از نظر پالک مختفی

میشود

میشوند بجز فعل کما فعل حقیقی هیچ در نظر
نظرش نمی آید ولایت قلب را ولایت
حضرت آدم میفرمایند و پالک که ازین و
لایت و اصل میشود و او را آدم المشرب
میگویند همچنین لطیفه روح که خود را
مقابل روح منور حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم پخته عرض می نماید که الهی فیض تجلی
صفات نبوتیه که از روح مبارک جیبیت
صلی الله علیه و سلم بروح حضرت ابراهیم
رسیده است و در روح من برپا ن
تخصیص ازین لطیفه واصل میشود و او را ابراهیم

المشرب می نامند این وقت ببالک صفات
خود را از خود و از جمیع ملکات پسند
بیاخته بحضرت جن سبحانه و تعالی منسوب
خواهد دید بکذا لطیفه پیر پسر خود را منقلا
بسر شریف انحضرت صلی الله علیه و سلم
نموده عرض نماید که آبی فیض شیوات
ذاتی که از سر مبارک حضرت پیدایش
علیه الصلوة و السلام در سر حضرت موسی
علیه السلام رسیده است در سر من برپا
آرد امپوی المشرب میگویند این وقت
بالک ذات خود را و ذات حضرت جن

سبحانه

سبحانه پست ملک می باید بعد از ان لطیفه
خفی را مجاذی خفی رسول کریم صلی الله علیه
و سلم پاخته عرض نماید که آبی صفات
بسی که از خفی انحضرت صلی الله علیه و سلم
بخفی حضرت عیسی علیه السلام رسیده است
در خفی من برپا بالک درین راه برسد
نامش عیبوی المشرب است تفریه و تجریه
جن سبحانه از جمیع عالم و برین مقام مشهود
بالک میشود و بس لطیفه اخفی خود را منقلا
اخفی پیدانور صلی الله علیه و سلم داشته
بجنب آبی عرض نماید که آبی فیض شان جامع

۷
در اخفی جیب خود ریخته و در اخفی من
برپان با لیکه درین راه واصل میشود
بمقصود خود و مجسمه‌ی شرب ملقب
میکرد و مخلوق با خوار و افند درین حرم
نصب با لک میشود **مصرع** تا باز که خواهد
میشد که بشود و طریق ذکر نفی و اثبات
این است که اول نفس خود را زیر ناف
بند کند و بر زبان خیال کلام را از ناف
تا به ماغ رپاند و لفظ آه را برکتف است
فرود آرد و لفظ آه را بر دل نداند
بوجبه که اثر ذکر بطایف دیگر برپد و لفظ

محمد رسول الله را در وقت نفس بر خیال
گوید در ذکر لایط میگردانیت هیچ مقصود
بجز ذات پاک و در وقت نفی نفی شفیق
و جمع موجودات نماید و در وقت اثبات
اثبات ذات حضرت بلوط دارد و نیز از
شر و طست در هر ذکر بعد از چند بار بار
بر زبان خیال و کمال خاکباری و نیازنی
مناجات و التی نماید که خداوند مقصود
من تویی و رضای تو محبت و معرفت
خود بر من بده و روز کن و صول من بجا
خویش و توجه قلب بذات الهی و شستن

۸
فروست که حصول نسبت حضور بدین
این دو چیز محال است و این توجیه را دو
قلبی گویند و باینکه دل را از خواطر نکند و
تا خاطر غلبه نکند و این را آنکه بداشت که
بند جنفس در ذکر مفیدست چرا که قلب
و شوق و ذوق و رقت و نفی خاطر محبت
از فواید جنفس است و میتوان که موجب
حصول کشف باشد و در ذکر نفی و اثبات
رعایت عد و طاق معمول است لهذا این
و قوف عدوی گویند و این ذکر را ثور
از حضرت خضر است که بحضرت خواجہ عبدالحق

عبدالحق عجد و اما رقی الله تعالی تعالیم
فرموده اند پس اگر در یکرم تا بیت یکبار
رسانید و فایده بر آن مترتب شد بشر
باطل است از پس کبر و شروط را نیک
نگه دار و دو طریق دوم مراقبه است و آن
نه تنها دل را از خواطر و مکران فیض الهی است
بدون ذکر و بدون رابطه مرشد باید که در
جمیع اوقات بنیاد و استقامت تمام
متوجه ذات الهی باشد با توجیه الا اکبر بحکم
عاطر ملکی گردد و این حضور گویند و مقصود
از ذکر همین است و طریق **پنجم** است فایده

از صحبت شیخ کامل مکمل که همین توجّه و خلّا
 او دل از غفلت پاک کرد و بجا محبت
 او انوار مشایخ الهی در دل او درخشید
 لیر و در حضور سر رعایت ادب و رضا
 و در غیبت بیکه داشت تصور او فیض
 شمع فرموده اند که این طریقه موصول تر و پیا
 نیست و این ذکر را ذکر رابطه گویند و چون
 حضور و جمیع دل حاصل شود و خطره تا
 چهار که هر خطره یک علامت تمامی دایره
 امکان است که دایره اولی است گفته اند و بعضی
 دیدن انوار را علامت قطع مذکوره گفته

اصل خفی
 اصل خفی اصل روح
 اصل سر اصل قلب
 عرش

خفی
 اخفی پس روح
 قلب

نیمه دایره امکان از زمین تا عرش
 و نیمه دیگر بالای عرش و عالم خلق زیر
 عرش است و بعد از آن مراقبت
 مفهوم آیه شریفه و هو معکم انما کنتم معیت
 حقیقتاً همراه خود و هر ذره از ذرات ممکنات
 در لحاظ داشته مشغول باشد در این مقام
 ذکر تهلیل یا با توجّه قلبی و توجّه بحدی پس بجا
 بالجامه مغرب بسیار فایده دارد این مراقبه
 در ولایت صغری که ولایت ادب است ^{مکشند}
 مورد فیض در نبی لطیفه قلب است و این را
 دایره ضلال اسما و صفات دایره ولایت ^{صغری}

نیز گویند و در اینجای سیر در تجلیات افلاک
الیه میشود و توحید وجودی و ذوق
و شوق و آه و ناله و استغراق و بیخود
و دم حضور و بنیاد پساوک عبارت از
فانی قلب و در اینجا حاصل میشود چون
توجه اجاطه شش جهت نماید جهت
فوق بر طرف کرد و ترکیه نفس که محل آن
و پست است میفرماید و شروع
سیر در ولایت کبری که ولایت ابدیت
میکرد این ولایت متضمن بر سه
دایره و یک قوس است در دایره

اولی مراقبه اقربیت مفهوم آیه شریفه
نخستین است **ایه** **م** **ج** **س** **ل** **و** **ر** **ی** **ه** **ف** **ی** **ک** **ه** **ف** **ی** **م**
آیه از ذاتیکه نزدیکتر است بسوی من
رک جان من و منش دایره اولی است
کبری است بر لطیف نفس و لطایف خمس
می نماید در اینجا نیز که تپیل بر زبان خیال
آن ترقی می بخشد و حضور و مکرر و عروج
و نزول و جذبات مانند قلب در اینجا نیز
لحظه وقت بگذرانند با تمام بدن را
میشود کیفیت و حالات اینجا نسبت لطیف
قلب نیز است اما بعد قوه گرفتن نسبت لطیف

قوس

دایره ثانی

دایره ثانی

دایره اولی

تفسیر حالات را فراموش کرد و دور
 دایره ثانی را قبه محبت مفهوم آیه شریفه
یجتم و یجتم یعنی فیض مرا به از ذاتیکه مراد است
 میدهد و من او را دوست میدارم و منش
 دایره ثانی ولایت کبر است که اصل دایره
 اولی است و مورد فیض درین دایره
 لطف تفسیر است فقط و در دایره ثانی
 نیز همین مراقبه باین لحاظ که فیض مرا به از
 ذاتیکه مراد است میدهد و من او را
 دوست میدارم و منش دایره ثانی که
 اصل دایره ثانی ولایت کبری است میکنند و

و بجین در قوس یعنی فیض می آید از او
 مراد دوست میدهد و من او را دوست
 میدارم و آن ذات منش دایره قوس که
 اصل دایره ثانی ولایت کبری است این
 اصول سه گانه عبارات اند در حضرت ذات
 مبادی صفات و شیوئات شده **در بیت**
 هر زمانا روی جانان را نقاب یکوست بهر
 حجابیر که گذشته حجاب دیگر است به شرح
 صدر و مقام صبر و دایم شکر و رضا که چون
 چرا بر حکم قضا برخیزد و در قبول تکلیفات
 شریعه اجتناب و میل نماید و سبته لاله بهی کرد

واطمان از شورشهای مقام جند به و
 یقین بمواعید الهی و استیلاک و انجبال
 جنانکه برپا در آفتاب میگذارد و توجیه
 شهودی و انتقاد انا که وجود و توجع
 وجود را با و پیچ منسوب دانند و در طر
 اما بر خود پیا می تواند کرد و متهم شدن
 نیات و دید قصور که بغیر شر و منفعت خود
 نه بینند و تهذیب اخلاق پالاک و تزکیه
 از زایل جرم و بخل وجه و حقه و کبر و
 جاه و غیره در نی مقام بلند دست میده
 از تمام شدن ولایت کبری و برسم اظهار سیر

و پیک در پسم ابطن و ولایت علی
 ولایت ملائکه کرام علیه الصلوٰه و السلام
 در پیشری آید حرمین ولایت کار بعام
 نثه پوای غم خاک می افتد و در اینج
 و اینکه پستی پسم ابطن است و منشا
 ولایت علی است می کنند و کر تهلل و ملو
 نافه در اینجا ترقی بخشد و توبه و حضو
 و عروج و نزول عناصر نثه را بهم میرسد
 و و پست عجب و رباطن پیدا میشود
 و مناسبتی بمراد الا علی حاصل میگردد و متی
 ملائکه کرام ظاهر شدن گیرد و ابرار یک لایق

بسر و اخف است مد رک کرد و بعد حصول
 سیر اچم هو الظاهر و اچم هو الباطن باز
 برای سیر بوی مقصود بخت حاصل
 میشود یعنی تمام شدن ولایت علیا اگر
 فضل الهی شامل حال نبوده میشود پس
 کمالات بنوعه واقع میشود و آن عبارت
 از دوام تجلی ذات بخت پرده اسپه منقلا
 اینجا مرقبه ذات بخت که منشا کمالات
 نبوت است میکنند و مورد فیض لطیف غفر
 خاکست فقط در مقام شکر که فقط
 یک نقطه بهتر از جمیع مقامات ولایت است حصول

بجیت

بجیت حاصل میشود و نکرانه و بشر طلب
 بیتا با شوق زایل میگردد و برویقین
 دست میدهد و دست حال مقام مفت
 از اینجی کوتاه لایه رک الایضا بر صدق
 حال کواهد در اینجی کوتاه یافت و او رک
 عزت نامر پایدت بکارت و وجهان
 نسبت باطن و وصل عریان حاصل میشود
 و مولت حصول نیت **نظم** اتصال شکستف
 بتقیه پرست رب ان سیر را با جانم
 ناپس مفاوقت حقیقت اطمینان
 و اتباع هو الیها **بصطفی** صلی الله علیه و آله و سلم

و بیعت نسبت باطن و با کفی و یا پس در نما
 دست میبده معارف و حقایق اینچنین
 است و این مقام بنسبت و تابعیت
 و وراثت حاصل میشود و توحید و هود
 و شهودی از معارف ولایت بوده
 در راه میماند بعد از آن مراقبه ذات
 و منشا کالات رپت است میکنند
 و مورد فیض از اینجاست آینه و جد
 پاک است ترک بعد تقریر است و نیست
 لطایف عشره حاصل شده و روح و نزول
 و انجذاب نصیب تمام بدست و تواتر است

مجید و نماز بطول قنوت در کالات نشسته و حقا
 سبده و جز آن که من بعد بیشتر میباشد
 ترقی بخشد و همین نیز کلمات و لطافتها
 می آید که این مقامات بنده درجات امون
 نامتانی ذات بخت الهیت جل جلاله
 و عسم نوار بعد از آن مراقبه ذات است که
 منشا کالات اولوالعزم است میکنند
 بعد مراقبه حقیقت کعبه ربان که از ظهور
 سیر اوقات عظمت و کبریا فی ذات است
 باین طریق که میکنند که فیض مراقبه از ذات
 بخت که بسجود جمیع مکانات و منشا حقیقت

قباحت

در اینجا عظمت و کبرای حضرت حق سبحانه
و تعالی مشهود میشود و پستی و در باطن پاک
غالب میکند و چون فنا و بقا باین مرتبه نقیصه
حاصل میشود و پاک خود را متصف باین
شان می یابد و توجیه ممکنات بجان شبوح
میداند بعد از آن مراقبه حقیقت قرآن
مجید باین روش میکند که فیض می آید
از همه اوست بچون حضرت ذات که
منشأ حقیقت قرآن مجید است
بباطن کلام اقدس در این مقام ظاهر میگردد و
و هر چه فی الزجوف کلام مجید دریایی

می یابد که موصل کعبه مقصود است و در
وقت قراة قرآن مجید لبان قاری
حکم شجره موسی پیدا میکند و برای قرآن
تمام قالب زبان میگرد و دو علم است
انکشاف انوار قرآن مجید غالب
ثقل است بر باطن عارف کویا کریمه **اسنی**
علیک قولاً تقیلاً ایمانی باین معرفت
دارد و فوق این مرتبه مقدمه مرتبه است
بسیار عالی که حقیقت سلوة است در اینجا
مراقبه باین لحاظ معمول است که فیض می
آید از کمال اوست بچون حضرت ذات که

۱۶
مثلاً حقیقت صلوة است بر بنیت و جدت
پا لک از و پست و علو این مرتبه و این مقام
چه لب کثایه که حقیقت است آن مجید که
خبر داده است و حقیقت کعبه خجسته
پا لیکه ازین حقیقت مقدیه بهره می یابد
در وقت ادای صلوة ازین دار
فانام بر می آید و در وارد حسری داخل
میشود و مضمون حدیث شریف **ان تعبته**
لکم ثراه درین مقام بوجه کامل دیده
و باین حالت شریف حضرت سیدالانام
علیه صلوة و سلام است فرموده **حیف**

الصلوة معراج المؤمنین و ایضا قال علیه
الصلوة و پسرم آتیه بایکون العبد من
الرب فی الصلوة اگر نماز کردن نمیفرموده
از جبهه معقود می کشد و طالب مطلوب
ولایت می نموده نماز است لذت بخش و عظیم
نماز است راحت ده بیمار نهامی یا بلال از مرتبه
ازین ماجر او قره عینی فی الصلوة است ثابت
پاین نماز عدم آگاهی حقیقت نماز است که
خم خفیه ازین طایفه تبکین مضطرب خود دارد
برده های نغمه مطالع نمایند و مطلوب خود را
از سماع و نغمه و وجد و تواجب بستند لاجرم

رقص و رقاصی را در بدن خود گرفته اگر شمه
از حقیقت کمالات صلوته برایش متشف
شدی هرگز دم از بهیمن و نغمه نزنندی
و با او وجه و تواجد نکردندی **مصرع** چون
ندیده حقیقت ره افپا نه زدنند فون
مرتبه حقیقت صلوته معبودیه صرفت که
اصل کل در او همیشه در آن موطن و
نیز کوتاهی می نماید و امتیاز هم در راه میانه
و سیر قدمی تمام میشود لیکن **مصرع** بعد که
نظرا از اینجا منع نفرموده اند **مصرع** بلا
بعدی اگر اینهم نبودی در اینجا مراقبه آتیکه

معصوم صرف است میسند کنجایش در او که
در امر قف یا محسوسه اشارت باین کوتا
هی قدم بها باشد پاکن بشیر محمد قدم
پشت رنده که فون مرتبه حقیقت صلوته
که از مرتبه وجوب صا درست و مرتبه
تجسد و تنزه حضرت حقیقت و تعالی
و تقدس قدم را اینجا جولا که نیست
و کنجایش حقیقت که طیبه لا اله الا الله
در نیت تمام ثابت میشود و نفع عبادت الهیه
غیر مستحق اینجا صورت می بندد و اثبات
معبود حقیقی که جز او پیشین عبادت نیست

در مقام حاصل میشود کمال نیاز در میان
عابدیت و معبودیت اینجا ظاهر میگردد
و عابد از معبود که اینجاست جدا میشود و معلوم
میکرد که مغفرت طلبیه لا اله الا الله نسبت
بجانب متبیهان لا معبود الا الله است
چنانچه نسبت متبیهان لا موجود و بیجا
متوهمان لا مقصود الا الله است
ترقریرین مرتبه مقدمه در نظر وحدت
بصر موقوف بعبادت و صلوة است که کار
متبیهان است باید دانست بر حقایق توحید
تا اینجا تمام میشود ترقی درین حقایق موقوف

تفصیل

بر تفصیل است اکنون **سوم** پیچ
بیان حقایق انبیاء علیه صلوة و سلام
نموده میشود ترقریرین حقایق منوط
بر محبت سیدالابرار صلی الله علیه و آله
و سلم بدانند که چنانچه حضرت حق سبحانه
و تعالی ذات خود را دوست میدارد
همین صفات و افعال خود را نیز دوست
میدارد و هر که هم ازین افراد و محبت
و اوقات را در و محبت و محبوبیت ظهور
کالات محبوبیه ذاتیه در حضرت کلیم صلی
نبی و علیه صلوة و سلام و ظهور کالات صفاتی

و محبوبیه اسماء و در حضرت خلیل و دیگر نبیا
 متحققست پس اول شروع در سیر پاک
 در حقیقت ابراهیم که مقام خلعت کنیه است
 میشود و راینی مراقبه ذاتی که منش حقیقت
 ابراهیمت میکند این مقام بسر شرف
 و کثیر البرکات است انبیا در این مقام تا بعد
 حضرت خلیل و حبیب الرحمن علیه صلوات
 و پس از آن **بمرتبه** ابراهیم حنیفا ناموست
 لهذا صلوة و برکات مطلوبه خود را به
 میفرماید بصلوة ابراهیم علیه صلوة و السلام
 حیث علم الله الله صلی علی سیدنا محمد و علی

سیدنا محمد که صلیت علی سیدنا ابراهیم
 و علی آل سیدنا ابراهیم انک جمیع مجید الله
 بارک علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد
 که بارکت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا
 ابراهیم انک جمیع مجید و راینی در باب خیر
 و برکت این مقام و همین درود شریف
 بکثرت خواندن درین مقام ترقی نمیشد
 و نه خاص خلوت با اختصاص پاک را
 با حضرت حقیق بن سنان و با عکبر مرادینی
 دست میداد و محبوبیت صفات مبارک
 از محبوبیت خط و حال است و قد و عارض است

جلوه کر میشود و بعد تمامی سیر پالک
در حقیقت موبسوی که کایت از محبت
صرفت واقع میشود و در اینجی مراقبه
ذاتیکه محب خودش و منش حقیقت
موبسوی است میکنند در بنمقام کیفیت
عجب بقوه تمام ظهور میکند و محبت
ذات مرذات خویش را جلوه کر میشود
و با وجود ظهور محبت ذاتا نشان پشنا
و با نیا ز نر آشکار میگرد و و همین سیر
در بعضی مواقع کلمات تا حانه از حضرت
کلیم علیه الصلوٰه و السلام بر بزرگوار **قال** **الله**

حکایتی من قور علیه الصلوٰه و السلام ان بی ال
قتل در بنمقام در و **واللهم صل علی سیدنا**
محمد و علی آله و اصحابه و علی جمیع
بنیاد و اهل بیلین خصوصاً علی کلیمک
موسی ترقی بخند فوق این مقام مرتبه
حقیقت الحقایق که عبارت از حقیقت
محمدیت صلی الله علیه و آله و اصحابه سلم
در اینجی مراقبه ذاتیکه محب خود و محبوب
خودست و منش حقیقت محمدیت
علیه الصلوٰه و السلام میکنند گویا و میگویم
بارک محمد برین محبت و محبوبیه است

میفرماید درین مرتبه مقدس فایده بقا بطرز
 خاص رو میدهد و اتحای خاص آن پس
 دین و دنیا میسر میشود و مغرور تو پند
 هرگاه بر اولیا بان قایل نه اینجا معلوم
 میگردد تابع بمطوع برنج مشاییت پیدا
 میکند که گویا ایسم تبعیت از میان برخیزد
 و جان متوهم میشود که تابع هر رنگ متوهم
 هر چه میگردد و از اصل میگردد گویا هر دو
 از یک چشمه آب میخورند و هر دو غنیمت شکر یک
 کنارند و هر دو از یک بسترند و هر دو
 رنگ شکر شکرانند این همه محبت خاص سبیه

المسلمین مسلوته قد و پس از علیهم السلام
 میشود که مغروران هم الطریقه حضرت مجدد
 الفنا نما محبوب نما رفاقت منه هوید ابرو
 آنجا نه معانی اند که خدای عزوجل ابرای آن
 دوست میدارم که رب محمد است صلی علیه
 و پس درین مقام در جمیع امور و حرکات
 و سکات دنیا و دنیوی اتباع محبوب
 رب العالمین سید الانبیا و المرسلین صلی
 علیه و آله و سلم کمال مرغوب میشود و کثرت
 درود و ترقی نمیشد به اگر حقیقت محمدی
 علیه صلوته و سلام که ظهور اولت حقیقت الحقا

بآن معنی که حقایق و یکدیگر حقایق انبیا کرم
 و چه حقایق ملائکه عظام علیه وعلیهم تسلیمة
 و پس از آنکه نظر اند مرا و را بعد حقیقت محمد
 وصول رحیقت احمدی در اینجا مراقبه
 ذاتیکه محبوب خودست و منت حقیقت
 احمدیت میکنند و درین مقام علونیت
 با شمعان انوار ظهور میفرماید و کیفیت
 عجیب و غریب روی میدهد که از خبر تقریر
 بیرون است از منت ف محبوبیت ذات و درین
 مقام عالی میسعد که عبارت از ظهور و داد
 محبوبیت بنظر ذات قطع نظر از صفات است

او که خط و حال و غیره می باشد چنانچه در غوث
 در بیان محبوبیت صفات گذشته در ذات
 محبوب چیزی می باشد که موجب تعجب محب
 میکرد و در امریت ذوقی تا دوق نیند
 دنیا که خوش گفت است بیت آن دار
 آن که که انت هر چه هست به آن طلب
 کنند چرا که آن کجاست بیت شاهان
 نیست که موی میانه دارد و بنده و طلعت
 آن باشد که آن دارد و در اینجا درود ^{اللهم}
 علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و
 سیدنا محمد افضل معلو ملک مدد معلو ملک

و بارک و **پس**م کذک ترقی می بخشد اکنون بخت
 ابضاج مقام پسری چند از مکتوبات قدسی است
 حضرت قوم ربانای مجده و الف ثانی رضی الله
 عنه و افاض علیهم برکته و کالاته ایراد
 می نماید **قال** رضی الله عنه حضرت بغیر مصی
 علیه و **پس**م پستی به و سهم است و هر دو بهم
 مبارک او در قرآن مجید مفسر است فرمود
 محمد صلی الله علیه و **پس**م و نیز فرمودند و حکایت
 بشارت روح اسما احمد و هر که هم این دو
پسم مبارک را ولایت علی حده است
 ولایت حضرت محمدی هر چند ناشی از مقام

نهم

محبوب

محبوبیت اوست علیه الصلوة و السلام اما
 آنجا محبوبیت صوفیه این نیست مزاجی از نشأ
 محبت نیز دارد و اگر چه آن مزاج او را بالا
 صالت نباشد اما مانع مقام محبوبیت صوفیه
 و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صوفیه
 شایسته محبت ندارد این ولایت از ولایت
 سابق **پس**م قدم و یک مرحله مطلوب تر
 و یک نرست و **پس**م ترقی محبوبیت هر چند
 در محبوبیت تمام تر بود استغنا و بی نیازی
 او که مل تر باشد در نظر محب زیبا تر و رای
 در همان تر نماید و بیشتر محب بخود منجذبانند

و شیفه و دانه تر کرد اند **بیت** نه تنها انهم
 زیبایی اوست نه برای من زبده پروا بدو
 مرا و برادران او را عشق است که مطلوب عاشقان
 سبب آن و تعالی احمد عجب ابراست ای یک
 مرکب از کرمه مقدسه احمد است و از حلقه
 هر مسمی که از غواض ابرار الهی است مشتاق
 در عالم بحون کنجایش نه ارد که در عالم
 چون بغیر از آن پیر مکنون بغیر از حلقه
 میم توان کرد اگر کنج این سریده است حقیقت
 حق پسین و تعالی آن تعبیر میفرمود احمد
 احمد است که لا شریک است و حلقه میم

و لفظ احمد از برای تعظیم او آمده است
 و اظهار اختصاص او کرده علیه و آله یقین
 و ابرام **پرسیده** نه که فنا و بقا که شایخ
 و تار داده اند و ولایت را با و مربوط
 پاخته بچ مغرست و این فنا و بقا که یقین
 محمد گفته شد که هم معنی جوهر است گویم که فنا و بقا
 ولایت بران مربوط است فنا و بقا است
 اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است و اگر
 بقا و اثبات است هم باعتبار نظر آنجا صفات
 بشر را استوار است نه زوال فنا یقین
 نه انجین بکدام این بشر را زوال و جود می

و انجلا ع از جیدی برومی کین و در
 جانب بقا اینجا نیز بنده و هر چند حق
 نشود و از بنده کی برایه اما بگو نتر
 دیگر می افتد و معیت بیشتر پیدا
 میکنند و از خود دور تر گشته احکام
 بشر از وی مبلوب می گمها انتهى بعد
 از طر حقیقت احمدی جب مرفودش
 می آید چرا اینجا مرفوبه ذایک منش
 جب مرفودست میکنند علو و برتری
 لازم این مقام است بسبب قرب این مرتبه
 از ذات مطلق و لا تعین زیرا که اول خبر

از ذات مطلق بر ظهور آمده و جبت هر
 مبد ا ظهور و منش خلق مخلوقات است
 حدیث کنت کثر الخفیا فاجبت ان
 اعرف مخلقت الخلق لا اعرف نفع قطع
 بر همه عروقه ابو الحقیقه الحسینی علیه السلام
 التحقیق و ما بینا و لا هو ظله حدیث
 قد پی لولاک ما خلقت الا فلان لولا
 لاک اظهرت الربوبیه رمزیت ازین
 ماجرا فافهم ولا یکن من القاصین این مقام
 مخصوص پیاده اولین و آخرین است
 صلی الله علیه و آله و اوصیای جمیع حقایق

انبیاء و دیگرین مقام یافته میشود
 و من بعد این مقام مرتبه لا تعین است
 و حضرت الطارق که قدم را آنجا جواز نکند
 نیست سیر نظرات میشود چنانکه حضرت
 ذات را انتها یا نیست نظر بپیاره
 حیران و به کردان است چو شمر
 گفته است **بیت** و امان کوته ملک محسن
 تو بپایه کجین بهار تو ز و امان کو در ده
 و نه **المقام ایضا** خصوص بپیداکانیات
 علیه الصلوة و تسلیما ت این است بیان
 مقامات بر سبیل ایثار و اخلاص که حق تعالی

بمحض

بمحض فضل خویش حضرت امام ربانای مجید
 الف ثانی از فی صفة و جنة و الله اعلم
 خیر الجزایا بین سپهر فرار و مینا ز پناه
 طریقه جدید عینیت و معرفت و لذت
فصل اول یوتیه معیشة و الله ذو الفضل
اعظم هم عالمی از علما اعلام و عقلا و اولی
 کبار ذوی الالهام حضرت محمد و حج و قرة
 عالیشان و خلفا بلند مکان باین مقامات
 قریب در و که میاب پانته **سرفانی**
 در بیان اشغال شایخ جیلانی که منسوب است
 بامام طریقه مجوبیه پس بنما قطب ربنا فوشت

الصمد انه حضرت پید ابو محمد
 الدین عبد القادر جیلانی رفاقت
 و عنهم اجمعین به انکه درین حانده ان
 اول طالب را به کرچه متوسط اعر فرماید
 و آن دو قسم است اقسام ذات تقی
 اثبات اقسام ذات بر چهار قسم است
قسم اول کفر و مفقش این است
 بگوید اقد بشده و به وجه بقوت قلب
 و جلوع و بعد از آن توقف کند تا پسر
 برقرار شود باز بطریق مذکور بگوید همچنین
 معمول نماید و خود پیازد **قول** دیگر اقسام

لبته و زبان به هم چسبید روی تغییر
 نشسته بکینه دارد و صد مرتبه میگوید
 بقیه سر تا یازده مرتبه که و تقی ازین
 بگویند پس به و بعضی طایفه ابتدای
 ذکر از تقی و اثبات کرده **قسم دوم**
 و در ضرب است و طریقی است که بجا میسرود
 دوزانویشینه و لفظ مبارک اقد
 یکبار بر زانوهای راست ضرب نماید و بار
 دیگر بر دل تکرار کند به و ن فصل و فرو
 رست هر دو ضرب که بقوت و شدة تمام
 خصوصاً ضرب قلبی تا که قلب تا شدة و جمیع

خاطر دست و ده **پنجم** پیوم به ضربت
و مفتش اینست که مربع بنشیند قرب
کنند اقسام ذات را یکبار برز انوی است
و یکبار برز ای چپ و یکبار بر قلبشده
و چهار **پنجم** چهارم چهار ضربت درین
پنجم نیز چهار زن نوشیند و ضرب نماید
اقسام ذات را یکبار برز انومر راست
و یکبار برز انو حجب و یکبار بر قلب یکبار
پیش رو خود و ضرب نماید باید که ضرب تمام
اشد و چهار باشد بعضی از مشایخ طریقه فوشه
اینست که لا را از قلبشده به دماغ میبرند

و آله را از دماغ بکشف راست میبرند
و آله را از کشف بقلب میزنند
و آخر آله را از قلب در کشف ضربت
میکنند **نوع دوم** نفی اثبات و آن لاله
آله است و مفتش آنکه بنشیند و در
نومتوجه قبیل هر دو چشم بسته بگوید لا و
بیرون از ناف و در زکشته تا بکشف
راست بسیر بگوید آله و بیرون آله از اصل
دماغ و بعد از آن آله را بشدت
و قوه بر دل ضرب نماید و در وقت نفی
نفی محبوبیت و مقصود با وجود از غیر خدا

ملاحظه کند و در مقام اثبات اثبات حق
 سبحانه نماید به آنکه حکمت در شتر اظرفا
 و تشدیدات و مراعات اماکن و مواضع است
 هر آدمی مجبور است به پیدن جهات بسته
 و شنودن آواز خوش و گذشتن خطرات
 و جدیت نفس **شیخ طریقت** روح الله
 ارواحهم برای پند توجه بیوی غیر خدا
 این شروط و اوضاع را مقرر نموده
 اند تا از خطرات خارجی تهی گشته متوجه
 بذات الهی پیچیده و تقوا کرده و فروت
 اهل ایمان پسوگ را که بعد از نماز عصر بجا شد

حلقه نموده باشند و ذکر الله بر جمعیت
 معمول نمایند که در اجتماع فواید بسیار است
 آنرا در تنهایی یافته نمیشود پس وقتیکه ظاهر
 شود بر طالب اثر تجلی و مشاهد در خود
 نور ذکر را یعنی ذوق و شوق و رفع ظلم
 و انتفاع جدیت نفس و اطمینان قلب
 و ایثار خدای تعالی بر مایه ای نقد قوت
 او شود امر میکند طالب را به ذکر خفی و آن
 نیز دو قسم است **فیم اول** هم ذات مع اعبات
 الصفات و طریقش آنست که هر دو چشم را
 بند میکنند و هر دو لب را با هم بچسبند و بر زبان

۲۰
دل بگوید اقد سمیع اقد بصیر اقد علیم بگوید
و بیرون آرد بجای این کلمات از ناف خود
تا پینه و از پینه تا به ماغ رساند و از
وماغ تا به شکرش باز بگوید اقد علیم اقد
بصیر اقد سمیع برین طرز نزل منزل
ند کوره چنانچه ترقی نموده بود و این مجرب
یکدوره شد و بعد از آن بکنه تخمین بعضی
ازین طایفه علیه زیاده میکنند همراه کلمات
مسطوره اقد قدیر **قسم** دوم تفریق
ست بطریقت که بیان نمودیم و طریقی دیگر

دیگر این است که پالک را باید که بیداری و
هشیاری برانفا پس خود باشد بر هرگاه
نفس بیرون آید بگوید بزبان دل لا اله الا الله
تقیر اندرون رود اقد بگوید و نیز
اقد بر صوفیه رحمت اقد علیهم این را پالک
کوینه و این را برای دفع خاطر و در شدن
حدیث انقب عاریت فیم است بر وقتیکه
ظاهر شود بر طالب اثر ذکر خفی و مشاهده کند
و باطن خود نور آنرا و او را مکنه بمراقبه و مراد
از ظهور اثر آنست که شوق و غلبه محبت تمام
همت بسوی فکر پیدا شود و این را حضرت

۴۱
و تعالی طلب او تعالی بر وی مستولی کرد
و صلوات در پیکوت یا به و نفرت کلمات
و مشغیل دنیا یا و دینه حاصل شود بایست
مراقبه مشق از ترقب بمعنی انتظار فیض
از جناب الهی نموده است و آن بر چند
اقسام است **اول** معنی کلی آن ذکر میکنم تا
بر جمیع جنسیات اوصاف کرد و در آن
تمفط نمودن آیت کلمه ابر زبان و تحیل
کردن آن بر اول فهم آن معنی با و چون
بعد از آن تصور کند کیفیت این معنی و
مصدق آن را پس جمع کند خاطر خود را بر صورت

بجستیک در روشن بخزان صورت چیز دیگری
نمزد و نامحقق شود استغراق در آن
و پیمان از ماهوای آن و اصل در مراقبه
حدیث شریف جناب ربالت پناهی صلی
علیه و سلم است **ان تعبد الله کأنک تراه**
فان تکمن فانه یراک بزرگوید پاک الله
حاضری الله ماضی الله معنی تا تحیل کند
در و تصور نماید حضور او پس بجا و تعالی
و نظر او و معیت او مع تنزیه از جهت
و از مکان استغراق درین تصویر پیدا
شود و یا مفهوم آیه شریفه **هو معکم انما کنتم**

در لحاظ دارد و معیت حق تعالی در حال
قیام و قعود و خواب و بیداری و خلوت
بمراه خود تصور نماید تا تلفظ اینها تو لواطیم
وجه الله یا اولم اعلم بان الله بیری یا
نجر قشرب ای من جبل الوری یا دار الفیض
شعی محیط یا این معی ربی شهبین یا هو
الاول والآخر والظاهر والباطن
مراقبات مذکوره برای تعلق قلب بخدمت
تعالی مفید اند اما مراقباتیکه برای قطع غلظت
و خرد نام و پیکر و مجو فایده میکند بزرگ
جمله این آیه شریفه است **کل من علیها فان** و

وجه زکی و الجلال والا کرام و طربش آنکه
نفس خود را مرده تصور کند پو سپیده
و خاکستر شده و اندک باد میگرداند آنرا از جای
بجای و آتشی تراشکافته شده و ترکیبش نشسته
تصور کند چنان سبزه و نثار باقی موجود را
ولت کند این تصور تا وقتی که نتیجه او محبت
حاصل کرده و همچنین آیه شریفه **ان الموت**
تفرون منه فانه ملائکم و انما تونوا یدرک
کم الموت و لو کنتم فی بروج مشبه بپرس قیام
ظاهر شود بر پاک فایده مراقبه شهود کرد و
نور آن هرگز در مشوه توجیه افعالی بداند

جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
ترغیب و تائید فرموده اند برد و خیرگی
از ان ذکر پانیت و دوم فکر مراد
از مراقبه است و **مشایخ** طریقت قدس
اפשר از هم پستیا نموده اند ذکر خفی برای
آسانتری پاک از ذکر بیوی مراقبه گفته
بعضی **مشایخ** که تجربه کرده ایم کشف و فاتح
و فایز مستقبل اگر اعتکاف کند طالب
در خلوت و غفل کند و پوشه بهترین جامه
خود و خوشبو کند و بنشیند بر پیچا و ده
و نهبه کلیم را کشد و بر دست راست و کمر

مصحف را بر طرف دست چپ و پیکر ابر
روی خود و چهارم را بمنین بر خلف و
بعد از ان دعا کند و بکوشش تمام از
حق تبارک و تعالی آنکه بکشد و واقع فلان
بشروع کند اسم ذات به و ن بنه
کردن چشم باین طور که ضرب کند یکبار
در مصحف این و یکبار در پسر و یکبار پیش
خود و یکبار بر خود و تا که بیا به و نفس خود
ان شراح و نور را مواظبت نماید برین شغل
یک هفته یا خلوة البته کشف خواهد شد و اقصا
مطلوبه و بعضی از **مشایخ** شغل مستور پودا

بمصابحه و دید و از اختیار نمودن
 بجای آنکه ذکر اقامه کند باین اسپا یا عظیم
 یا مبین یا خیر یا رعایت شروط نه
 کوسه چنانچه بیان کردم و در ذکر بکفری
 و یا بفریاد اقامه علم و گفته اند شایسته
 اقامه علیه السلام که مانتج به کردیم برای کشف ارواح
 بهمانش شروط مذکوره اگر ضرب کند در جانب
 راسته جوج و در جانب چپ قدوس
 و در جانب آسمان رب الارکانه و در جانب
 و از وج و برابر بر آمدن که مشکل بشر و نه
 کوسه آنچنانکه نوافل در شب هر قدر که میسر شود

و بعد

و بعد از آن ضرب کند بطرف راست
 یا حی و بطرف چپ یا و یا بکنند این
 هزار مرتبه و برای تشریح خاطر و دو
 کردن ملا با ضرب کند اقامه را در جانب
 و لا اله الا هو اطی را در جانب راست و می
 در جانب چپ و وقتیکه اراده کند
 دعا را از حضرت حق سبحانه و تعالی برای
 شفا یا مریض یا دفع جوع و یا وسعت
 رزق یا قهر دشمن یا طلب همی را
 از پناه الهی مناسب حاجت خطاب فرماید
 کند اقامه سبحان را بهمان اسم به وضو و یا بپا

و یا چهار ضرب بسپار بگوید یا شافی و یا صمد
و یا رازق و یا نازل و یا عزیز و یا قهار
اعلم بالصواب **نهم** در اشغال و از کار
حضرت چشتیه که منسوب اند بامام طریقه
حضرت خواجہ معین الدین حسن
چشتی رضی الله عنہم اجمعین گفته اند که
الله امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ بزرگوار
بنی صلی الله علیه و سلم بعرش فرمودند یا رسول
الله نماز شب بمن مستحب ترین طریق است
خدا و افضل آن نزد یک حقیقتاً و سهل
ترین راه بابرای بندہ کن بفرمودند

معمر

پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم که لازم
گیرید بر خود کثرت ذکر در خلوت بپوشان
نموده چگونه ذکر کنیم یا رسول الله پیغمبر علیه
الصلوٰۃ و السلام فرمودند یا علی بن کنعان
هر دو چشم خود را و بشنو از من چیزی
بسیار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
لا اله الا الله چه بار حضرت علی رضی الله عنہ
میشنید نه گفتند یا علی کرم الله وجهه
لا اله الا الله چه بار و حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم میشنید نه بعد از آن حضرت
علی کرم الله وجهه متقین مرید را امر کردند برود

داشتن اگر روز پنجشنبه باشد بهتر است
 امر کند بخانه آن استغفار و درود
 یازده بار سوار شاد کند که حقیقتاً در
 کلام مجید خود میفرماید که **فاذکر الله قیاماً**
وقعوداً و علی جنب بگویم پس گوشه‌ای
 بر نیطور کند و بر تو زمانه کند که تو را اگر با کسی
 و بداند قلب تو زیر پستان چپ بفصل
 و در پشت واقع است مانند کل صنوبر و
 او را دور و از او اندک دور و از او فوفا
 و دیگر در و از او تحتاً نه فتح باب فوقاً نه مو
 قوف نه که چهره است و کنش بر تحتاً نه منوط

بزرگ خفت بزرگ که که اراده کنی فکر
 چهار پانزدهمین چهار زانو بگیر
 رک بکشد سر را با پشت قدم راست
 حفظ متصل است و یکم پانزدهم کعبه
 اندرون زانو و گرفتن آن بطور مذکور
 بر آن نفی خاطر مفید است و در قلب
 حرارت می بخشد و یا به وزانو پیش
 قبل نشین و بگوید **الله الا الله** را پشت
 و به دقت از اندرون قلب و بیرون
 کن لفظ لا را از ناف و در از کن تا پشت
 راست و لفظ آله را از اصل و ناف و تا کمر

در خیال خفا باین معینکه بیرون کردم
و و پستی پادشاهی اندر از باطن خفا
وانه اضم در پیرشت خویش و بکذا
نفس خویش را بر ضرب بکن الا الله
را در قلب بسته و قوت و لحاظ کند
بند رنقی معبودیه را از غیب خدای
تعالی و متوسط نفی مقصودیه را و منتهی نفی
وجودیه را و شریع اعظم درین ذکر جمع
داشتن است بمت خود را و فهمیده علمیه
طبیعه و پندار است برای صاحب ذکر
جهل که تقلیل طعام کنند بیکه نیست ربع مع

خالی گذاشتن و خوردن و روغنه نیز ضرر
ریت تا خشکی و مایع عارف نکرد و چون
خواهد که پسر انظار کند پسر مر باید که
بیدار و هشیار باشد بر انظار خویش
بسر هر که که بیرون آید نفس بگوید بجز
اولا الله و در خیال خفا محبت پادشاهی
اندر از باطن خود بیرون اندازد و یک
نفس را از درون رود و همراه و خوار
الا الله را بگوید و خیال کند که داخل شتم
محبت الهی را در قلب خود کفنه شایخ
رحمه الله علیه که رکن اعظم در سلوک بطریق

شیخ بر طس بن محبت و تعظیم و تصور صورت
 دوست ببحون منور شود باطن طالبان
 ذکر امر میکند بمراتبه خواهد بزرگان و خواهد بدل
 مانند اقد حاضری اقد ماضی اقد شاهی
 اقد معنی یا اقد بکل شرح و جوع تنار حاضر
 داند در میان خود و در میان قبر و دنیا
 کند گفتند شایخ رحمت اقد علیهم پیکر ارا
 جل کند لازم است او را که کرم و طعام
 و نام و ترک محبت مع الانام و همیشه با صوم
 بودن و در سه ار و در وقت خواب
 و ربط فتنه همراه شیخ بطور محبت و خیرم

رعایت چند امور دوم
 میام و دوم تقیل

و غفلت را بر خود حرم داند و وقتیکه
 داخل کند در معکف پای راست را بگوید
 یا الله و بسم الله یا بخواند و پوره ان سپر
 به مرتبه بخواند چون داخل کند پای چپ
 بگوید اللهم انت ولی فی الدنیا و الآخرة
 کن لی کانت لمحمد علی علیه و سلم و ارقی
 محبت اللهم ارق قتی حبیب و شفیع محمد اک
 و جعلنی من الخاصین اللهم ارحمی نفسی بکلمات
 ذلت یا نبی پروردگار منی رب تدرنا قودا
 و انت خیر الازنین بپرستاده شود
 بر جای نماز و بگوید انا وجهت وجهی للذی

فطر ابروت والارض خيفاً وما ان من
 الشكرين بت يك ربه اذان كعت
 نماز بخواند در رکعت اول تيه الكسى دو
 بار و در رکعت ثانی امن الرسول و بعد
 اذان سجد و طویله و بکوشش تمام دعا
 بکنند و بگویند یا فاج یا نصه مرتبه یا شغل
 یا ذکری که در بالا بیان کردیم و گفتند
 مرزا ایر قیور را چون داخل شود در مقبره
 بخواند پوره انا فتی و در رکعت نماز
 بنشینند متوجه بیت و بخواند پوره
 مالک و بکیر تهلل گویند و پوره فاتحه یازده

بار بخواند متصل بیت شود بگوید یا رب را
 بت یکبار بعد اذان بگوید یا روح بفر
 نمودن یا پیمان و یا روح از روح بفر
 نمودن در قلب ما که انشراح و نور پیدا
 پیدا شود و پس انتظار کند فیض از جانب
 قبر که در دل می رسد و صلوة کن فیکون
 و حضرت چشمتی برای الحاج حاجت
 معمول است باین طریق که شب چهارشنبه
 و پنجشنبه و جمعه بخواند و در رکعت نماز و
 رکعت اول فاتحه یکبار و صوره اخلاص صدبار
 و در رکعت ثانی فاتحه صدبار و اخلاص یکبار

و بگوید صد بار ای پسران کشته و دشوار
و ای روشن کننده تاریکها و صد بار
درود و صد بار استغفار بخواند و دعا کند
از حقیقتا بخضردل در شب پیغم بعد
از فراغ نماز و ادویه نه کوره پیر بر نه
کرده گریه و زاری نموده و عابر برای مطلب
برادر پنجاه مرتبه بکشد ان شاء الله تعالی
کرد اند نه **چهارم** که مصطفی طریق
شریف حضرت نقشبندی که منسوب
بخواجه کن برپران امام لطیف و شریع
والحقیق و اصل آن راجع الیه نه فراموش

مرکز دایره اول و الایه و المعرفة حضرت
خواجیه بنالحج والدین محمد بن ابی
المشهرت و نقشبندی رضی الله عنه و
عنه خیر الطراز و افاض علی من برکاته و
لانه که آنم و ششم در شب شریف با
دات که آمد میرسد با هم تمام پیش نهاد
حضرت امام حسین رضی الله عنه و ولادت
با سعادت ایشان در ماه محرم پسند
شان و بعد ما بعضی است وفات شریف
در شب دوشنبه پیغم ماه ربیع الاول
پسند اندی و این و بعضی واقع شد پنج

ازین بیت می برایه **بیت** مکن ناوی
 او چون بود قصر عارفان و قصر
 زین پاسبان و چپا چش از مولانا
 بامر حجت الله علیه **سنوی** سکه که در تیر
 بطی زو نه نوبت نماند به بخار زو نه از
 خط آن سکه نشد بهره مند و جز دل نقش
 نشد نقش بند آن که پاک نه هر جا بود
 معدن او خاک بخار بود و اول و
 آخر هر منتهی را خوا وجیب تمنای
 خوا و نقش بند چو بند مرگ می و چو دل نقش
 غیر از دل به ان زوای به نه جعلت

محمد و طریق شریفه مجد ویه که در نهان
 مذکور شد متبیت بر اصول نقش بندیه و
 وقوف قلبی و توجیه افاض و نهشت
 خاطر و التزام محبت شیخ مقصد او دوم
 ذکر و تقیم ذکر بشرایط و دران مرقوم شد
 اکنون بعضی که تکیه بای طریق نقش بندیه بر
 نهاده اند بیان میکنیم بوشش و شش استماع
 نمایند و بکار بوشش در دوم نظر در قدم
 در وطن خلوة و راجح یا و کرد با زشت
 نموده است یا و داشت و این هشت کلمات
 منقول از حضرت خوا و به پنج خوا و به خلق

غجد و انار حجت الله علیه و په کمر حضرت
 نقش بند رضی الله عنه و قوف زمانه و قوف
 قلبی و قوف عودی کویند اما بهوش درم
 عبارت از بیهوشی و بیهوشی پاک و بهر
 نفس از نفس خود که ذکر است یا غفلت
 یا غلبه بر جمیع امور حضور میر پند و این برای
 پاک بستن است و پاک متوپیست
 بایه که متفحص باشد از نفس خود و در باره
 از زمان مثل نامل کند بعد از هر پاک
 داخل شده است در غفلت یا بیهوشی
 غفلت را استغفار نماید و قصد کند بر ترک

غفلت در زمان مستقبل و همین لحظه
 باشد تا به و ام حضور فایض کرد و این معنی
 اخیر عبارت از قوف زمانیت که حضور
 دل حاصل میشود حضرت **شاه** **نقشبند** آن
 استخراج فرموده اند باینکه متوپیست
 تو علم بعلم و هر دم مشغول میباید و این
 حال استغفار و در توجیه الی هست بطور
 دیگر مانع شود او را علم این توجیه اما نظر بر قدم
 عبارت از آنکه پاک را بایه کرد و وقت
 رفتن نظر بر قدم باشد و در وقت نشستن
 رو بروی خود بیند و نظر را بر سر و چپ آورد

در آن فایده عظیم برپایه و از مقصود
 باز می آید و در همین حکمت کوشش است
 پس او از مردمان استماع قصص و حکایت
 ایشان از آن اجتناب نماید و این معنی
 مذکور مناسب حال شتبیست که تامل کند
 بر حال خود که بر قدم که مبنی و انبیا واقع
 زیرا که بعضی از او بی زیر قدم حضرت محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم میباشند و ایشان را
 محمد المشرک میگویند و بعضی را بر قدم موسی
 علیه السلام میباشند و موسی المشرک لقب
 میشوند و علی بن ابی طالب بر سر هر یک از متبوع خود

خود را شناخت لاجرم حالات و واقعات
 او مناسب واقعات متبوع خواهد بود
 از صفات بشریه حسیه و حیوانیه صفات
 ملکیه فاصله باندک تفحص نماید نفس خود را که
 باقی است در آن جنبه بر یا نه اگر بایه غیر را
 از پس توبه کند بداند که این بت مست
 بکفر لایقی آن کند و بکفر لایق است اثبات
 خداوند تعالی و نیز واجب بر پالک
 اگر تفحص کند قلب خود را آیا در آن کینه
 یا عداوت و بعضی از جانب گیرند و دفع شود
 آنرا بعد از امت این کلمه شریف اما خلوت

در انجم عیار است از انکه قلب پاک
 همیشه مشغول بکن پیچ و تعلق باشد و در خون
 و کلیم کردن چه در خوردن و نوشیدن
 چه در نشستن و برخاستن و راه رفتن
 هر وقت توجه الا الله بوده باشد چنانچه
 گفته اند **بیت** یک چشم زدن غافل زان
 ماه نباشی نه شاید که نهی کند اگاه نباشی
 از نیجاست که فرموده اند **العقوفی کین و**
بأن ای فی الخلق و بحسب هرون الحق کب
اب لمن چنانچه گفته اند **خواجده** بر افسر
 الغریز فرموده اند بهمین حالت مذکوره است

واقع شده است در آیه شریف **رجال لهم**
ولا یبع عن ذکرافه بلکه حق این است که با
 درویشان پوشیدن و دووم تعلق بکنند
 بظاهر داشتن اکثر مظنه ریا و پسمند میشوند
 است که لباس خود را مانند لباس پسران
 بپوشند و بدل هر وقت متوجه بکن پس بمانند
 و تعالی باشد حضرت **خواجده علی راعی** می فرمود
 اند **واقع** دره بیت از درون شوشتان
 و زبرون کش و شره انجین زیبا روش کم
 می بود اندر جهان آما یا کرد و بارت ذکر
 الله است پس ذات باشد یا نفعی و اثبات که

تفصیر فی الباب الاول ذکر است که حجب
فنا و بقاست ذکر است موصیحه است
ذکر که ذکر تا تر جانت پاکتی دل ذکر حرم
ست و اذا ذکر الله کثیرا علمکم تفلیح نفس
قاطع است برین مدعی اما باز گشت عبارت
از آنست که بعد از چند بار ذکر کردن بدل
و مناجات بحضرت حقیقی و تعا کرده باشد
المرقصود منه توبه و برضای خود ترک کرد
دنیا و آخرت را برای تو نعمت خود بر من
جرم بکن و روزی بکن وصال نام بجناب
خویش و این شروط عظیم در ذکر است ازنا

تغافل

تغافل نشد و بسیار مفید است اما نک پست
عبارت از دفع خطرات و احداثیت
تغافل از قلب خود پس سیرا و درست
پاک را که بیدار و بسیار باشد از خطره
کردن خطیره در قلب و نگذارد که اندر
رود و استلا نماید پس مشغول شود که از آن
آن و این طریق حاصل کردن مکر جمیع
و طمینیت است و چون مکر جمیع حاصل
کرد و دیگر خطیره از قلب تا بکلی منتفی شود
فنا قلبی گشت اما از دماغ ریزان
ریزان و بعد از فنا فی نفس از دماغ نیز

زایل میشود بعد از آن در ادراک خیر و ک
از کجایم ای حیرت استغای خیر پیش از پا
عقل معقول نیست لیکن طریقه و دوستان
خداورای طو قفل و نظرت چنانچه حضرت
مولانا می روی رحمة الله علیه فرموده اند که
بیت کار پاک را قیاس ز خود مکیر کر چه
باشی هر نوشتن شیر سیر فنا چهار قسم است
اول فانی خلق یعنی امید و بیم از ما پلوی
منتفی شود دوم فانی هوا که در دل بجز
حق از زو نماند **مصرع** دل ترا میطلبند
ترا میخواهند نقد و تش شود و بیم فانی را

ده که صفت اراده و خواست از پالک
زایل کرد و چنانچه از اموات چهارم فانی
فعل بصیر و بیسمع و بی نطق و بی بشر
یشی و بی عقل مبلوه کر کرد **بیت** علم
حق در علم صوفی کم شود این سخن کی با
مردم شصت رسیدن بمقام ولایت
بغیر حصول مقامات عشر که توبه و انابت و
وقاعت و ورع و صبر و شکر و توکل و غیر
و رضا است متصور نیست خواه بالا جمال
باشد چنانچه در طریقه شریفه نقشبندیه مجده
قدس الله تعالی ابرار هم درین خانه است

اجمالی جذبات باین تفصیل که فی السبل است
 پس در آنجا تفصیل و سلوک است اما یاد
 داشت عبارتت از توبه صرف مجرد از
 الفاظ و تجملات پسوی ذات همچون ممکن
 حضرت جن پسین و جن این است که توبه
 مذکور حاصل نیست مگر بعد از فانی تمام و بجا
 کامل اما وقوف زمانه تعریف در ضمن
 تعریف همش ذکر نموده شد اما وقوف
 مددی عبارت از رعایت حد و طاق است
 در تنقی و اثبات و قد مریدان فی البی الاول
 اما وقوف قلبی عبارت از توبه پسوی قلبی

زیرستان چپ بقاصد و انباشت و رقع
 ست و حکمت درین توبه مانند حکمت
 در مراعات ضربهای خانه ان جیلانی است
 چنانچه بالامر قوم پانجم فلیتذکر باید دانست که
 در مشایخ نقشبندی علیه الرحمه تصرفات
 عجیبه و غریبه اند مانند جمع همت بر که ری بس
 میشود و آنکه رموز حق همت ایشان و تاثیر
 در تالیف سلب مرض از مریض و افاده توبه
 در عامی و تصرف در ولایای مردم که محبت
 نمایند و تعظیم و اطلاع بر نسبت اهل قبله از
 احیاء اهل قبور و اشرف بر خاطر مردم و کشف

و قایم مستقبل و دفع بیه نازل و جزان
 همراه زخمایم شیران این پسر علیّه
 رحمة الله علیهم و طریق توجه نمودن مشایخ
 بر طالبان حق جل و علی این است که متوجه
 شود شیخ بیوی نفس خویش و نسبت
 انتقال بر طالب منظور است و همت
 نامرئیه نماید برای انتقال آن از خود
 بیوی طالب منتقل میشود و موافق است
 آن و وقتی که طالب غایب شود تصور آن
 صورت نموده توجه غایبانه میفرماید و در این
 انجام میرسانند و همچنین برادر صعب که پیش میآید



همت نموده صل آن از خدای کریم پیشت
 می نمایند حسب آنکه نقش بند و بروی آن
 بطهور می آید و طریق دریافت نمودن
 نسبت الله این است که نقش بند و
 بروی آید اگر او زنده باشد بانند و یک
 اگر میت بود خالی کند نفس خود را نسبت
 و روح خود را متصل روح او کند پس
 رجوع کند بیوی نفس خود آنچه بیا به در آن
 از کیفیت همون نسبت اشخص باشد و طور
 اطلاع بر خاطر بر طرف مردم این است که
 قایم کند نفس خود را از همه چیز و متصل کند نفس

خویش را بسوی نفر آن شخص که تعلیم گرفت
افتد میکند اگر خطی آن کند در نفر حدیث
از جهت انعکاس خطر آن شخص باشد
و طریق معلوم کردن واقعات مستقبل
این است که فارغ کند نفر خود را از
هر چیز بجز انتظار معرفت واقع مطلوب چون
منقطع شود از وجدیث نفر و باشد
انتظار مانند طلب مرتضی و ملحق بازو
نفر خود را ببلند کردم انشا الله پس
مشکف خواهد شد بر واقع مرغوبه از جانب
باتف و یا به بین آن واقع و بر به اری نخوا

آن در ویش دفع برای نازد این است
صورت ثانیه آن بلا را ملحوظ ساخته بود
و همت قوی برای دفع آن بلا را بفضل
او تعاضد فرموده و قریب علی الباقی
ولکن نه آخر از و ارا و قه فی نه از الیه
المستجابا لانهار لا ربعة اللهم اجعلنا نافعة
شایسته ذالقه الی یوم القیامة و حصل این
مؤلف با بحر پیله بشرط علیه صلوة و سلام
من افقه اکبر و آله و اصحابه و از و اجماع
تمت فی این شهر محرم سنه ۱۲۰۰ و بحسب فی فقه
یزدانی حجتی حضرت شیخ محمد زین و جلیل غفر الله



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد حضرت حق جل و علی و درود
مخصوص منبطلون و مایطوع من المپوی علیه
الصلوة و السلام اقرع عباد الله اللک
المقرع و بجا فظ کلان بغرض میر پانک
انچه اعم مقامات اصل ایمان و اپتن و ان
جون نماز پرستون دین است باقرآن که
جل المتین است روانیت و قرآنرا انچه کند

حضرت جبریل صلوة الرحمن علیه بر حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم فرود آورده
اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوانده اند
ان خواندن حدیث است اما انچه علماء اهل سنت
و جماعات یا بخوزه الصلوة گفته اند و انچه
ایم مقامات در باب تجوید و ادای حسن و
و حفظ و قوف مقرر کرده اند بر هر یک از کلمات
لازم است که قرآنرا فراموش حال خود را است
ثقیل مجود فراموش نماز را با نقصان بگذارد
با برین مقدمه و رقی چندی در بیان تجوید
نوشته شد و این را دوة الفریة فی التجوید

لاجل موافقه بسم ابوالغازی عبید الله
 بها در خان گفته شد و باقه العطره والنفوس
 بدان وقف الله که تنوین و نون پاکن
 با حروف تہجیز الف چہار حال عارض میشود
 اظہار اذہام اخفا قلب با برانکہ تنوین و نون
 پاکن را با حروف تہجیز چہ حالت یا قرب
 مخرج است یا بعد مخرج یا نہ قرب و نہ بعد
 اگر قب مخرج است اذہام است چرا کہ بعد
 مخرج باعث عدم اذہام است و اگر بعد
 مخرج است اظہار است زیرا کہ منشا اذہام
 قرب مخرج نیست و نہ قرب و نہ بغنی ہن

بین است اخفاست با برانکہ اخفا جاہلیت
 میان اذہام و اظہار و بسبب قلب کردن
 کردن تنوین و نون پاکن ہم نردہا نیست
 ہم حرفیت متوہط میان نون و باغنی
 موافق است در مخرج و جہر با و در فہ
 و جہر با نون پس ہر یک ازین تنوین و نون
 پاکن کہ در جوارب واقع شود با ہم بدل
 میکنند و رتلفظ آیت شود و اگر بعد
 تنوین یا نون پاکن کی از حروف حلیم کہ
ه و ج خ ع غ است آید اظہار می باید کرد
 بغنون و مشخص می باید گفتن و بعضی از قائلان

روایت کرده اند در غین و حا اخفا تا بیشت
ست او را ابو القاسم نداند و در کمال خود
و ذکر کرده است حافظ ابی عمر نیز در جامع خود
درج نموده و از ابی شیط و امام جعفر که
از ائمه عشره اند در غین حا اخفا روایت
کرده اند و بعضی از اهراد از ایشان
درین باب کلامی ننویسند و ان بکن فیما
و انتحیقه ست اظهار روایت کرده اند
مثال بعد از تنوین بر حمت بل من و بعد
نون پاک من با و و نهیون مثال بعد از
تنوین شئی اگر بعد از نون من ابل و بشون

مثال

مثال ح بعد از تنوین ما ز جاب و بعد
نون فم جابک و تنوین مثال خ بعد
تنوین یومنه حاشه و بعد از نون بن
حاف مثال ح بعد از تنوین فرجیه عایه
و بعد از نون من عین و یعقون مثال
خ بعد از تنوین میثا فاعلیط و بعد
نون من غیرم فی یغضون و تنوین در وسط
کلمه باشد که التنوین نون پاکنه تجویفی
آخر الا پس و اگر بعد از تنوین یا نون پاک
یکی از حرف بر ملون یعنی ر م ل و ن
ایده اقامه میاید که در اول بدخه این سب

جمعه و اهل دوا و اکابر تجوید است اما بعضی از
اهل ادب روایت کرده اند در ادغام
با فتنه از اکثر ائمه قسرت مثل نافع و ابن کثیر
و ابوسعید و ابن عامر و عاصم و یعقوب با
جعفر و غیره و بعضی گفته اند که مسیح از
ابو حمزه اظهر غنایت و شیخ جذری مرتبه
اف فرموده اند که قد دردت الغنم مع
اللام و از ادمن کل من القراء و قرات
بهاس روایت فالون و ابن کثیر و هشام
و عیسی در روح و غیره هم دور باقی قرار نهند
و فتنه او از بیت که از خیشوم به رمی آید چنانکه

گفته

گفته اند الفتنه صوت تخرج من الخیشوم و یوم
به رستین اقوال اول نافع را گویند
و خلف را وی امام حمزه رحمه الله و در یاد او
ادغام با فتنه می کنند و اختلاف کرده اند
از دور و کلب یا از یاد او روایت کرده است
ابو عثمان ضریر از دور و ادغام با فتنه بخلاف
و مطلق آورده است و جهین را از برای
دور و رنج و گفته است کل بما صحیح و از قبلی نیز
روایتی است بعدم فتنه امام پنجا در گفته است
به آنکه حقیقت آن و رویا اخفاست نه ادغام
و اطلاق ادغام بطریق مجازست زیرا که ابغاه

مانع است از محض ادغام و ال اگر نماند
 و رتبه به و هو قول که بر قاعده الاخفاء
 مع الفقه الصبیح من اقوال لایته انه ادغام
 ناقص اصل صوت الفقه الموجودة مع فهو بمنزلة
 صوت الابطاق الموجودة مع الادغام فی
 و بیست مثال ی بعد از تنوین منقلب بواو
 و بعد از نون مع یقول اگر نون پاکس باو
 مثل فنوا و دینار و ریک کلمه واقع شود
 میسند که مشا به مصاعف نشود و نون پاکس
 در یک کلمه در غیر این دو حرف از حروف
 یرملون واقع نیست مثال بعد از تنوین

حافظه

حافظه رافعه و بعد از نون من ربهم مثال
 م بعد از تنوین بنعمه من الله و بعد از نون
 مع هو مثال ل بعد از تنوین خیرکم و بعد
 از نون من که در مثال ن بعد از تنوین
 غامه نامیه و بعد از نون ان نفعت
 و این مثال ز قبیل ادغام پسین است حقیقتا
 باعتبار آنکه و حرف از نجیب و در بی هم
 واقع شده است اول ساکن نماند حرکت است
 و در قول شیخ رحمه الله که ما اول المثبتین فی
 یکس فل بد من او غامه متمثل داخل است
 اما مثل دیگر ایضا احتمال مثلیین دارد بنا بر آنکه

کوی بر مقدارین مثلین را طروق میکنند
 چنانکه شیخ رحمه الله علیه گفته اند که اگر بعد
 از تنوین یا نون پاکن یکی ازین پانزده
 حروف **ک ت ث ج** و ذر پیش **م** و
ط و **ف** و **ن** **ک** است آیه اخفاء با فاعلی باید
 باعتبار قرب و بعد این حروف نظر بود
 پاکن و تنوین یغیر اگر بعضی فریبست در مخرج
 فی اهلوجانب او غام اقرب است و اگر نه تنبها
 اظهار و امتیاز این در تجوید بغایت مشکلست
 بغیر نون را پوشیده می باید تلفظ کرد و چون
 چشم را داخل باشد زیرا که درین حالت مخفی

ایشان چشم است و در نه سبب پیوسته را
 هیچ عملی نیست در وی مثال بعد از
 تنوین جات بحری و بعد از نون من تخیم
 و ینهن مثال بعد از تنوین ثاجات ثیش
 و بعد از نون فمن ثقلت و انشی مثال **ج**
 بعد از تنوین عجل چه او بعد از نون
 من جبال منجک مثال بعد از تنوین عظیم
 و بعد از نون من و ابرهم و پسند پس مثال **و**
 بعد از تنوین وکیل و ذریه و بعد از نون من
 ذلک و تنذر به مثال بعد از تنوین مکتب
 زیتونه و بعد از نون من زیتونه و منزل شاک

بعد از تنوین بقلب پلیم و بعد از نونیم
 پیل و یونیم مثال **ش** بعد از تنوین
 غفور شکور و بعد از نون مرثیاتی
 مثال **م** بعد از تنوین قوما صا طیر و بعد
 از نون و م صلیح و یصرون مثال **ض**
 بعد از تنوین م پفره ضاحکه و بعد از
 نون م مقل و منصور مثال **ط** بعد از یونیم
 کمر طیه و بعد از نون م طیب و منطوق
 مثال **ط** بعد از تنوین ط طلیل و بعد از
 نون م طلم و یظرون مثال **ف** بعد از یونیم
 نوح فلجم و بعد از نون م فته و یفون

مثال

مثال **ق** بعد از تنوین ق قسبر و بعد از
 نون م قیل و یقلب مثال **ک** بعد از یونیم
 قدیه کانت و بعد از نون م کل و منکم
 و اگر بعد از تنوین یا نون پاک ب **آ**
 اظهار قلب باید کرد یعنی نون را با هم
 بدل مبادید کرد یا خفا میم و زب و اظهار
 اما از امام دانه روایتی بر اظهار است و یا
 میخیم مقلوبه مثال **ب** با تنوین مکین
 بعید و بانون خواه در حقه کمر اعلی
 خواه در و پط کمر مثل م بعد و یبت و
 حرف تهر که بت نه حرف است

اقوال محل بیرون آمدن که آنرا مخرج میگویند
 اینها از آنها حاصل است تا که از لب
 و علی در مخرج حرف و اختلاف کرده
 اند پیشتر امام بخو که پیوسته مخرج شایسته
 نکرده است و نیز بعضی چهارده است و نیز
 بعضی هفده است و شایسته نکرده که پیشتر امام بخو
 وجود و این مذهب محققان از قدما و
 خلیل بن احمد و علی بن ابی طالب و غیره
 و پیشتر بعضی و پیشتر بعضی و نیز اخیر
 اما برای هر یکی نامی تعیین نکرده و پیشتر
 بهشت جلقی ایهوی شجره نطعی اسلی ذلقی ثوی

نقور

شقای پس مرده و از اقصای جلق است
 و الف بقول بعضی ایضا و بعضی گفته اند الف
 از ایهوی حاصل است و جو فی نیز گفته اند
 و این مخرج اول است و برتر از آن از
 و بط جلق عین و جاست کی بر پشت عین
 قبل از جاست و شرح بر آنست که جاقبل از
 اوست و این مخرج دوم است و عین
 و خا از اول جلق است شرح گفته که عین
 قبل از جاست و تصریح کرده است کی بقیع
 خا و این مخرج سوم است این مجموع را
 جلقی گویند و ازین زبان و میان ملازمه

۶۰
و میان آن و از بالای زبان از کام مخرج
قوت و قافرا غلصه و لهوی نیز گویند و علمند
اولت باشد پیوی جلین و لهات آن گشت
پاره پخت مانده زبان کو چک میان
و هان و جلین و این مخرج چهارم است
و برتر از آن از زبان و ملا ذه جای که گشت
م آنرا عکده گویند و عکده آنست
باشد پیوی و هس و این و مخرج پنجم است
و قوت را لهوی گویند و از میان زبان
و برابر آن از کام جی شس پیرون می
و این نیز شجر گویند و شجرین پیونده بعضی

کفته اند که شجر زنج سست و بعضی گفته اند که
شجرینیم و دمنه سست یعنند و استخوان کام
زیرین و گفته اند که جیم پشتر از هر دو است
اما مهدی بر آنست شین متصل کوفت
و جیم دیا متصل اند با و و بعضی گفته اند که یا
مده و دده هوای است یغریا نیکه پاکن باشد
و قایل و یکسور باشد از هو و دست و این
مخرج ششم است و از یک جانب بنسب
و آنچه با و تعلق دارد از دندانه های که
آسیا و طو اعیان و ارجا و خراپ گویند
مخرج هفتم است بعضی از جانب راست گویند

و بعض از جانب چپ نژاد اکثر از جانب راست
 نژاد اقل مانند بخیل است که ضا و نیز نژاد
 و از حضرت امیر المؤمنین عسر رضی الله
 تعالی عنہ منقول است که از هر دو جانب گفته
 اند و در آن واحد و از خرج ضا و از خرج
 بغایت مشکل است و گفته اند که در وقت
 تلفظ او در مجرای خرج او در ر و ح سین
 افتد و ض در هیچ زبان نیست الا در
قول الله قوم یخفون بالصا و کا خفاص
 العرب بالصا و ضا و خا فعی و خسی و خلیل
 کوبند و بی تطالت کردن کنی کنیم و طلب

کردنت

کردنت و این مخرج هفتم است و از ک را نه
 زبان و از ک را نه کام زیرین و اصول **ند** ها
 پیشین زیرین **ط** و بیرون مرآت و تقا و
 میان **ت** و **د** است که در مخرج مقارن
 اند و در صفت مغایر و این حس و ف
 نطق کوبند و نطق **ت** گنهار کام زیرین است
 و این مخرج هشتم است و از پیر زبان **س** و
 و **د** اند انهار پیشین زیرین مخرج **س** است
 با اگر فرجه بر میان زبان و دند ان **ن**
 کش ده که و انهار را پسلی کوبند و پسلی پیر است
 و این مخرج نهم است و مخرج **س** پاره از پیر

دور ترست و رشت زبان و کم چند اگر
 برابر دند انهار زیر سینه است و بعضی از معنی
 این فن گفته اند که مخرج را از پشت زبانت
 و بعضی گفته اند که از مخرج نون میخیزد و گویند
 اندکما از دور و ن ترست از پشت زبان
 و را را اگر نتر میگویند بجهت اگر وقت
 تلفظ را پس زبان بلرزد چنانکه دوبار بر مخرج
 نشیند و این مخرج و هم است و از گرانها
 زبان و کم چند اگر در برابر ضاحک و ناب
 در باغنه است از هر دو جانب مخرج لام
 بود و این مخرج یازدهم است بدو اگر ثانیاً

میگویند چهار دند ان پیش و هم را و از
 بالا و از پایان و رباعیات میگویند
 از پیش ثانیاً و ناب میگویند چهار دند ان
 پس از پشت را و نشیر نیز گویند و ضاحک
 میگویند چهار دند ان که از پیش نشیر است
 و طوا حین نیز گویند و دو دند ان که از پیش ضاحک است
 و نواجید و آخر پس دند انهای خور و را
 گویند و مخرج ن بعد از مخرج لام بود یا
 اگر در باغنه باشد بشرابط یغیر مخرج نون
 منجر ک نون پاک می مظهره و این مخرج
 دوازدهم است و رل ن لثو گویند و لثه

گوشت بن دندان است و از تیز زبان و از تیز
 دندان پشین زیرین چنانکه پسر زبان پاره
 از دندان دور تر باشد مخرج طوشت است
 و ظاهر آنست که تفاوت میان ط و ذ بهیمن
 ط بهیمن است که میان و و ت است و این
 حروف را ذلقی گویند و ذلق تیزی
 پسر زبانست و این مخرج پنجم است بدو
 بعد از حلق تا اینجا همه بدست تعلق دارد و از
 دندان لب زیرین و پسر دندانهای زیرین
 پشین **ف** بیرون می آید و این مخرج چهارم
 و هم است و از میان دو لب **بم** بیرون

می آید و گفته اند که اگر لبها تر نباشد با دست
 او انشع و ماری میزند بیرون آید چنانکه پرده
 و این خطابیه واقع میشود ملاحظه تمام
 مبادید کردن و گفته اند که میم از که از لب
 بیرون آید و ویراز حروف شفوی است
 و در ادای اولیها از یکدیگر نشیند و مخرج
بم و از مخرج پانزدهم هم میگویند و **ف**
بم و تعلق لب دارند و بعضی گفته اند که
 و او مده و ده هوای است یغز و او پاکن
 قبل مضموم از هوای میغز و بدست پشین
 اتوان **ن** پاکن بشرط سکون و عدم اظهار

وعدم ادغام یافته در لام و را نظریه
 بعضی از مدققین غنوی است و اورسج
 جایکی در دهنه باشد و بدین سبب
 اورا غنور گویند که از چشم بر سر آید
 و پس نون نویسد و میم یا کنه بشمارند
 ایضا غنور است و این مخرج شانزدهم است
 و بر تقدیر این مقدمه که حرف و ف غنوی را
 در دهنه هیچ تعلقی نیست آنها که مخرج لب
 و دهنه و جلوی گفته اند چشم نیز باشد بداند
 بعضی حرف و ف دیگر هستند که بر حرف و ف
 تفرع میشوند و انفع اشکال حرف و ف

از برای این شکلی و مخفی و منع نکرده
 و تمام حرف و ف تفرع آنجا در قرار سبب
 و کلام فصحا واقع است چهار دهنه است چون
 همزه میسر یعنی همزه مفتوح باشد بین همزه
 و الالف و اگر مضموم باشد بی همزه و الواو
 و اگر مکپور باشد بی همزه و این سبب
 کرده میشود و اما که کبر و بین اللفظین که
 نخست میان الف و الف ال کبر و بین
 و اما که مغز نیز گویند و گفته اند اما که صغیر
 بفتح اقرب و بکبر یک بعضی از محققین فرمود
 اند که اما که مغزین فصح متوسط و اما که کبر

و اما که بخواهند الف است بپور باد اما
مغرض باینکه الف است بپور اما که بپور
و صا و مانند ز اولم مغلف و نون حقیق
و رای مرقد و گفته اند که اینها را از اینست
تقد توان دانستن نه از هر استاد و این
حروف بجا را صفات است مثل همزه
و شده و رخوه و غیر ذلک و دانستن صفات
حروف ادخل است و درست خواندن و
چرا از حروف بجز اینست از پنج صفت متصف
نیست و زیاده از اینست صفت بقول معنی
حروف مهمزه ده است و اقوال ده صا و دو

و همزه در لغت فرو داشتن آواز است
و نرم کردن آن **ت ش ج خ** شش
ف ک ه و این حروف را مهمزه از برای
یکسبند درین حروف ضعیف است و
گفتن یکسبند بر اینست که توان کردن و پیر
میرود چنانکه کورات است و در وقت گفتن
باز نمیدارد و از جریان و صد مهمزه مهمزه است
و مهمزه نمرده حروف است **ا ب ج د ذ**
ز ح ط ی و اینست که درین حروف را مهمزه
داشتن آواز است و این حروف را مهمزه
از برای آن میگویند که در وقت گفتن این

آواز بر داشته میشد از قوت او و بر
 بیه می توان کردن و نفی قوت رفتن
 نه از دبا و گفته اند مثال مهور به چنان
 دست بر چیزها لیس زنند و مثال کج
 دست بر چیز ز رینه و حروف مطبقه
 چهارست **م** **ط** و این حروف
 بنا بر این حروف مطبقه میگویند که زبان
 در وقت گفتن او چون طبقه میشود و کم
 بالا را که برابر او میروند و فته او منفی است
 و انتفاع کشدن است یعنی در وقت گفتن
 این حروف زبان کشده است از کام

بالا و کم بالا را میروند و کشده میان
 زبان و کم بالا میان و حروف منفی است
ث **ج** **ح** **خ** و در زیرش **ع** **غ** **ف**
ق **ک** **ل** **م** **ن** و **ه** **ی** **س** **ت** و حروف
 استعلا بفت است و اعلا را سنج حروف
 طاست یعنی که افعلی میفرا یا است **خ** **م**
ط **ظ** **غ** **ق** و استعلا طلب بلند کردن
 و این حروف را پیفیل یا برن میگویند
 زبان در وقت گفتن حروف **ج** **ح** **خ**
 بالا میروند و در باقر این حروف زبان سل
 بالا کشند بلکه **پ** **ر** **آ** **ن** و پیفیل است

مستعیه

و بفعل در لغت فرو آمدن است و حرف
 مستفید بیت یک است اب ت ش ج
 ج و ذ ر ز س ش ر ع ف ک ل م ن
 و همی و حرفی شده هشت است و ب
 ت ج و ط ق ک و این ج ه و ف را از بر
 کشیده میگویند در مخارج بخت میشوند
 و آواز در وقف هیچ حرف کشیده
 نشود از غایت قوت او و نه شده به رجا
 و حرفی ر خوه پذیرده است ش ج خ و
 ر س ش م ص ف ط ع ف ه و ن و بعضی
 محققین شانزده سبزه نه کور و او

والف و یا و این به ج ه ف را نیز ر خوه
 گفته اند و در شاطبه نیز تصریح است برین معنی
 اما بعضی و او را برابرین آتشیده و از خوه گفته
 اند چنانکه خواهد نه کور شده و ر خوه در لغت
 پست را گویند و این حرف را با بر
 ر خوه میگویند که در گفتن آواز بآن تون
 کشیده و نفس را باز نه ارد و در وقف از ج را
 و هشت حرف برین آتشیده و از خوه است
 و بعضی بریند که نوح است بقول ج ر ع ل م
 ن او و گفته اند برین آتشیده و از خوه
 برابران میگویند که چنان بخت کشیده چنان

پست که خواهست و جروف قلقد
 پنج ست نزد جمیع و بعضی گفته اند
 و نزد پیوست از جروف قلقدست
 و نیز و بخورک را نیز گفته اند **ج** و ط
 و این **ج** و ف را قلقد نیز گفته اند
 و بی شبه الصوت و حقیقت القلقدون
 بیشتر بخلاف اخوات او و این جروف
 از برای آن **ج** و ف قلقد مرکب است که
 چون پاکن شود در وقف و در وقف
 و در خرج بخند الا اند این صفت در حال سکون
 اظهارست از حال حرکت و در حال وقف ایست

قلقد

قال

قال بعضی الا فاضل و ذهب من خون است
 تخصیص القلقد بالوقف پس بطاهر ما زاده
 مع عبارة المتقدمین ان القلقد تطهر فی
 الحروف و الوقف فقلقدون المراد بالوقف
 فیه الوصل و لیس المراد بهو الیکون فان ^{المتقدمین}
 یطلقون الوقف علی الیکون و درین **ج** و ف
 نیز رفته شود از غایت قوت او و بعضی گفته
 اند تا این **ج** و ف را در خرج جنابند نشاء
 مفهومی نشاء که **ج** و ف گفته شد و مشرب
 و مضبوط نیز گفته اند بنا بر آنکه در وقف
 زیرا که آن لاحق میشود از غایت فشرده که گفته

این حروف پاکه است یغیر و وقف
 جنبش ندارد و حروف پاکه دات ث
 ج خ ذ ز س شس م ط ع غ ف ک
 م ن و ه ی ست و حروف مد ولین و
 ست و این این حروف نیز در جمیع الفاظ
 و بعضی گفته اند که این حروف در مد و است
 ثم ایضا ثم الالف والفاء یثبت مد ولین است
 و و او یا اگر حرکت ماقبل ایشان از پیش
 ایشان باشد یغیر ماقبل و او ضم و ماقبل یا
 کسر باشد مد ولین گویند و اگر حرکت
 ماقبل ایشان از جنب ایشان نباشد لیکن

و این حروف را حروف علت نیز میگویند
 و حضرت شیخ شافعی علیه الرحمه در قصیده و جزا
 ثابته را از جمله حروف علت شمرده اند
 بنا بر انقلاب آواز جا یا یا میخ که فرموده
 اند که الالف الهاء و الواو و القاف و حروف
 خفیه چهارست و حروف مد ولین و خفا
 این حروف را به دو گونه دانست و
 حروف صغیر م س ز ست و صغیر ثبوت
 که در آنست یغیر و تنفط به نیم حروف
 که آواز دراز بآن کشیده شود و چون آواز
 بخت کند صغیر مد صغیر و بتطیل

وینم که باشد دست ول منجرف اندرین
ایم و بعضی گفته اند لام است پس و انحراف
بیل که انت و ایش از منجرف با بر می کشد
در گفتن بیل سوخته که می کشد و پیرزبان
ادراش ن که بشود و حروف تقشیر و بعضی
چهار **شرف** و **م** و **پ** را از شریف و پشیری
از هم باز شده و فواخ شده و این حرف
بنا بر تقشیر می گویند که اگر پس از این حرف می آید
و حروف غنی است **م** **پ** **ن** **ک** **خ** و تنوین **ه**
نکوه و فوقین تنوین و تنوین است که
کین تقشیر می کشد و در و پط که می کشد تنوین

از تقشیر می کشد و در و پط که می کشد
نکوه و تنوین **ن** **ک** **خ** و تنوین **ه**
و تنوین ملفوظ باشد و یا تنوین باشد و یا
نوشته **ن** و تنوین **ن** در حروف حلق اظهار شده
غنی شده که چرا که اظهار شده و غنی شده
پا ختنه است و **پ** **ن** **ک** **خ** و **ن** **ک** **خ**
تفصیل تقریر کرد است از لوازم است چرا که
اگر از بسته از ضحاک و فیه به تعقل
با مواجبه گفتند که غمزه را شش صفت
انفصال و سهل و جبر و شده و پیگو و مشقت
و غمزه نیز غمزه است که صد تلبیس و غمزه را نظر

مبنوا میگویند و الف را بشت مفت و نژد
 بعضی ز جهر و انفاج و تپفل و رخوه و پکون
 و ششم دست و هفتم لاین و هشتم هوا چنانکه
 نه کورست و نهم خفاب بهنج مفت انفاج
 و تپفل و جهر و شده و قلقله و ت بهنج مفت
 همپ و شده و انفاج و تپفل و پکون ت
 را شش مفت انفاج و همسر و رخوه و تپفل
 و پکون و مفت ششم و تفت ست و تفت
 و میدن باشد ت را منفوئه با بران میگویند
 و رکفتن او با دوی از مخرج او بیرون میشود
 و **ج** بهنج مفت شده و جهر و انفاج و تپفل

و قلقله و **ج** را شش مفت انفاج و همپ
 و رخوه و تپفل و پکون و مفت ششم او یک
 و یکجه نیز گفته اند و یکجه افشک باشد و در جوی
 مفت یکجه را **ج** و در کنی شود چرا که در مخرج
 و اکثر مفتات شده اند و **خ** بهنج مفت انفاج
 و همپ و اپتعل و رخوه و پکون و نژد
 مفت ششم او خربیرت و خزیره آوارگو
 گرفته است و رانج مفت شده و جهر و انفاج
 و تپفل و قلقله و رانج مفت انفاج و رخوه
 و تپفل و جهر و پکون را بهفت مفت
 انفاج و جهر و تپفل و بین شده و رخوه و پکون

و تکریر و انحراف زراشش مفت است
 انفتاح و تپفل و رخوه و جهر و پکون
 و صغیر س زراشش مفت انفتاح و ^{نفل}
 و رخوه و بمپر و پکون و صغیر شش
 مفت انفتاح و تپفل و بمپر و رخوه
 و پکون و تفسر زراشش مفت است
 و اطباق و بمپر و رخوه و پکون و صغیر
 زراشش مفت است و اطباق و جهر و رخوه
 و پکون و استتال ط زراشش مفت است
 و اطباق و شده و جهر و قلقو ط زراشش مفت
 است و اطباق و جهر و رخوه و پکون و رخ

مفت پکون و انفتاح و تپفل و جهر و
 بین رخ زراشش مفت است و انفتاح
 و جهر و رخوه و پکون و زراشش مفت
 بمپر و انفتاح و تپفل و رخوه و پکون و رخ
 و صغیر و بین س ط زراشش مفت انفتاح
 و استتال و جهر و شده و قلقو ط زراشش مفت
 انفتاح و تپفل و بمپر و شده و پکون و له
 زراشش مفت انفتاح و تپفل و جهر و بین
 بیر و سگو و انحراف م زراشش مفت انفتاح
 و تپفل و جهر و بیر و بین و پکون و غنه و اگر پنهان
 مع شریطون زراشش مفت انفتاح و تپفل و جهر

و بین بن و پکون و فنه بشرطه که گفته نمود
 بیشتر از فنه میم است و راهفت مفت
 افتاح و تفل و جه و ر خوه و پکون و ویدین
 اگر پاکن باشد حرکت قبل و از سر او باشد
 و اگر حرکت قبل و از جنس و نباشد لین است
 و پس اگر حرکت از تفل فاما نیست یعنی مفت
 ثقل دارد و دو هم مفت خفا بقول بعضی مفت
 مفت افتاح و تفل و اخفا و هم و ر خوه
 و پکون و بیشتر یکی را گویند یعنی مفت
 افتاح و تفل و جه و ر خوه و پکون و ویدین
 بشرطی که و او گفته شد و شتم خفا بقول بعضی دیگر

تبین

تبین و تریل و منج حرفی تیز و در هر حرف
 خوانند از ضروریات است بابر آنکه اگر با حط
 خوانند از خط و خطی بخندند فاما نباشد یعنی جز
 اول اجبت بر متقین قراءت قرآن صحیح
 هر حرف است از حرکت که غرض است با توضیح
 مما ز شوه از مجاب خاص و این را در لفظ
 هر حرف مفرد و حاجت طبیعی است که رعایت
 توان که اما در بین ترکیب بغایت سخت
 زیرا که عارض میشد و در بین ترکیب عاجز است
 و در هر حرف واجب مجاوره حرف و تضعیف
 و مرقع با هم پیوسته و تضعیف را در مرقع

در اینجا تضعیف را در حرکت حرف تبین
 و در اینجا مرقع را در حرکت حرف تبین

مرفق را و دشوار میکرد و تلفظ عامیانه
 مکرر یافت شده و از اینجا است که اگر گفته
 اند که معجم می تلفظ جازا ترکیب و فصل
 حقیقه التجوی به آنکه همزه جفت شده به بیعه
 المخرج است و تلفظ او بسیار مشکل است و از
 غایت قوت و شدت اوست که در قرائت
 سبعة همزه شده ده نیامده است و بیست و یک
 اوست که بعضی از آنرا پیوسته در و سبیل و ابدا
 و حذف بنا بر تخفیف روا داشته اند و وضع
 اشکال حرف همزه را شکلی وضع نموده است
 که بصورت او و او که بصورت الف می آید و که با

اصل صورت نهشته باشد چون ملالین
 و ذف و همزه از دو حال بیرون نیست متحرک
 یا ساکن و اگر متحرک است عالی نیست از اقبل
 او ساکن است یا متحرک اگر متحرک است بفتح
 و ما قبل او نیز متحرک است از فتح و ضم و کسره
 نیست و اگر مضموم است ایضا و اگر مکسور است
 و اگر همزه متحرک است و ما قبل او ساکن حرکت
 همزه یکی از پیوسته خواهد بود و حرف پیوسته قبل او
 اجتماع دارد که پیوسته یا صحیح باشد یا نه و یا لین و اگر
 حرف نه باشد موجب می شود چنانکه خواهد بود مذکور
 شد در تصور ابته مرآت که همزه را رعایت کرده

حرکت درجه ذات قویست و همزه نیز قوی
و یکسوم غیره ثقیلست تا خیار و ادراک و اد
نشود و در مانند پال و یوده و خالنه و لیل
خط بیشتر باید نمود و با قرائن و همزه را خط
نموده با رعایت کثرت و مبالغه و آنچه است
فرموده اند بجا آری و منقولست که در حفظ
همزه ناف بلرز و بدسترس قوال و اجتماع
همزین در یک کلمه و همزه نیم باشد و آنچه در یک
کلمه است از سه جانی نیست یا هر دو مفتوح
مثل انذار هم یا اول مفتوح ثانی بکسر مثل
و انکم یا اول مفتوح ثانی مضموم است و انزل

و غیره منقوس است اما در قرآن زیاده بر این
به نوع نیامده است و آنچه در کلمه نیست
زیاده بر پشت نوع در قرآن نیامده است
اول آنکه هر دو مفتوح باشند مثل جاد و جادکم
پسوتین مثل البغدادان مضمومین مثل اوب
اولک و این مثال در یک موضع نیست
آنکه اول مفتوح و ثانی بکسر باشد مثل جاد خوه
آنکه اول مفتوح و ثانی مضموم است مثل جاد ام
آنکه اول مضموم و ثانی مفتوح باشد مثل ایل قن
آنکه اول بکسر و ثانی مفتوح باشد مثل من و عا و خیه
آنکه اول مضموم و ثانی بکسر باشد مثل شهدا و ادا

و یک نوع دیگر که منظورست بیاض کبود
این مذکورست می باید که قرآن خوان تا توان
بر وجه تبیین و تریل توضیح بخواند و هر چه پیش
قاری است بکند کلمه پاول نه زده است باید که حفظ
کند و در از تعلیظ نطق مثل الطبه و الذین
و انتم رستم خصوصا وقتی که بعد از و الفیه
مثل آیه و آیات و اگر مخفی ای حفظ از تعلیظ
بیشتر است مثل الله و اللهم و بطارق و مطغی
و اصلح و الف همیشه یا کن قبل مفتوح است
بانه که شباع فتح قبل از مخرج خود مؤدی شود
و موصوف شود بترقیق و نفیج مکه تابع قبل است

میکند درین یازده حرف در چهار موضع کارزد
 خلاف روایت کرده اند چنانچه حضرت شیخ فرمود
 اند که فی الحرف و جهان عنه تهنید الی آخر است
 اتی و اگر بساکن باشد جمع قرار اذعام میکنند
 در نماز و در کلام باشد مثل است و شتم و یاد و دو
 که باشد مثل فایحیت تجارتم و در طیر اذعام نهان
 میکنند مثل و قالت طائفة اما و شش حرف
 دیگر که پس و ث و ط ج باشد خصوصیت
 باید نماند و بلکه بعضی از قرآن نیز اذعام میکنند
 بجهت تخفیف حرکت و در حوارین حرف
 به شواری مستطع مشغول باط و مخرج معا

مقارن است اما در صفت مخالف و در مثل
 تطلق و افقط طبعی ملاحظه باید نمود که ط و ق و
 حروف است در تخییم و در فقد صفت قلوبها
 ملاحظه می باید کرد که تا طائفة و ث را نزد
دشش حرف در مانند حیث توأمرون و
 یهت ذلک و در ث سلیمان و حیث
 شتم و حدیث فیف اظهار می باید کرد
 تا تبیین بجای آورده شود اما در یهت ذلک
 در وصل اقام عامم رحمة الله علیه اذعام میکنند
 بنا بر تعبیر اظهار و بعضی از پیغمبر درین
 مواضع و امثال اینها اذعام کرده اند **ج** را نیکو

تلفظ می باید کرد و اگر پاکن باشد ادا درجوا
 این حرف که ت و ذ و ز س ل ه س سار
 مشکلست مثل فاجنبوه و اجدر و مجذوذ
 و اجرا و تجزی و جرس و بعجل و وجهی و آنکه
 بین مثالها مانده می آید که قاری اسپتام که
 بتخصیص در بطی و یو به از جهت مجانبت یا
 و اخفا با وج چون بهمه ربه مثل واضح
 ان الله و یکا مثل ابرج حنی و بعین چون
 فاصح عنهم و از خرج عن ان رو به چون
 یکنجا و سپو و هر به بین با مانده فقط
 و رعایت می باید کرد که از خرج خود هر یک

ازنها بروجه احسن مؤدی شعنا و درضا
 حروف غلی و افع نشو و ترفیق او و
 و تکرر متصل شد او را حرف استعرا و خط
 الحق و در حصص ترفیق واجب و مخ
 ادا باید کرد بروجه تبیین تخصیص و قیاس
 باشد مانند بود خرو و و راتر و ت شج
 ذر س ش س م فرغ واجب تبیین اگر
 مطهر باشد مثل الیا ج تملک و بریه ثواب
 و اطله خرا و من بعد ذلک و یکا و زیها
 و یکا و سنا و شهد شاد و فی المهد بینا و
 بعد خرا و بریه ظلم مطهر باشد با بر نه گفته

امام ابو عیسیٰ و بصری درین مجموع ادغام
 میکنند مگر وقتیکه مفتوح بعد از پاکن باشد
 ادغام کرده میشود و در هیچ حرفی مکررنا
 مثل ک و ذ و نغ و بعد توکید با و بعد ض را و
 ذلک ادغام کرده میشود با برعم و جود
 شرط و در من بعد ذلک بشرط کسر یا جود
 ادغام میکنند و اگر ذال منصوب یا مفتوح باشد
 ادغام نمیکند و ذال پاکن را با حروف تہجی
 حال است ادغام است باتفاق یا اظهار
 مختلف فیہ اگر ذال پاکن با ت یا د در یک کلمه
 و یا کلمتین باشد مثل شستم و قد تبین و اعدوا

وقد و نحو

وقد دخلوا باتفاق پس بعد ادغام است و در
 مثل ولقد جاءکم ولقد ذرانا ولقد رزنا وقد
 پایا و قد شفقنا ولقد صرفنا وقد ضلوا و قد
 ظلم مختلف فیست یعنی بعض ادغام کرده
 اند و بعض اظهار و مذہب امام عاصم علیہ الرحمہ
 اظهار است و تبیین بر وجه کمال در فیران
 حروف باتفاق اظهار میکنند مثل اد
 بروم ضل و قد رای و یهون و فقه فاز
 و غیر ذلک و هر وقت که ذال پاکن نژد او اظهار
 میشود نسبت و ب **ش** **خ** و **ط** **ع** **ف**
ق **ک** **ل** **م** **ن** و **ه** **و** و بعضی ضرات

نزد قرآ پسند امام مامم و جریتم اطهار میکند
و با قرآنم و گفته اند که دال اطهار کنند
جز و فیکر اطهار مریباید کرد و اینجا که دال متحرک
نقص و مضطرب کرد و بیک صفت قلقله دال
باقی بود و چیزی از صفات او ناقص نکرد
و در نروس و **م** مانده فاخته پسیر و مانده
صاحبه اطهار مریباید کرد اگر چه امام ابو محمد از قلم
کرده است بجهت تخفیف و در غایت و نیت
امام مامم و ابن عامر و ابن کثیر و امام مامم مامم
میکند و ابو موسی و همزه و کپ از قلم دور
انضم و اخذت خواهد مفرد و خواهد جمع باشد

جفص

جفص را وی امام مامم و امام ابن کثیر اطهار
میکند و باقی قرآنم و دال را اگر
پاکس باشد و در ذمه با تفاق قلم میکند
مثل ذوب و از ظلم و بات **ج** درس
مثل ذوب و از جاتهم و از ختمه
و از زین و از پستمه و از صرفا بعضی
بعض اطهار و بعض از قلم میکند و امام مامم
از مظهر است بهر حال او را دال ایجای می
آوردن که نقصا در صفات او نشود و را
چنان تلفظ مریباید کرد که در صفت انحراف نکند
او ترک تکرار و نقصا واقع نشود و تخصیص اگر

دور

مشت باشد مانند ضربه و قرة در راجعت
می باید نمود که در جوارت **ج** ورق کل
ن اگر پاکن باشد و پین مخزج نشود
و اگر متحرک بود و پین مؤدی شود مثل کتریم
و مرجاه و تندر داو و زرا در زقا و ازکی
و نیز لقونک و الوزن و غدر تموم و تنزل
و اقتر لکم و یخزنون و امثال اینها و اگر هر یکی
مشت دی و رقع شود ایضا مل خط میاید که
پین نیز نشود و **پ** در جوار **ج** رز
ط تعبر دار و مثل پتیین و الیسی و سیری
و اذا انفقو پسر و جت و از این شیب بولن

دور

و در امثال اینها احتیاط بسیار می باید کرد
نفت مغیر پین فوت نشود **ش** پیش
ج پس ی تعذری دارد و این اعتبار
مما زجت بسیار نم توان بر و بدین ادا
نمودن مثل شتر و او شجرة و زری لغزش
پسیلا و شینا و آنچه بدین مثالها مشابه
باشد خواهد در یک کلمه یاد کرد کتب حشع
البته قار مل خط فرماید که خللی در ادای او
نشود تخفیف و تیکر شده و باشد مثل فیش
و یا پاکن باشد مثل شتره و **ص** در جوار
و طرغ و سیرت خواهد متحرک خواهد پاکن خواهد

باجازت

خواهد بعد از حروف مذکوره باشد
 خواه قبل از حروف مذکوره باشد که پس از آن
 زانیز نشاء مثل صرتم و تصد و تصدق
 و یضای و جستم و احباب و اصدق و صدق
 و صدق و المهد و مینا و امطر و قد صفت و یو
 و لصا و قون و امثال اینها و **و** را در جوار
تج **ش** **ط** **خ** **ع** **ل** **ح** **م** **ب** **ا** **ی** **ک** **د**
 بین مخرج نشاء بهر کیف که باشد مانده
 قبضت و قبضه و اجفض و اجک بعضی
 نه و اففض و فن و فطر و بعضی طیر و اففض
 طهر و منفعة و غصب و شایسته و بیایی و حیاطی

باید کرد که **ف** **ح** **ث** **ج** **د** **ن** **ک** **ش** **س** **ت** **و** **ب**
 مهارست نمی توان رسم کردن و طبات
 و پس مشکلت در تلفظ خواهد مقدم باشد
 مانده احطت و قوت و بیطت و خواه
 منوخر مثل افطمت معنی بل حط تمام می باید
 نمود و در بطشتم و شطاه و شطر لسیج
 ایضا لاجط مر باید که طاتاش و صفت
 اطلاق او را این نشاء و **ط** را نزد **ط** **ط** **ط**
 و رمانده او عطت می باید لاجط کردن که
 نیکو طاهر نشاء و **ع** اگر با کس باشد مثل تعالی
 و معلوت و غیره که در میان دو قفیه واقع نشاء

مثل معها و فعل و جعل در او را و شکل می
 مرا خط نمود که مشخص و بین کرد و رخ اگر با
 حروف است و **شرف** بهم رسیده از فضا
 آن غافل نباید بودن که حاشیه و شرف
 قلوبها و غضب فطادک و لا تزع قلوبا و
 یغش و یغفر لهما صاحب عین التزیل علیه
 فرموده اند که اکثر عوالم حین مواضع مذکوره
 و امثال آنها بجا می آیند تا بنحو اند اما درین
 زمان از بعضی غریزیه که خود را از خود می
 شنیده میشود و بمنع کردن ممنوع نمیشوند
 العیاذ بالله و **ف** را با **ف** مانند ففی رحمه الله

و کیف

و کیف فضل و باب مثل فهم و فبا و و با
 مثل نشد و فنبهم و با و فوقع و افواجا بین
 و شخص میاید و اگر کرون و **ق** را با **ک** و **ک** را با
ق مانند خنقم و بنفوق کیف لازم است
 رعایت کردن که در مخرج نزدیک اند اگر چه
 در صفت مغایرند و از دشواری اینها و
 امثال آنهاست که امام ابو حمزه و بصری
 اذعام میکنند که هر جا ابو حمزه اذعام میکند گفته
 میشود مراد پسوی راوی امثال است چون
 اذعام کبر مثل ابو حمزه است با بر نه ذکر ایشان کرده
 میشود و در اذعام قاف در کاف دو وجه است

۸۶
اهلک محض و ابقاء مفت الطباغ منجی
صاحب مهر ز رحمة الله علیه گفته است که
پس مت من شیخ مولا ناسر اراج المله و
قاری سبعة رحمة الله انه تغلب الطاف
کاف و غیر من فرکاف قدر یکون فی طبان
والا سبعل و سمعت من شیخ منی و والی
رحمة الله انه یغم مع بقاء الالطباغ فکانه
تخفی حبه که القاف فحب یعنی از پس
خود قاری سبعة اهلک محض شینه هم
وزیر رخ و سنا و خصاصم با مفت
الطباغ و در فصل مجنبن نه کورست و لانا

ورقین ادومی باید کردن تخصیص اگر در بی
حسرو فی سبعل و ارفع شعل طیر و لعل
قون و لصالون و ان تخاطوهم و لعلی
ولغتی و لقاوا و امثال اینها و اگر لام بین
باشد از دو حال غایبیت یا لام قبل و پس
یا غیر اینها مثل جعلنا و انزلنا و قلنا و زیلنا و
قلتم و جعلتم و غلط و مانند اینها را اظهار می
باید کرد بر وجهی که لام متحرک نشود بگوین
محض او شود و بانون ملاحظه کند نه غم شود
نشود بگوین حرکت و اضطراب تلفظ کند
حق مفات هر دو حرف بر وجه کامل و انشا

و لام قل و بل و بل را با حروف تہجیر حالت است
 اوقام است و در لام و را با تفاق مثل بل لا کفر
 مون و بل یکم و قل یکم و قل رب و بل و بعد
 از لام بل را واقع نیست و مختلف نیست
 بات **ث** **ز** **س** **ط** **ح** **ن** مثل بل تعلم و بل
 ثواب و بل نعم و بل سالت و بل صلوا و بل
 طبع الله و بل خستم و بل نک و امثال اینها
 بعض از قراءت پس بعد اوقام میکنند و بعضی
 اظهار و در باقی حروف تہجیر اظهار است
 مانند قل انذروا و قل یا و قل صدق عسی
 و قل فہم و قل قد جا کم و قل کم نورا و قل متاع الدنیا

و بل و جدا

و بل و جدا و قل بل و قل من و قل یا قوم و باقی
 اشک را قیاس پس کن و لام تعریف و در چهارده
 حرف از حروف تہجیر غم میشود با بر
 قرب مخرج یکت تخفیف و بعضی گفته اند که
 با بر کثرت است محال و حروفیکه لام تعریف
 در و غم میشود اینست **ث** **ز** **س** **ط** **ح** **ن**
ش **م** **ض** **ط** **ح** **ل** **ن** مثل لا یؤمن و لا یؤب
 و الدین و الله کرا رب الزبور سما الشرب
 القادقین انفسا ان الطلاق از لمن الی
 ان رو و در غیر این حروف اظهار میشود
 با بر بعد مخرج و م را نازک ادومی باید نمود

در وی اثر تفحیم ظاهر نشود تخصیص اگر در بی
 حروف منفی واقع شود هم را با هم مثل
 یعلم ما و ام و باب مثل مشیر و مبعده و ن و با
 ف مثل مفتاح و مفرد و با و مثل الموازین و
 موزون مبین می باید تلفظ کردن و نیم
 پاکن یا نیم هم می باشد و در بانی حروف تهی می
 اظهار می شود خواه در وسط کلمه باشد خواه در
 آخر و بعضی گفته اند که بعد از نیم جمع از
 بوف که **ب و ف** است آیه اظهار می باید کرد
 بکون نیم را بجانب ضم میل می باید و ادون و
 اکثر برانند که بعد از نیم پاکن اظهار می باید

کرد

کرد خواه جمع و خواه غیر جمع مثل تمهید
 و تمهید و در با حروف است بغیر اظهار می
 باید و اخفا بغیر برانند که اخفا اولی است
 و بعضی برانند که اظهار و اولویت اظهار ظاهر
 و متبادر است بنا بر آنکه بعد از نیم پاکن اگر
 حرف بوف و یا غیر بوف آیه اظهار است اما
 در تحفیف بوف آیه وین تحفیف قوه الحقیقین
 شیخ جندی قدس سره و در حدیثین
 گفته اند که در اظهار نیم نزد حروف بوف
 کلفت است بنا بر این معنی در شان اظهار تحفیف که در
 اظهار نیم را به بودن حروف بوف و اولی

مطلق جرد ف تجرطها رست اگر چه از کل مشغ
 شاطبی اخفا فیم شد و در این بیت فرموده
 اند و فته تنوین و نون و میم ان پاکن والا
 طهار فالان نف تجتزل و صاحب میرزور
 شرح این بیت فرموده اند که بخاطره
 و انعمت ون را بل حفظ ادا می باید نمود که
 اگر متحرک باشد فته امیز نشد و اگر پاکن
 باشد چون غنوی باشد مفت فته از مفقود
 نشد و حفظ نون واجبست از تفخیم هر چه
 گاه که متحرک باشد لا پسما و تیکه بعد از اول
 آیه مانند انا و احطام نون پاکن را بین

کرده شده دست و هر نون پاکن که بعد
 از وی حرفی واقع نشد مثل تعلیم
 پسکون او عارض می باشد می باید ملاحظه کرد
 منقذ انداخته تا احتمال خطا از وی دور
 شود و و از دو حال خالی نیست یا متحرکست
 مثل فوکره یا پاکن مثل می که اگر متحرکست
 بر صدر کلمت مثل کیف یا در وسط کلمه
 مثل توکل یا در حته کلمه مثل هو اگر در
 کلمت حرف آخر کلمه که ما قبل دست اجمال
 دارد که از جنبه او باشد مثل توهم یا غیر
 او مثل قال و من و اگر از جنبه او است اجمال

متحرک باشد مثل عقود و مردین مثال اول
 این سوپی اذغام میکند و باقی متراجمها
 میکنند و چون پاکن باشد احتمال دارد
 حرکت قبل و از جنبه را و باشد مثل انما
 و عملوا و امثال گذشته درین انواع
 بجا بر اذغام نمیکند بجهت مد و یا غیره
 او مثل عقود و قوا درین مثال و امثال
 این مثال نزد سبعة با تفاق اذغام است
 و اگر غیره را دست خواهد پاکن باشد
 مثل و یمنی و متحرک مثل قال و من که گذشته
 بین و شخص را می باید نمود که صفت از صفات

و حرف قبل و مفتوح نشود و اگر در وسط
 حرکت بود بنیم که متوسط نقیر امریت مثل
 بارون یا متوسط و برایه است مثل و ادال
 نقیر امریت متصور است که متحرک باشد
 حرکت مثل و مثل عوجا و الف و ن و این
 باشد و باشد مثل قوه یا پاکن مثل قوم و
 متحرک است احتمال دارد که ماقبل و مابعد او
 متحرک باشد مثل عوجا یا اگر ماقبل پاکن باشد
 و مابعد پاکن مثل انما یا اگر ماقبل متحرک
 باشد و مابعد پاکن مثل قوا و اذغام یا عکس
 مثل الف و ا و یا اگر قبل او مشد باشد و قبل او

غیر شد و باشد مثل له و اب یا کسیر را بود
 اگر ما قبل ما بعد شد و باشد نیامده است یا
 اگر حرکت حرف ما قبل را از جنس را داشته
 و ما بعد نباشد مثل جو کیم یا کسیر مثل یوحنا
 و اگر ما قبل و ما بعد هر دو از جنس را داشته
 باعتبار ذوات واقع نیست با برانکه توالی اولی
 میشود و در یک کلمه چون توالی ضمت که کمال
 مجوز نیست بر توالی و اوات که اکثر است
 بطریق اولی جایز نباشد و آو و و یفر و اا
 بتوالی و اوات می باید اما فی الواقع نیست
 چرا که آو و کلمه است و نصر و الهمزة کسیر فارسی

درین مذکور است می باید که همین و شخص تلفظ
 کند تا خلی هر صفت از صفات و ا و ا واقع نشود
 و اگر متوسط نباید است مثل فو کزه و و جدک
 و بود و غیر ذلک همین و شخص بر وجهی
 و ادا کنند که ظاهر شود که مصدر بر این است و
 اگر در آخر کلمه است ایضا رعایت کند که بر وجه
 است منو و نشود تا صفت از صفات او را
 نشود و در مشدات مثل نو و و را و پنجم بر
 شدت باید تلفظ کرد که در تشدید او نقصان
 واقع نشود و در صورت اجتماع و اوین
 و و جدک و وضع الکتاب و آو و و نصر و ا

وخذ العفو وامنوا وامنوا وامنوا وامنوا و
 الاموال وامنوا وامنوا وامنوا وامنوا و
 ضمیر به همیشه مثل را و اهل ازین منقول
 میباشد ملاحظه نمود بر وجهی را کرده شود که
 هر دو و او شخص مؤدی شخص و در جای
 انهم شفتین باید کرد البته بکند که اگر کند
 و او بر وجهی که مؤدی شخص و هو اعلم بما
 هو حق و چون از اقصای جلیق است
 ملاحظه می باید کرد که از مخرج خود او اشعفی
 گفته اند که در اخراج باز مخرج او مبالغه
 می باید کرد که ناف حرکت آید و ارجح است که

در اخراج نمره از مخرج شراف در حرکت
 می آید و پسر و در تاد تا نیت که در حالت
 وقف بایستد مثل رجه و نمره و مغفره و
 با و پسترا که او را با پکت و با و وقف
 نیز میگویند مانند لم بپند و مایه و پسترا
 و در مایه ضمیر که بعد از پاکن باشد مثل لیه
 و فیه چون وقف کرده شخص احتیاط تمام می
 باید کردن که در مخرج او یا در صفات او ظلی
 واقع نشود و در اجتماع باین که او فام و
 جائز نیست مثل جو بهم و وجهه و در مانند
 اینها بسیار ملاحظه کرد بر وجهی که باید نمود

وی را بنکول خط می باید نمود که جیم آمیخته
 تجویض اگر شد و باشد مثل یک و اینم
 چرا که یا از حسه و ف ر خوه ست و جیم شیه
 و اگر برانند که یا بن اشدیده و از خوه ست
 و در بعضی صفات و مخرج متعده چون باشد
 کرد و مخرج جیم نزدیک شود و اجتماع یا
 این چهار نوع است اول که بای اول پنجه
 ماقبل یکپور باشد و یا یک بعد از دست متحرک
 باشد مثل الذی یو پس و فی یو پف در
 مواضع و امثال آن مواضع اشباع حرکت
 ماقبل بای باید کردن و یا متحرک را بکلی گفتن

دوم اگر د بای اول متحرک باشد و نایب کن مثل
 و اجینا بسیم اگر برود یا متحرک باشند
 مثل فلنجینه چهارم اگر اول شد و باشد دوم
 متحرک مثل آن و اما فقه و لغتی بریدون یا را
 درین مجموع و امثال اینها مبین و مشخص است
 کردن و هر بای مفتوح که بعد از کسره واقع
 شود مثل دیش و مایه و میا و بیتا و اینها نزد
 آنها که بفتح بای خوانند ازین مقوله است
 ملا خط می باید نمود که کسره یا اشباع مودی
 شود که بعد از کسره یا متوکل نشود و هر بای که
 ماقبل او فتح باشد مثل ترین و طریقی آنها را بن

حرکت او کردن لازم است تا از میان دهند
تا بروی صحیح او اشعه و هر بای پاکن که بعد از
بمزه باشد یا عین یا نون یا با و ما قبل یا فتح
باشد مثل شی و ابیع و کیمعص و این ولید
اجتناب می باید کرد تا نیک گفته شود و حرکات
ثلاثه که فم فتح کپسته بر هر حرف از حر و ف
تجیه که واقع شود ملاحظه می باید کرد که شباهت
کرده نشود اگر ضمیر را اشتباه کرده شود او
متولد شود بنا بر آنکه او مرکب از دو ضمیر
والف از دو فتح و یا از دو کپسته و تزد
بعضی از بپس قار می باید که در ادوات حرکات

ثلاثه ملاحظه نماید که بحرف مخلوط نشود
وقف کردن را باید دانست که در معجزه کبی
وقف می توان کرد و مغز وقف نزد قرا
قطع کسرت از ما بعد شریک تنفس است
حال و این بر سه قسم است امکان و روم
و اشم و وقف کردن اختیار است با خط
اختیار است که قار سر کلمه از کلمات قریب
ابتدا از ما بعد او صحیح باشد توقف کند
و نفی زنده بعده ابتدا از ما بعد او کند
چنانکه تقریر کرده شود انشاده و اضطراری
است که قار نفی تنگی کند و تنویر نکاشته

یا و هم انقطاع تفسیر شد بر کمر تو قفا کند
و تفسیر زنده و دیگر است که از ما قبل است
آن که کند در غیر نماز بکل حفظ آنکه مغفایه
نشد یا ترک پستی نشد و در تفسیر
و زل القرآن ترتیل فرموده اند که ترتیل حفظ
و قوف و ادواج و فست بغیر نماز
کلام وقف کند تا بر پست معانی شبه
نشد و حروف را در هم میفکند باین که
نه بر وجه پست نخورند تا با مع را معلوم شود
که هم که را خواند و حروف بر آن که هم را بگویم
حرکت یا بی کون تلفظ کردی اینم دین حیا

وقوف تصانیف بسیار کرده اند و پستی
دقیق فرموده اند بنا بر آنکه از حضرت امیر
منین استاده الغالب علی السبیل طالب
ازم افاده و به منقول است که ترتیل حفظ
قوف و ادواج و فست است و المحققین
قطب الدین شمس العارفین المخصوص
بعایت خداوند سر شیخ ابو محمد الطیفوری
و در قدس رافده روح الغزیر و قفا را بر
نخ مرتبه قرار داده اند لازم و مطلق و قفا
و مجوز و مخصص و هر یک را علل مترواجه
دلایل موجه اقامت کرده اند و کن یک پست

بوقوف سجاوندی است از صفات حضرت نبی
 آنکه داد و بخش است داده اند و از کمال بزرگی است
 از اخوة هر که هر چه در باب وقوف نوشته اند
 منبسط یا منبسط پس سجاوندی شد و سخنان
 علم قرات منجم در شایسته از کمال بزرگی مصنف
 اوشده است توقع از کرم ناظران این رباع
 است که بروج پر فتوح این دو بزرگوار گنج
 فایده با خلاص ختم کرده از ارج طیبه قریبه
 ایستاده و نمایند تا برکت و اقره متکثره بر
 لاجرم گشته به درجات عالی و اول که دهنه و دایره
 ایضا مژدی باشد که لاله الخیر کفایه به آنکه عمل

وقف لازم است که تبرک او مغر شمع شود
 چنانکه قوله تعالی الذین کفروا انهم اصحاب النار
 هم وقف لازم است اگر کسی از اصحاب النار
 الذین یجکون العشر کفر الذین یجکون العشر
 صفت اصحاب نار شد این مغر شمع است
 و ما هم بمؤمنین هم لازم است اگر کسی از مؤمنین
 یجادعون احدکم مغر حان میشود که پند
 آن مؤمنان مخدوع و ازینجا مفهوم کرد که
 این مخ مؤمن باشند و مخدوع نباشند و
 حال آنکه ایشان مخدوع بودن نه مؤمن و نیست
 این مغر ظاهر است و وقف لازم بقول صحیح

و کلام خدا جل و عل همیشه و در جای است و حق
مطلوب آنست که باشد از ما بعد او و همیشه
و بزرگ او و غیر شیع و حق چون بسته او شرط
و است فهم و نفی و آن که این را صد ارت
کلام است و بسته از ما بعد موقوف علیه نیو
بنا بر آنکه سبب اتصال موصوفه باشد کقول تعالی
مالک يوم الدين **و** ذکر او مناف تمام شده و ایضا
تعبیه است از تصریح است و جایز آنست که
طرفی بوی باشد یعنی وقف را دلیل **صل**
ایضا کقول تعالی قالت ان الملکوت اذا دخلوا
قریة رفید و ما وجعلوا اخره اهلها اذ **ج** و کلام

یفعلون شاید که قول بقیه باشد و صلایه
کرد و روا بود که قول ضای تعالی بود توقیع
ببقیه و وقف باید کرد و بقیه گفته که در جایز
است و آنست و بین بیت که جیم جایز
بگذر از آن هم رواست یک در وی
استادن بهتر است بنا کنند و این بیت
نسبت بحضرت شیخ شجاعندی می کنند
و حال که این بیت از ابیات خدمت **صل**
حافظ الدین نجاریست علیه الرحمة و وروما
انزل الیک من قبلک **ج** جایز است از برای
اگر و او مقتضی ملت و تقدیم مفعول **صل**

مقتضی طبع است تقدیر چنان است که
 و یوقنون فی الآخرة نظر بر این مقدمات
 ظاهر و مبنا در آنست که در جایز پاداة
 باشد و پس مجوز آنست که وقف را
 وجه باشد و وصل نیز وجه را وجه وصل شود
 تر و ظاهر تر باشد قوله تعالی و لک الذین
 اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة من مجوز است
 و فایکرم فلا تخفف واقع است من غیر
 جواب و خبر است نه حقیقت جوابی جز این
 اقتضا وصل میکند امام نظم فعل بر پستان
 و به وقف دارد و همچنین موانع کشیدن

و وقف نیز رواست و مخص آنست که
 ماقبل او از مابعد او مستغنی باشد و مفهوم
 باشد که مابعد او متصل است و گفته اند بخوبی
 باشد بیکدیگر متعلق و یکسره یکی افادت
 مغترک دارد قوله تعالی جعلکم الارض
 فراشا و ایما با اراض است و انزل عطف است
 بر جعل و هر دو معنی است اما هر یکی در معنی
 فایده تمام مردود اگر انقطاع نفی شرط باشد
 انقطاع وقف کرد آنرا خص است و اعاده
 کردن حاجت نیست و بعضی از ائمه و قوف
 علالت دیگر زیاده کرده اند شرف ک لا یتوقف

صلی وقف و عبارت از قد قبل است
 یعنی بعضی از این وقف کرده اند اما بواسطه
 منع قبل که نشانه اول است که عبارت
 از که لک است یعنی دلیل که بر هر وقف
 پیش از این وقف است نه است اینجا
 نیز دلیل و علامت همانست چنانکه بر لازم
 در هر جا دلیلی گفته اند و بر مطلق و جایز
 و مجوز و مخصص ایضا گفته اند و بسیار مواضع
 دلایل اینست باینکه موافق است بنا بر نه
 کاف را اختیار کرده اند تا احصر باشد و لا یعنی
 لا وقف علیه است یعنی هر بن محل میا اکن وقف

امطر از غیر نام کردن و وقف اختیاری
 به هیچ وجه صورت ندارد و اگر وقف
 امطر از شخص البته اعاده لازم نیست
 و بکنه عبارت از آنست که وقفی
 کرد اما بر ارب مانده وقف و قطیفه
 باید کرد کقول تعالی لا ربا ظلم النفس
 بکنه است چرا که بیان انقطاع محبت
 و ان لم تغفرنا و ترجمه بیان حاجت
 میان انقطاع محبت و میان حاجت بکنه
 فصل میباید کرد تا هر وجه و منشا و وجهی
 وقف چون میان محبت و بین حاجت و

انقطاع

مغایرت و ممد و جهراتجا و در بعضی
 بجا سکت پس می نویسد وقف نرد و
 خرن امرت بر توقف و صل امرت بر گذشتن
 و صل نیز امرت بر گذشتن اما بعضی میان
 صل و صل فرق بین طریقه گفته اند که صل بغیر
 یو صل صلی بغیر او صل و ولی وقف عبارت از آنست
 بعضی گفته اند وقف نیست و بیست بعضی
 است بر قطع نفیس و توقف بر تنفس و در توقف
 یکی اگر اندک توقف کرده شود که با صلح قرار
 سکت میگویند چنان که مذکور شد و دوم اگر توقف
 بیشتر کرده شود این را وقف میگویند و گفته اند

سکت

سکت بوسل قربت و وقف بوقف و بعضی
 مصاحف قلمی نویسد یعنی قبل از وجهی
 نویسد یعنی اگر توقف کرده شود یا صورت
 اما گذشتن اولیت و علامت آیه های کرد
 بین شکل می نویسد محرم و در بعضی
 ما و بین شکل ص نوشته اند که علامت همزه
 و صلیت و این را التزام کرده اند اگر چه باقی
 نیست اما اگر همزه و صلی را بعلامت سقوط
 فالدرج و عدم سقوط و اینست که با تر
 تر باشد بنا بر آنکه اگر هیچ علامت در بعضی
 همزه ات و صلی ترک شود اتفاقاً قطع نمیشد

و اگر در غیر عمده و صلی کتا ب بجهت از خط
 نوشته افتقاد و صلی کنند و پستان
 سابق با برزب و زینت خط نویسانند
 و اگر مصحف بخط مبارک خواج یا قوت علیه
 در نظرایه حقیقت این پسخه ظاهر کرد
 و بعضی گفته اند اگر آیه یکی از علامات وقف
 یا عدم وقف جمع شود آیه تابع آن علامت
 شود و این کلمه نیست چرا که اگر آیه بلا جمع
 شود بعد از وقف کردن بر آیه لا جمهور
 بر آنکه که اعاده حاجت نیست و اگر تابع بود
 البته اعاده لازم بود و اگر با عاده لازم مطلق

جمع شده تواند بود که تا کیسه باشد بر توقف
 و اگر آیه بجای جمع شده رفع مبادات کند
 یعنی منع جواز وصل و اگر مجوز جمع شده
 افادت مبادات کند و اگر بر خص جمع
 شده توقف جایز شود و در بعضی مصحف
 متأخرین نوشته اند که جایز و مطلق نیست
 یا علی بر غیر ذلک و در بعضی مصاحف
 مطلق و جایز یا جایز و لازم یا مجوز و مطلق
 یا مطلق و مخصص یا آیه و جایز و مطلق
 و غیر ذلک نوشته اند درین مجموع محل تردد
 بنا بر آنکه مفهوم هر یک از این علامات مخالف

مفهوم دیگرست یا نیت اگر نیت فایده علامت
جست بل کیعلامت کافیت و اگر مخالف
و مفهوم مخالف در یک حال با صورتی مثل
اگر لازم و لا در یک موضع قایل شودی نقص
شود و اگر کویا نیت یا آن در یک آن تشکیک
لازم آید و در بافتشقوق اگرچه تا نقص نیست
استحسان را نیز صورت نیست پس اولی
چنان می نماید که قاصر جمع بوقوف سجای
مدلل نماید بهر که هم علت است که دلیل شیخ مؤلف
آیه بکنه ارد و آن دیگر را محو فرماید که پسند
از جمله علامات وقف نکرده اند بعضی علامت

دیگر مصاحف می نویسند اگر چه خصوصیت
بوقف نه ارد اما بر مصلحتی بنویسند چنانچه
اگر در عشره کوفی و بعضی متفق اند یا کوفی منفرد
علامت عشره پیر عین می نویسند یا **ی و**
خبره و اگر خلاف باشد میان کوفی و بعضی
عشره **بهر رب** و خمس **بهر رب** نویسند و اگر
آیه و تب نویسند عبارت از آیت **بهر رب**
و لب عبارت از تیر که نرو کوفی باشد و ده
عبارت از آیتی باشد که نرو مدله باشد اگر مدله
الاول بعضی شبیه بن نصاح باشد و ما گویند
براسنده الاخیر که ابو جعفر است **محمد و علامت**

۲۰۱
ایمی که نزد یکی باشد و شایع است ایمی باشد که
نزد شایعی بود و مشق علامت ایمی بود که
نزد مشقی و هم علامت آیت حمیدان باشد
یعنی خاندان معاندان و ابوشریح و پیواده
و ابوالحسن کثیر بن عبد الله و ابی حمیل بن
عیسای شریک را علامت ابوبن المثلک
از علما اعدا دست کرده است و طارعا
عطا که او نیز از علما دست و ازین علما
را که از مدینه تا اینجا نهاده شده بجبهت آن
ایاتیکه مخصوص مدینه و یکی دشتی و غیره باشد
مشخص کرد و زیرا که کتاب عدالای منسوبه کجی

به و ملتفت غرضها به آنکه عرض از عدای
و تعداد کلمات و عدد حروف قرآن که
متبرک و تصرف تواند کرد و از یاد و نقصان
در و نرو و فن ز او او نقص خیر و نقص و در
بعضر مصاحف نوشته اند که **حک** یعنی خونی
و **عک** یعنی شکر کونی و **عکب** یعنی خرس کونی
و **بصر** و **عکب** یعنی شکر کونی و **بصر** و در
بعضر مصاحف قدما بجبهت آنکه مادر کلیم خدا
بجبهت معزله دست علامت نهاده اند مثل
علامت مائشرطیه : نقطه نهاده اند و خبریه
و مائینه و کافک و ایتفهامیه **س** و مصدیه

وزایه زوجه حج و تعبیه و علی بن القیاس
و علامت اذعام لای و اظهار و اخفاف
و قلب ب نهاده اند و خواجہ امام و القلیہ
الرحمہ وقف را بر شش مرتبہ قرار دادہ
وقف تام و کافی و مفہوم و صالح و حسن
و قبیح و وقف تام آنست کہ کلامی تام بود
و مستغنی باشد از مابعد خود مثل از اول
پورہ بقرہ تا تمام المفلحون درین میان وقف
تام نیست چو کہ این پنج آیت مفت مود
مان ست چون مفت مؤمنان تمام
شد وقف تام گویند و از ان الذین کفرو

تا و ہم غذا ب عظیم مفت غذا ب مشرکانت
وقف تام ست و از و من ان پسر تا آخر
پسیرده آیت کہ ان الله علی کل شئ قدير
مفت من فکان ست و وقف تام ست
تا کلام تام نشود و وقف تام نشود و وقف
کافی آن بود کہ کلام بود و مانست کلام تام
اما بحقیقت تام نبود بکلمہ کہ مابعد وی قصہ
دیگر باشد ہم از قصہ اول مثل از و من ان
تا یکنہ بون و قفست کافی بکلمہ کہ مابعد
قصہ دیگر باشد ہم از قصہ من فکان و وقف
مفہوم آنست کہ کلام صحیفہ و مفہوم

مخاطب و متکلم بر مثال سوال و جواب کقول
تعا و اذ قال ربک للملائکة انما جاعل فی الارض
خلیفه و وقف مفهوم است و سخن پنج جمله
و نقیض بر یک نیز وقف مفهوم است چرا که
نزد مخاطب و متکلم بر مثال جواب مفهوم است
و وقف صلیح است که کلام مراد مفید و کلام
و در وی مغیر تمام بود از جهت اعراب نه از
جهت تمام قضا کقول تعا الله لا اله الا هو
وقف صلیح است اطلاق التیوم ایضا صلیح لا اله الا
سینه و لا تؤمن ایضا الی آخر الایات و کلام
الله و لا یسبح صلیح بغير ایضا ما فی البیت و فی

و ما فی الارض فیما و لا تقولوا ان الله صلیح است
خیر الکم ایضا و آنچه در کلام خدا می غرضش
این مثالها باشد همه وقف صلیح است
از بهر آنکه هر چند بطا بر کلام قصر است
اما بر مغیر و اعراب تمام و مفید الله چون
فایده کلام بجا می آید اگر وقف کرده شود
صلیح باشد و وقف چنانست که فقها
و اینهمه این صاعقت اختیار کرده اند از بهر آن
مغیران و و کلام مختلف یا مینماید و در آن
مختلف هر چند کلام تمام نباشد و فایده
بجا می نماند بود و وقف چنانست که با مع را کتاب

و اشتباه نماند و کسی را گمان نشود که مغرور
 بر همان جمله است که ظاهر لفظ است مثل وی
 قوله تعالی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم انما وقف
 چیست تا دلیل شده که ختم بر قلوب و پس
 واقع است نه برای ابصار و موضع فاشده
 البصارت و عیون و قوله تعالی الشیطان
 پول لهم وقف نیکوت و علی لهم ایضا نیکوزیر
 پسویل فعل شیطان است و علی عبارت
 از فعل مولی جل و علا و اختیار و وقف درینجا
 بر آنست که فرق شده میان فعل شیطان
 و فعل جن جل و علا و از پول نه خواهم نسو منو بگویم

وقف کند و قد اخذ بذا قلم است کند
 تا دلیل شده که دعوت فعل پول است
 الله علیه و سلم و اخذ بذا قی فعل حقیقت
 و تعالی و امام بطراز بهر این مغرور قد اخذ
 بذا قلم منجوانه بر لفظ فعل مالم یسم فاعله
 تا فرق شده میان دو فعل مختلف بلفظ
 مختلف و بعضی انجمن و قفها را وقف
 بیان گفته اند و بعضی وقف خیر و وقف
 قبیح آنست که بر کلمه وقف کرده شود که در
 حکم مابعد داخل باشد و بجهت وقف معنی
 متغیر شود کقول الله تعالی بعه الذی جاءک من العلم

وقف کند و البته کند که مالک من افتد
 بسیار قبیح و بدست و اگر وقف کند کسی
 بر من بعد ما جادک من العلم و البته کند از کم
 لم انظر لاین خطر عظیم دارد و اگر بیهوش
 وقف کند و البته کند که با توفه و ن این
 بی ال حیوات الدین بغایت بدست که این
 قول کفارست پس قارمرای که عالم باشد
 تا درین مواضع و امثالین مواضع وقف
 نمند و اگر بفروخت وقف کرده شود و غیر نما
 البته رجوع بما قبل کند که کلام متصل شد و تا
 کلام بجا آید و گفته اند که اگر چنین نکنند ثم شد

و اگر بقصد کند نفوذ بانه من ذلک و غیر
 گفته اند قبیح تر ازین وقف بر نفی کرده
 بعد از و اثبات است چنانکه لا اله الا انت
 ولا اله الا الله و ما رسدک الی رحمة و
 ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدن
 و امثالین مواضع بسیارست اگر وقف
 بر نفی کرده شود که عظیمست اگر قرآن مجید
 خوانند که قراة قرآن منشا علوم و تبه
 شود نه اثم ایست می نماید و بعضی گفته اند که
 وقف بر هفت نوعست تنفی و ارباق
 و مجز و قصر و اضم و اضاف و وقف تنفی

مایه و آنچه مشابه او باشد و این را بجهت
 آن وقف تقبیر میگویند که باز حرف
 مهمو است و ضمیر است و در وقف تقبیر
 بآن میرود و وقف ارپال مثل قول او این
 را وقف ارپال بجهت آن میگویند که
 در وقف او از فرستاده میباید که شود
 نیکشیده و وقف مثل تعلیم یغفر ^{وقف} علو
 مکرده میشت و وقف همزه مثل پوار یعنی
 وقف برهمزه واقع میشت و وقف
 قمر مثل فتح یغز در وقف مکرر نمیشود
 و وقف هم مثل تب یغفر ^{وقف} الوقف از و

هیچ او از روح کتی طاهر میشت و وقف
 اضافه مثل فارسیون چون یاد اضافه اول
 حذف کرده الکتفا بکسر کرده اند و وقف
 اضافه میگویند و اگر مانده موت و فوت
 غنه الوقف و وقف لاین گویند با صورت
 نمرتا به جبر که نمر و وقف نتیج لاین طاهر
 و منقول است از این و قوف که در بیت
 چهارجا وقف جایز نیست اما میان باشد
 خبر میان فاعل و مفعول میان مضاف
 و مضاف الیه میان صفت و موصوف
 میان بدل و مبدل میان رافع و مرفوع

میان نامصب و منصوب^۱ میان جافظ
و محفوظ^۲ میان جازم و مجزوم میان
مکرت و مصدر وی^۳ میان فعل فاعل^۴ میان
مبتدا و مبتدأ منه^۵ میان ایما یک جزو^۶
بصرت تمام شصت^۷ میان قول و مقول^۸ میان
شرط و جزا^۹ میان معطوف و معطوف
علیه^{۱۰} میان تاکیه و مؤکده^{۱۱} میان تفسیر
و مفسر^{۱۲} میان صرف و متصرف^{۱۳} میان
مقدم و فعل و مسان^{۱۴} میان قسم و جواب قسم^{۱۵}
میان بهم و حال^{۱۶} میان فعلیکه^{۱۷} با و مفعول
بود^{۱۸} میان کل و میکر با بعد وی بود و گفته اند

نامرور

هر که درین بیست چهار جا فصل نمشد از جمله آ
بود اللهم ارزقنی و ارزقنا^{۱۹} و جوده و یکره
کلوم غر و جل و بعض مواضع اسپندان این
فن بحسب مغر^{۲۰} لاجله کرده وقف^{۲۱} او را بطرف
معانقه یافته اند و معانقه در لغت دست در
کردن یکدیگر انداختن و بفعل گرفتن و شجاعت
و این وقف را معانقه بنا بران میگویند که
و محل وقف که درین ممانه دست کردن هم
انداخته اند که اگر از یکی که رسان دیگر کند از
از و هم که در مثل اگر از اول کنی در ثانی وقف
کنی یا یکسر درین وقف را مراقبه نیز گفته اند^{۲۲}

مفرکه محل اول چشم میسد اردو که بر و سرتی
 و از ثمانا که در و ثمانا ایضا چشم میسد اردو که
 از اول که در و بر وی استی و مباد و نیز گفته
 اند باین مفرکه محل وقف اول را بدل ثمانا
 کنی بغیر از اول که در و بر ثمانا توقف کنی
 یا یک بر بغیر از اول وقف کنی و از ثمانا که
 و معافه نرد و مقدمات در شانزده با
 و رقص است و نرد و متاخرین در شتر و مواضع
 که غیر از شانزده است و از متاخرین همچنین
 منقول است که آن شانزده که مخفی رقص است
 موافق تفصیل است و این شتر و که اختیاری است

النفاق ۵ در پوره ابراهیم علیه السلام و ثمود
والذين من بعدهم ط ساور فرقان واجد حج
لذلك حج ۸ ایضا و فرقان خیر ۱۰ حج صا علی الع
ج ۹ و شعرا منذرون ۱۱ قی ذکر قف ۱
در اجزاب عورة ط بعوق ط والوقف علی عورة
اوضح ۱۱ و در حرف هم المبین ۱۲ لا ۱۲ و در فاح
ج هم المبین ۱۳ لا ۱۳ و در پوره محمد صا الله
علیه و اوزارها وقف ذک ط صرا و در پوره
الطریق الالباب حج صا آمنوا قف والقف
علی آمنوا احوزین بعکسر ۱۴ و در پوره ن و
العلم زعیم حج شرکاء حج ۱۵ و در پوره الله تبارک

ط فجنات قف والوقف علی جنات او
و این بنوده که اختیار متاخرین ست امر پوره
البقره لاریب حج صا فیه حج ۲ ایضا و بقره
علی حیوة حج انشیر کوا حج والاول و فح ۳
ایضا تهت و ن ۴ لا تعلمون حج ۴ و در الف
محض حج صا مع یوی حج والاجوزان توقف
علی سید در مایه مصران و مین حج صا صرا
اصل ذک حج و علی ذک اجوز لانه وقف
البن علی سیرام و در اعراف لائمه حج کک
ج والامح ان توقف علی تیههم و ن کک
سائر و اعراف بی حج شهید حج والوقف

علی بن ابی طالب ۸ ایضا من الخیر **ج** است و **ج** و **ج** و **ج**
 اولی علی بن ابی طالب ۹ و در پوره بود و علی بن ابی طالب
 فاصبر و علی فاصبر پس ۱۰ و در فرقان **ج** و **ج**
ج و زور **ج** ۱۱ و در قصص الیکام **ج** بایا تاج
 و علی الیکام ۱۲ و در احزاب قیلید **ج** و **ج**
 بن **ج** ۱۳ و در موم یصفون و صل پس **ج** و **ج**
 مر و در و خان طعام الایم **ج** و **ج** و **ج** و **ج**
 ل و در فتح التوراة **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج**
 و الا ولی الوقف علی الانجیل و ون التوراة
 و اور متجنه اول و کم **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج**
 و در پوره الانشاق لنن یجوز **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج**

در قدر من کل مره لا یسلم **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج**
 علی امر و لا علی سلم و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج** و **ج**
 سلم و لا علی ربهم و اگر علامت معانق مع
 نویسنده از علامات دیگر بفهمان قرب می نماید و
 در احادیث صحیح آمده است که منضمه انقیاب
 علی عشرة مواضع في القرآن فمنت له بالجنة
 صدق رسول الله حضرت ربالت پانی صلی
 الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر که در قرآن
 ضامه شود که در ده موضع وقف کند منمنا
 شدم و در این بهشت او رما یه او یارم و در
 انعام پس پیغمبر ط و در مضایع فایضا ط و ایضا

در فاتحه قوله تعا صراط الذين هـ اكر وقف
 وابته اكنه كه انعمت عليهم ۲ در بقعه قوله
 تعا على ملك سليمان وناه اكر وقف اكنه
 وابته اكنه كه كفر سليمان ۳ ايضا در بقعه دوا
 عليم وقا لواه وقف اكنه وابته اكنه كه
 اتخذ الله دلاءم ايضا در بقعه وقا لواه وقف
 اكنه وابته اكنه كه لن يدخل الجنة الامم كان
 هوذا انصار رسل در آل عمران و اتم لا تعلمون
 ماه وقف اكنه وابته اكنه كه كان ابراهيم
 يهوديا ايضا لقد سمع الله قول الذين قالوا
 ه وقف اكنه وابته اكنه كه ان الله فقير ونحن

افيا سا ايضا و يفكرون فرضن ايسموت
 والارض باماه وقف اكنه وابته اكنه
 خلقت هذا بطرا ۸ در سورة نبي يوسف
 ه وقف اكنه وابته اكنه كه الله فاولكم
 ۹ ايضا سبحان ان يكون ه وقف اكنه
 وابته اكنه كه لله ادرا ما به وقالت
 اليهود والنصارى ه وقف اكنه وابته اكنه
 نحن اباد الله ۱۱ ايضا مريم ابرين فبعث
 ه وقف اكنه وابته اكنه كه الله عزابا ۱۲ ايضا
 يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا ه وقف اكنه
 اكنه كه اليهود والنصارى اولي ۱۳ ايضا لقد كفر الذين

قالوا وقف كنه وابته كنه كه ان اثبت
 ثمة ۱۱ ايضا قالت اليهود وقف كنه
 وابته كنه كنه الله مغلوطه ۱۱ ايضا
 ان وقف كنه وابته كنه كه لا نومر با
 ۱۱ ايضا انت قلت للنا پره وقف كنه
 وابته كنه كه اتخذ دانه واما بين ممد و الله
 ۱۲ و انعم ان كنتم تشهدون ان وقف
 كنه وابته كنه كه مع الله الاله اخري
 ايضا بيع البسموت والارض الى وقف
 كنه وابته كنه كه يكون له ۱۹ ايضا قل
 تعالوا اتساجرم ربكم عليكم ان لا وقف كنه

كنه كه

كنه كه تشه كوايشينا ۲۰ و اعراف قاهر
 يناعي الله كنه با ان وقف كنه وابته كنه
 و عذنا فرمتكم ۲۱ و توبه و قالت اليهود غير
 وقف كنه وابته كنه كه ابن الله
 ۲۲ ايضا قالت النصارى المسيح وقف
 كنه وابته كنه كه ابن الله ۲۳ ايضا
 قعد الذين وقف كنه وابته كنه كه
 كذبوا الله و رسول الله ۲۴ و يونس عليه السلام
 الا ان اوليا الله لا وقف كنه وابته
 كنه كه خوف عليهم ۲ و ربه و عليه السلام
 قل لا وقف كنه وابته كنه كه قولكم ۲۴

و لاه وقف کند و ابد کند که اعلم الغیب
 ۲۷ ایضا ولا اقول وقف کند و ابد کند که
 انی ملک ۲۸ در یوسف علیه السلام اقتلوا
 وقف کند و ابد کند که او طر حوہ ارم
 یحکم فی الصلوة ۲۹ ایضا ولقد همت
 و هم بهالوه وقف کند و ابد کند که لا ان
 بر بان ربه ۳۰ و ررعه نفعاً ولا ضرراً قل
 وقف کند و ابد کند که یستوالا عمر و البقیع
 ایضاً ام یوقف کند و ابد کند که یتوی
 انظمت و انور ۳۱ ایضاً جعلوا وقف
 کند و ابد کند که قد شرک و خلقوا خلقه ۳۲

ابراهیم علیه السلام قالت رب لهم فی وقف
 کند و ابد کند که یا فی اقد شک یا شک
 ۳۳ ایضاً بمصر حکم و ماه وقف کند و ابد کند
 انتم بمصر خل ۳۴ ایضاً بمصر خرا لکفت وقف
 کند و ابد کند که بما اشرکتوا من قبل ۳۵
 ایضاً ولا تجبین وقف کند و ابد کند
 اقد غافل ۳۶ ایضاً ولا تجبین وقف کند
 و ابد کند که اقد مخاف و عهه رب ۳۷
 در سورة الطھر یا ایها الذین نزل علیہم انکره قضا
 کند و ابد کند که انک لمجنون ۳۸ و رخل قلا
 اقد لا تحذوا وقف کند و ابد کند که

اربعین اشین ۴۵ ایضا قند لاه وقف
 کند و ابته کند که همه را قوم الکافین
 اعم و در بر سپر ایل فامیفکم ربحم بابین
 وقف کند و ابته کند که و اخذ من الملة
 اما ثام ۴۶ در کف و نیند رانین قاولاه وقف
 کند و ابته کند که اخذ الله و له اسر و دریم
 علیه السلام الا من اخذ عند الرحمن همه او قالا
 وقف کند و ابته کند که به اللهکم لاه
 پوره انبیا علیه السلام لا اله الا الله وقف
 کند و ابته کند که فاجنة و ن و در پوره
 نور شجرة مبارکه زیتونه لاه وقف کند و تبه

کند که شتر قی ۴۷ در فرقان اسجد و ابر
 حسن قاولاه وقف کند و ابته کند که فاما
 ۴۸ در شتر اقال فرعون وقف کند و تبه
 کند که ابن لی قرض علی طلع الی الله موسی ۴۹
 در پس مرتقا تبه وقف کند و ابته
 کند که ما و عند الرحمن و صدق المرسلون ل
 در و الصافات الا انهم من اهلهم ليقولون
 وقف کند و ابته کند که و له الله ل
 در و عجوان جائم مندر منهم فقال الکا
 فون وقف کند و ابته کند که تبه اساجد
 ۵۰ در زمزمی ماکون یحوا الیه من قبل و جعل

وقف کند و اینه کند که صدانه و اصل در جم
مومنانی فرعون و بامان و بارون فقالوا
ه وقف کند و اینه کند که پاه که آبل
ایضا و قال فرعون ه وقف کند و اینه کند
و روز اقل موسی و یسع ربه و ال یفرعونی
لا کفر بانه و اینه وقف کند و اینه کند
مالی پیرایه علم سال در فصلت و کنه فتنم
ه وقف کند و اینه کند که ان الله لا یعلم
کثیرا مما تعملون **ل** در زخرف قل ان
ه وقف کند و اینه کند که للرحمن و له فاما
اول العابدون **ل** در فتح محمد رسول الله و ان

تعبیر

معه ه وقف کند و اینه کند که اینه
علی الکفار و دور و الطوریت زحون فیها کما
کان لاه و وقف کند و اینه کند که لغویها
ه در واقع ذل من یحرم لاه و وقف کند
و اینه کند که بار و دور حشر کثر الشیطان
او قال لایبخی ه وقف کند و اینه کند
الکفر ه و در منجیه فامتنوا ه وقف کند
و اینه کند که هیه الله ه و در ن وان
یک و الذین کفروا ینزلونک با بصائرهم لیسعوا
الذکر و یقولون ه وقف کند و اینه کند
ان یجنون **ل** و در وان زحمت فاحشرنا و فاما

وقف کند و ابتدا کند که تا رجب ۶۰۰ و در
 الفجر از سجده وقف کند و ابتدا کند که
 و دعای ۱۶ ایضاً رجب و ماه وقف کند
 و ابتدا کند که قلی ۸۰ در پوره الماعون
 علی طعام المسکین ف وقف کند و ابتدا کند
 و یل المصلین ۹۰ در پوره الک فزون قل
 ایها الک فزون لاه وقف کند و ابتدا
 کند که اَعْبُدْ مَا تَعْبُدُونَ ۱۰۰ ایضاً ما عبد
 و لاه وقف کند و ابتدا کند که اَنَا عَابِدُ
 اس و اخلاص لم یکن وقف کند و ابتدا
 کند که کفوا وجه و امثال این مواضع زیست

اگر از خط کرده شصت اما آنچه رئیس علمای این است
 و جماعت و استادان ماضی علیه الرحمة و الرضوان
 نوشته بودند و این کتابت کرده شد بعضی
 گفته اند که هر که درین مواضع مذکوره وقف
 کند و عالم باشد بقواعد بنحو و اعراب نزد اکثر
 علما که فرست و اگر جاهل باشد نماز شرفا باشد
 حکم بر کفر او نکنند و اگر در خارج نماز کند
 این عمل کت چون جاهل باشد اثم و الا که فر
 و حضرت شیخ ابو منصور مازندرانی که رئیس این است
 و جماعت اند و ایشانرا علم الهی میگویند علیه
 و الرضوان تمجید فرموده اند و درین بارها

و بما لغز پیا رنموده اند و گفته بکنش که مغتابه
 نباشد اگر مغتابه بود حرج لازم آتی
 و درین محمد صلی الله علیه و سلم حرج
 روا نیست پس مستحب باشد قار و درین مواضع
 و امثال اینها ملحق تمام نموده بر وجه خوانند که
 اثم شفع و باقیه العصمة الله و التوفیق وقف
 منزل بقول بعضی شش است و بقول بعضی شش
 و بر و اتیرنه وقف منزل است که حضرت مهتر
 جبرئیل علیه الصلوة والسلام که قرآنرا بر حضرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و اصحابه و
 فرود آورده است و آنجا توقف کرده است

بآنکه در

بآنکه در منقطع شود و در سوره بقره ممدولی
 و لا نصیر **که** بعد از و الذین اتینا هم الكتاب
 مراتب ۲ ایضا و بقره یعلمون که بعد از وی
 الحق ممد ربک مراتب ۳ ایضا و لا یم یخونون **خب**
 م بعد از و الذین یا کفون الی با مراتب ۴ و در
 سوره الحج و ربیع و صلوات که بعد از وی
 پیاده مراتب اگر چه درین موضع وقف نیست
 اما ایستادن اولی است چون منزل است
 و درین ممد مرقد نام و در محکم ممد انهم ایضا
 ان نام و آنها که هشت گفته اند و رمایده
 اولی نام و در انعام یسمعون و در برین زیاده

کرده اند و نهم بر و اتر که فرموده اند مرا نشان
 ج که در پوره اعراف است گفته اند و وقف
 نبی صلی الله علیه و سلم می تواند که قوی باشد و نما
 تواند که فعلی باشد بهر حال بیان او مبادی کرد
 و چند موضع است و در که م پوره است
 آنچه است و ان این فن منسوب به وقف نبی
 صلی الله علیه و سلم داشته اند بقول صحیح ده
 موضع است و در پوره بقره فاستبقوا الخیر
 ط است ۲ من خیر یعلم الله ط ۳ در آل محمد و تنها
 تا و یله ج ۴ در مایه من من لک ج لا یضو
 فاستبقوا الخیر ط و ایضا و مالین لک ج ط ۵

پوره یونپس علیه السلام خند بهم ط و نرو
 بعضی قل ای و ربا انما الجوع است و در رعد
 ربهم الحسنى ط و در قدر من الف شیه ط
 و در نصر و استغفره ط چون این موضع
 به وقف نبی صلی الله علیه و سلم منسوب شده است
 وقف کردن نظر بر موافقت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم پس ب هر جمیل و ثواب جزیل
 خواهد بود به آنکه اصل در وقف ایسکان است
 و وقف بحرکت که نیشتر فرا جائز نیست
 چرا که توقف اکثر بحبیت فرودمانه و کمال
 و نیکو نقیب مر باشد و این غرض و ایسکان بیشتر

حاصل میشود و محلی که بسته است حرکت اصل
 نزد عرب در وقف نیز پسکن اصل است
 و پسکن فقه حرکت است و اشتمال دروم نیز
 از انبیا و وقف اند اما غرض از اشتمال دروم
 بیان حرکت است در صورتیکه با معض
 باشد اما در وقف کما مع جافر باشد حاجت
 نیست چون معلوم است مغفرت حرکت
 است اگر حرکت معلوم نشود مغفرت معلوم نشود
 و بعضی گفته اند که نزد امام ابو عمر و عامر و غیره
 و یک یا عید الرحمن و الرضوخ اشتمال دروم
 از پسکن اولی است دروم از اشتمال اولی است

بنا بر آنکه

بنا بر آنکه دروم بیان حرکت ظاهر است
 پس در وقف چنان توقف بایک که از
 مرتبه یکست و وقفه که در و البته مرایه که
 نفی زنده چرا که قطع نفی و داخل مفهوم
 وقف است و الا نه وقف و نه وصل
 و این خطا و محن در و ان خواندن بسیار
 واقع میشود و محن در لغت صوت و خطا
 و در اصطلاح قرائن بر دو نوع است
 خف و جملین خف آنست که ادا و حر و ف از
 غیر مخرج او شود یا از مخرج خود بزم کمال
 مؤدی نشود و در صفت از صفات او نقصان شود

و لحن جلی خطای اسرار است و خطای کلمه
 و زیاده کردن چیز بر اصل کلمه و کم کردن
 چیز از اصل کلمه و بعضی گفته اند اگر برای
 اتمام عامم به الف مکتوب کشید پنج چون
 در مذہب او چهار الف مکتوب شد
 زیاده و لحن است و بعضی گفته اند که لحن تغییر
 صوت است در ادوات یعنی در چهار حرف
 می کشند که در یکی آواز را دور شد کند
 و در یکی باریک و تغیر کند و گفته اند که لحن
 در قرآن مجسم است بهر کیف که باشد و در
 وقف خد فحرکت ثلثه و منومات غیره

کلمه هر دو

منصوب می باید کرد و تنوین منون منصوب
 بالف مبرای بدل کردن خواه مکتوب بالف
 باشد مثل قدیر خواه مثل نه از و این در
 مواد اعراب و بنا جاریت و انشام و غیره
 چهار نوع است خلط حرکت بحر ف
 و مثل صراط که بین الصاد و الزا متلفظ
 کرده میشود و اخفاء حرکت را که اختلاس
 میگویند در فغماهی و انشام انشام نیز گفته
 اند و انشام انشام شقیین است بغیر انشام
 و ن لبهاست بعد از ایلک ن خالص حکمت
 تلفظ کردن و تلفظ نکردن است و اینها

و خط حرکت کت مثل
 قبل حرکت فمه که
 مخلوط کرده میشود

این مغزست و انهم در لغت بویانیت
 و انهم در رفع و فحم جارست و روم
 لغت جستن است و در اصطلاح قرطاب
 تقبیل است با و از ضعیف که نزدیک
 باشد شود چنانکه شیخ عبید الرحمن فرمود
 انه و رومک انما مع المتحرک واقفا بقوت
 خف کل و ان تنولا و روم در فحم در رفع و
 و جربا شد و در فتح و نصب نباشد مگر در مفتح
 شده و شده و منصوب بنا بر اگر وقف
 با پیکان بر وجه کند که در مفقود نشود
 اینه است و اگر نه البته وقف بر روم باید کرد

حرفی کم نشود چنانکه پیش از این فرمود
 جاربت و بعضی از خدا این فن درشل
 و منصوب یک بر تشدید کرده وقف بکن
 میکنند تلفظ آن بغایت مشکلست
 و در حروف قلقله شده و مشکلت
 چرا که این حرف و فخرج را بخت میکنند
 و نفس بر آن نمیرود و آواز بان کشیده
 نمیشود مثل عیدین فیهن و تب و یردوا
 بعضی گفته اند که حیرین امثله مذکور صواب است
 با پیکان است اما و قر که پیش از حرف شده
 حرف مذکور واقع شود مثل صوف و اللذان اللذان

بعضی گفته اند که مواب وقف مع الروم
 نظر على خطه و وقف با پیکان نیز جایز است
 نظر على خطه که حقیقه اشیاخ الجند رقیب است
 و در مثل فارسیون و اطمیعون و عافون
 اکتفا بپسره کرده حذف یا کرده اند البته روم
 باید کردن که دلالت بر پسر نکند که آن پسر
 دلالت بر ابر محذوف میسند و الا که نلم
 یکن کرد و اگر بر کلمه وقف کرده شود که کت
 اخوان کلمه در حال وصل عارض باشد و در تمام
 و روم نباشد مثل شتر و الفلانه و در تمام
 هر وقت ببا طولانی نویسد جماعتی که بنا طولانی

میخوانند نه و ایشان روم و تمام جایز است
 با خلاف و در میم جمع خواه متحرک باشد مثل
 علیکم الصیام خواه پاکن خون علیکم فنه الوقف
 اشم و روم روایت و در هضمه که قبل
 او کسر باشد یا بر ما قبل کسور باشد مثل فیه
 قرأ اختلف کرده اند بعضی روم و اشم بخون
 نموده اند بجهت خفت و در غیر این صورت
 بخونیر کرده اند این اهل نه است و بعضی بخونیر
 کرده اند مطلقا و این مذهب اکثر است انصاف
 و معمول به اول است زیرا که در اشم و روم
 کفتر حاصلست بعضی در همه احوال و روم و اشم

نموده اند و در بعضی موارد
 در بعضی موارد

بخوبی کرده اند و این مذهب غیر اصح است
 و اگر در مثل یوم الدین وقف کرده شعاع
 وجه در و در و است پس کن و در کن
 قصر یک الف را و توسط دو الف را
 و به الف را و در و غیر قصر جائز نیست
 و اگر باشد شصتین استاده شعاع هفت
 وجه را بود اسکن مع قصر و توسط و طول
 و انهم ایضا مع قصر و توسط و طول و در و
 اگر در مثل الفالین وقف کرده شعاع به
 وجه زیاده را و نبود زیر که جز اسکن در و
 جائز نیست قصر و توسط و طول باشد قصر نظر بکر

پسکون او عارض است و العارض لا یغیة
 توسط بجهت مرآت طرفین طول بجهت
 رفع اجتماع پاکین که گفته اند در حرف
 به منزله حرکت است و منشأ ملاتی
 حرف دست بهمه یا پسکون یا برا که عمره
 حرف شده به بعد الحرجت و حرف در
 غایت ضعف و پیوسته نرمی است اگر این
 حرف ضعیف را در بی قوسه که معبره با
 مطراح قراط له صوت در بعضی تقوی
 کرده نشع بجهت ساقط نشع که یا نیک ادا
 کرده نشع و پسکون و منشأ بجهت رفع

اجتماع پاکین میشود و اجتماع سالکین دو
نوع است علی حده و غیر حده و آنچه علی حده است
جواز است بجهت دفع اجتماع کنین بد کرده
میشود چنانکه کوشد و علی حده غیر جائز است
مگر در قراة شاذه و در سبعة نیز جائز است
چنانکه شیخ فرموده اند که در توبه الغافل
بل تر بصون عنه و جمع الپاکین هنا بخل
و اگر بعد از حرف که و او پاکین قبل منضم
و یا پاکین ما قبل مپور و الف است و نه
ایه مرایه کشیده و این اعم است از آنکه
در یک کلمه لا قشع مثل جاء و ادن و بود که

متصل

به متصل میگویند یا در کلماتین مثل یا نزل
و قالوا آمنا که به متصل گویند امام عاظم علیه
الرحمة هر متصل و منفصل تفاوت چهار
الف میکند امام حمزه و و شرر راوی
امام نافع پنج الف میکند و امام ابن
و امام کثیر به الف میکند و امام ابن
کثیر و امام ابوسعرو قالون را و امام نافع
در متصل و و الف میکند و در منفصل
یک الف امام ابو عمر و در منفصل یک و
و و الف نیز میکند و گفته اند که مقداری
الف و و و الف و به الف و چهار الف و پنج

الف را از ابتدا و ثقه و اینست بصوات
و بعضی گفته اند که بعد از انشتان مر باید
مثل از بر هر الف یک انشت فقه کند
بر وجهی که الامور او پستما کرد و الف باشد
دو و اگر پی باشد سه و اگر چهار باشد چهار
انشت فقه کند و بعضی گفته اند که کین
و نه تلفظ با با مثل هر دو الف مدقه
و در با گفتن و در پی سه بار با با و در
کذلك و بعضی گفته اند که بشیدن حرف ای
تا یکصدان او یا دو یا سه مضاعف شود
یا گوید و کشیده انمقدار که بدهیم تعیین

مکرده

مکرده اند و بعضی گفته اند که حرف مد را بش
انمقدار که بدهیم برابر شود و این قول مخالف
عمدت و اگر بعد حرف مد پانزده مر باشد
کشیده و این نیز اعم است از آنکه پانزده
عارض باشد یا اصلی که او را پانزده لازم
نیز میگویند و در پانزده عارض که مثل
یعلی و ما لجینست قصه و توبط و طول
یعنی که نه کوشه پسر فار مغنی است
اگر خواهد قصه و اگر خواهد مد و اگر خواهد پسر
په و به بخواند و پانزده اصل مدغم بود مثل
دابه و غیر مدغم لام و بهم و نون که هر فوج

پوره مراتب و این راه فوایح و مشبع نیز
 میگویند و در مد پیکون لازم که اعم است
 از مد غیر مد غیر مد و قول است یکی آنکه گفته
 اند قولا واجدا از امام حمزه و ورش چهار
 الف مد مراتب کشیم و از بر ابراتی قرار
 الف و از برای امام ابن عامر و یک الف و
 و از بر ابراتی قرار یک الف اما نظر به
 آنها که قاصرند و در یک الف مد مراتب
 و این متصوفا چنانکه در تلفظ یک حرف
 یا کوی مثل یک الف مد میشود چون ضبط
 قاعده مد و در حمزه اشکال دارد و بقول

و منفصل

میکنند و شیخ جندرسه رحمه الله بین قول
 اول است که الواهم و رش و حمزه و وسطی
 بقی و اگر بعد از حرف یین که و او پاکن و یا
 پاکن قبل مفتوح پاکن باشد خواه آن
 پاکن حمزه باشد یا غیر حمزه مثل سوا و فوت
 و د و به در و بر جایست دیگر به آنکه در بای
 ضمیر واحد غایب ند که متصل که قراهای کنایه
 میگویند مثل و که و اگر بای ضمیر مذکور پیش
 از پاکن باشد مانند به اقد و علیه اقد از قرا
 سبب که متصل نکرده است و اگر بای ضمیر
 از متحرک باشد و ما قبل بای ضمیر نیز متحرک باشد

همه قرا پس به صد کرده اند یعنی حرکت بار
 اشباع کرده اند که حرفی از و متولد شده است
 مثل ان کتم و له ارج عظیم و اگر ما قبل بی ضمیر
 پاکن باشد خواه آن پاکن رده باشد مثل
 فیه و خواه غیر رده مثل و اشتر و و ایم ابن
 کثیر می می کنند و در فیه مهانا که در زفات
 حفظ را و مرا نام فامم باین کثیر موافقت کرد
 اند بر خلاف قاعده خود جمعا بین النقیین و
 نرو قرا پس به اعتبار تلفظ دارد و نه صوت
 خط چنان که در به ان کتم نظر بصورت خط حرف
 مدلا و غیره نشاء است که نشاء مدکرون شود

اما باعتبار تلفظ شده است و بسیار چیزها
 در کتابت باشد و لیکن در تلفظ نباشد همچو
 و او اولک و امثال او و بسیار عکس
 مثل و او و و و گفته اند الف اما اگر چه تلفظ
 نمی آید و در وصل تا در وقف بالف وقف
 کرده میشود چه که امام فامم و بعضی از سببه
 تابع ریم تلفظ شده اند یعنی آخر مصحف امام
 آخر مصحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی
 عنه بنا و در آن نوشته شده است وقف تا آخر
 میکنند و آنچه بنا کرد و مکتوب است که عند الوقف
 میشود بنا وقف میکنند و کبر رحمت در کل مجید

در هفت موضع بنا و در از مکتوبت در بقره
اولک بر چون رحمت الله و در اعراف
ان رحمت الله قریب و در مکه علیه السلام
عمر امراة رحمت الله و در پوره مریم علیه
السلام ذکر رحمت ربک و روم الی آخر
رحمت الله و در زخرف اعم تقسیم ربک
اینها در زخرف و رحمت ربک و در غیر
اینها همه بنا اگر در مکتوبت و اگر وقف کرده
شود بها وقف میکنند و لفظ نعمت
بنا طولانی و ریاضه جا مکتوبت در بقره
و اذکر و نعمت الله در آل عمران و اذکر

نعمت در مایه آمنوا ذکر و نعمت
در پوره ابراهیم علیه السلام الم تر الی الذین
بدلو نعمت الله ایفوا ذین تعد و نعمت
در نحل و نعمت الله یعرفون نعمت الله
و اشکو و اشکو و نعمت الله در پوره
لقمان نعمت الله در فاطر یا ایها الناس
اذکر و نعمت الله در الطور نعمت
و کذا امرات الکریمات بنروج ست بنا
می باید و الا لا و آنچه مضاف در هفت
موضعست در آل عمران امرات عمران و
در پوره یوسف علیه السلام امرات العزیز

وامرات الغزیر و قصص امرات فرعون
 و سورة التحريم امرات نوح وامرات
 لوط وامرات فرعون و لفظ پست
 در پنج باباء و در از مکتوبت در انقال
 فقه مفت سنت الاولین و سورة
 فاطم و لن تجد پست الاست فلن
 تجد سنت در طول سنت اقد التی و
 لغت در آل عمر بن فجع لغت اقد و در
 نور ان لغت اقد باباء و در از مکتوبت و
 باقی بها مکتوبت با خلاف و در انعم کلمت
 ربک صدقا و در یونیس علیه السلام حقت

لفظ کلمت در عرف و سنت کلمت باب کلمت
 بابا طول است با حقت

کلمت و حقت کلمت و در سورة الطول کلمت
 ربک درین چهار موضع خلاف کرده اند
 و گفته اند که اگر جمع خوانند با طول است
 و اگر توحید خوانند تا اگر دست بعضی
 گفته اند که در غیر اعراف هر کجا باشد تا اگر
 در وقف بها مراد که خوانند و شارح حدیث
 علیه الرحمة گفته اند که کلمه علی قرادة التوحید
 بالظا الطول است و از مختلفه التوحید
 و در انعم و اول یونیس خلاف نیست و ثانی
 طول است اما در طول و ثانی یونیس خلاف است
 یعنی بعضی مصاحف با الطول است مکتوبت

و در بعضیها آثار روایت بنا اولی است پس
 نظرباین روایت پنجن شارح عادی محل
 است و لفظ یا ابت هر کجا باشد بنا دراز است
 و لفظ معصیت در سوره مجید و دو جای
 دراز است و لفظ بقیت در سوره هود
 علیه السلام و فرت در قصص فطرت دریم
 و فخرت در ذخان و ابت در تحریم حنث
 در واقع و آیت در یوسف و عنایت و ثمرت
 و فزارة التوحید در فصلت و غیبت و
 دو جا قراة التوحید فریوسف علیه السلام و تحت
 در المیزان بیات در فاطر و هیبت و مؤمنون

و ذوات لب و رلب و اللات در نجم و لات
 حین در ماین مجریع بنا طولانی مکتوبند
 بعضی در و لات حین گفته اند که لات حین
 مراد و این مر جوح است و لونه لایم در مایه
 بها مکتوبت با ضلاف و یکریان مقطوع
 و موصولات از اعم مهماتت چرا که قاری
 اگر بکند وقف کند که مقطوع باشد و آیت
 وقف کند و در موصولات بطریق مقطوع
 وقف کند و لفظ ان لا در وه جامع
 در اعراف ان لا اقول ان لا اقوالا
 در توبه ان لا یجاء در سوره هود و علیه السلام

وان لا اله الا هو ايقران لا تعبده واد
 حج ان لا تشرك باشيئا ورس ان لا
 تعبده الشيطان و دعان ان لا
 و ممتحنه ان لا يشركن و ان لا يظنوا
 و در سورة انبيا عليه السلام و ان لا اله الا
 انت سبحانك خلافت و لفظ الا و در
 پنج موضع مر اصل ان لا بوده است و
 انفال لا تفعلون و توبه لا تفروا و
 تفرون و هو و عليه السلام و الا تغفرا
 و سورة يونس عليه السلام و الا تصرف
 النون اتصالين كمتين و رين مواضع

بمرتبه نشسته است که توان فصل کردن و
 و چه با متصل است و پانفن ماملکت
 و در و م ماملکت و اذا جاءک المنفقون
 م ما رزقکم باقی موصول است اما در پان
 المنفقون خلاف کرده اند و من ماملکت
 منفصل است و یس عن ما یور فام و
 پان هو و علیه السلام متصل است و باقی
 منفصل است و ان ما و ر منفصل
 و ان ما نریک و در غیره متصل است
 و من ماملکت و نور و نجم فضیلت و من
 تو ما منفصل است و یس غیرها و ان

در کف و قیام متصل است و لن بجعل لکم
و لن نجمع باو منفصل است و ام من
چهار جا منفصل است و رب ام من یون
در توبه ام من سپس در و الصافات ام
خفا در فصلت ام من یات و فیما در یازده
جا منفصل است در بقره فیما فعلن و فیفسین
معروف در مایه فی ما انکم در انعام فی ما
و فی ما انکم در سوره انبیا علیه السلام فی ما
انفسهم در نور فرما انفسهم در شعرا فرما
در روم فرما انفسکم در زمر فرما کانا و
فی ما لا تعلمون باو متصل است و محسن نیز منفصل

ولفظ اینها در چهار جا متصل است در بقره فیما
تولوا در نحل اینها توبه در شعرا اینها انکم در حج
اینها تقفوا و در هفت جا و یک منفصل است
و بعضی گفته اند اتفاق مصاحف است
در اتصال بقره و نحل و در رب و شعرا و حج
خلاف است اما روایت اکثر بر قطع است
ولفظ اینها در سه جا با الف مکتوب است در
ن آیه المؤمنون در زخرف یا اینها ای
در سوره الرحمن آیه الثقلان و در باقی
اینها مکتوب است یعنی با الف اما امام شافعی
مجموع بار اینهم میگوید در وصل بعضی اینها

وامام بصرو کتب و وقف الف زیاده
 کرده ایها وقف می کنند و در آیات
 عواد بنی اسرائیل امام هجره و کتب بر یاق
 می کنند و باقی قرآن بر ما دیگر بیان که
 در بعضی مواضع بود الف نوشته و بعضی
 بالف مرایه کردن مثل فقال للوا الذین
 کفروا و فرج و یا ایها اللوا انه و یا ایها
 اللوا افتوا و یا ایها اللوا اکیم و رعل بود
 الف مکتوبه و در باقر بالف فقط فایده
 الوقف در مذهب امام هجره و هشتم ظاهر
 میشود غیر در آنچه مکتوب بالف است و وقف

تسهیل مع

تسهیل مع الروم و ابه ال و در آنچه مکتوب بود
 نج و دست تسهیل بر دم و ابه ال الف و
 بود پاکن و با شمام و روم و جزاء و نج با
 بود و الف است و مرایه جزاء و الفالین ایضا
 و مرایه انما جزاء و در جزاء و الحنین نش
 بعضی در اینجا خلاف است و در مصاحف ال
 عراق در جزاء و امر تنزی و در کتب جزاء
 و الحنین مکتوب بود و الف است و در غیر
 مذکور است بالف تفاوت اکمیان الف و
 نوشته اند و اکم بالف نوشته شده است
 نزد وقف در مذهب امام هجره و هشتم ظاهر

مثلاً در آنچه مکتوب بالف است بخ و ب میخوانند
جذف مع قمر و توسط و طول و پهل مع
ازوم با قص و د و در آنچه مکتوب با و است
پسیده و ب میخوانند بخ و ب مذکور است
و روم و رکن و ر و و دریاب و شرکوا
در چه جا مکتوبت در انعام فیکم شرکوا ایضا
در انعام فیه شرکوا در شور را هم شرکوا ابوا
الف در انعام و شعرا مکتوبت فیوفیاتهم
ابنوا و فیایتهم ابوا اما بعض در شعرا صلا
علموا و در شعرا علموا بنی اسرائیل و در ط
مع عباده العلموا و الف مکتوبت و یغفوا

در موضع

در موضع رفع بود الف مکتوبت فکا
الضعفوا و در ابراهیم علیه السلام و فیقول
الضعفوا و یغفوا و رجمه جا بود الف مکتوب
غیر آن یغفوا عنهم در پ که بود و فقط مکتوب
و نه عوا و تنوا و ارجوا و ادعوا و یدعوا
مانند اینها باشد از افعال بود الف مکتوب
و ید و ابر جا آید و اتوا کودا و تطموا و یعبوا
و ید را و یغفوا و ینشوا ازین مقول
یغفوا و الف مکتوبه و کلمه جا و با و فاء
با الف مکتوبت هر جا باشد و یعبوا و یعبوا
با الف مکتوبت اما در پوره و الذین

بالف مکتوبت چنانکه شیخ فرموده اند
 و با دو وجه فوا و قل تباخرو و غود و رفقا
 بالف مکتوبت اما فلی فتوا بالف مکتوبت
 و تبا و الالف مکتوبت و اپتو ای حرم
 بعد از و الالف بعد از الف بیا مکتوبت
 و لفظ اولوا هر کجا آید بوا و الالف مکتوبت
 و اولک و اولی و اولوا و اولات بعد
 از نمبره مصدوده بوا و مکتوبت اگر چه در اول
 متلفظ میشود النجوة و رموا و بوا و مکتوبت
 و لفظ منوة و مشکوم و زکوة و حیوة و قوة
 اگر مضاف نباشند و معروف بلام باشند جمیع

مضاف مکتوبند بوا و اگر مضاف ضمیر
 باشند بالف مثل ان صلتک و صلتکم
 و اگر تکمیر باشند در اکثر مصاحف عراقیه
 بوا و مکتوبند و لفظ ذود و شش جا
 بالف است بقول بعضی در پیوسته یوسف علیه
 السلام لذو علم در مؤمنه الدرجات ذو
 العرش و فصلت لذو مغفرة ایضاً
 ذو عقاب و رجمه ذو الفضل و بروج
 ذو العرش و بقول صاحب مقنع ذو
 هر کجا باشد بالف مکتوب و بقول شاطبی علیه
 الرحمة ذوا و در همه جای بالف مکتوب است چه اگر بلفظ ذوا

تعرّف نکرده اند و این بیت ایشان کوفه
 بنو الف فی یونس وادی فعل الطبع واد
 الفرد کیف جودی شارحان گفته اند که
 اشارت بر آنکه ذوالالف مرایه در همه جا
 بنوادریونس علیه السلام بعد از ذوالف
 دارد و یکم دارالف یقین در اعراف
 پا و یکم آیات در انبیا علیه السلام در حصن
 مدینه و اقصین بعد از الف بوا و مکتوبت
 و مجذوفت در مصحف می و شامی کدقل
 صاحب القنص مراد از اقصین کوفه و بصیرت
 و مراد از حجازین می و نیست و مریدان

پسین در انعم و مریدان فی نفسی
 در یونس علیه السلام و ابنا دی ذی القربا
 در نخل و آتای البیل در ط و مریدان
 حجاب در شور و همزه در مرکز می نویسنده
 و درین مجموع و در مریدان بعضی گفته اند که
 یا صورت همزه است و الف بیان اوست
 و بعضی گفته اند که الف صورت صورت
 همزه است و یا زاید است و اما قیاسی
 اول است و در امثال ربه قیاسی است
 همزه را بصورت ننویسند چه که همزه متحرک
 ما قبل یکن را صورت نمی نویسنده مگر یکپوره

ولفظ الله بها واقع شمس بیا مرسوم است
ولفظ کتب در چهار جا بالف مکتوب است
در رد لکل اجل کتب در حجر ولها کتب
کشف مکتوب ربک در غل تک آیات تفر
و کتب و در غیر این مواضع در مصحف امام
و غیره بالف مکتوب است و در چهار کلمه از ان
و او علامت رفع را حذف کرده اند و کتفا
بضم کرده و ربی آپ را یل و یح الای
و رشو و روح اینه الباطل در قریع الداع
در غلق پسنم از بایت دیگر در بیان
مواضع که حذف یا کرده الکتفا بپیر کرده اند

در بقره فارسیون فاتقون و لا تمفرون
الداع اذا دعان و رشو ابو محمد و در
و کلمه در جافصل اثبات بیا میکنند و کتب
بجلف اما روایت اثبات یا غیر مشهور است
و اتقون ابو محمد و در وصل اثبات بیا میکنند
در آل عمران و من البع ابو محمد و در وصل
و خافون ابو محمد و در وصل در پیاوت
در مایه و دجا و خشون و اخشون ابو
در وصل در انعام یکی در قرآنه ابو محمد و در
عامر و حمزه و کتب یقض و قد به ان ابو محمد
در وصل در غل و کتب بایثبات یا در وقف

میخوانند که وزن نافع و ابو عمر و در وصل این
 کثیر و همزه در وقف و وصل این نافع و
 و جفت در وقف با ثبات و عدم اثبات یا
 میخوانند به آنکه در کلام عرب بر هر ده نوع
 مراقب و پیش بعضی شش و نوزده بعضی
 ازین پیش و کم نیمی آیه آنچه نزد قرآن معتبر
 و معتد علیه است هر ده نوع و اصل درین
 مالت که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکنند
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حضرت فرموده
 اغزبوا القرآن و التمسوا غرایبه و گفته اند از جمله
 غرایب قرآن معرفت مآت است و معرفت

مآت موقوف است بر دایتن کلام عرب و نیت
 عربیت با مشقت بسیار و ملازمت علمائست
 اما فرود بطریق اجمال آنچه نزد قرآن معتبر است
 بیان کرده شود که هر که معرفت مانه اردو
 نداند که هر که م را چگونه نماید تلفظ کردن
 لاجرم غلط و خلل در ادای مآت کند و
 نفی وجه را چون ما خبریه و خبریه را چون
 مانافیه خوانند مستحسن غرایب چه که مانافیه
 نه و بمغیر و بمغیر آنچه و بمغیر هر چه مراد مثلا
 اگر کسی غفلت گوید و ده ما آواز بر دارد
 مغیران دهد که تلفظ و اگر ما را نرم گوید و او

برنه ارد و معز آن و به که آنچه گفت و اگر مار سب
 گوید بعز نه نرم و نه بلند بملکین گوید معز
 و به که چه گفتی و این قاعده و ادا این
 قاعده را از استاد ما هر جا ذوق فصیح
 دانستن و استادان قدیم درین
 باب تصانیف بسیار کرده اند و مبالغه
 کرده اند و گفته اند که دانستن ادایات
 از جمله تریل است و مثل کسی را گویند که آتش
 را بر وجهی که استادان تعیین کرده اند
 ادا نماید اما نافی ۲ ج ۲۱ پیغمبر ۲ مصدیر ۲
 ناکید ۲ خبر ۲ اخباره بمعنی اذنه تخیر بمعنی

حین ۲ تعجب ۲ ط ۲ لا بمعنی ۲ و ۲ که و ۲
 وقت ۲ بمعز الا و علامت ما نافی انت که
 در آخر ادالایه و او بر سر استیاء
 قولت و ما محمد الا رسول و در افع
 نیز در آیه در مافی مثل فارجبت تجارتهم و ما
 که نوا مهندین و در مستقبل مثل و ما یخعون
 الا انفسهم و علامت ما ج ۲ انت که در ما
 او لکن آیه کفوره تغا و ما کفر سلیمان لکن
 الشبا طین و گفته اند ما ج ۲ در قرآن از قول
 لغارست و فرق میان مانفی و ما ج ۲
 اگر کسی نفی قول کند گوید که ما قال ۲ یعنی گفت

زید اگر قایل درین قول صادق است نفی گویند
 و اگر که ذیبت حجه گویند چنانکه حق تعالی و لا
 از قول کفار میسر به که گفتند ما جاد و ساحریم
 و لا ندیر و حقتنا میفرماید که فقه جادکم بشیر
 و ندیر و ما استفهامیه آنست که در مابعد
 او الف آیه قوله تعالی ما غرک ببریک الکرم و
 مغر استفهام طلب فهم است از چیز که گفته
 و اگر طلب فهم از چیز باشد که میداند یعنی
 تقریر یا تونج یا تثیب یا از غیر اینها از معانی
 مختلف باشد و بیان آنکه استفهام بر چه
 مغر است طول دارد و ما مصدر را فعل

باشد بتقدیر مصدر که قوله تعالی ما کنوا یکذوبن
 ای یکذبیم و ما شرطیه مقتضی مصدر کلام است
 که قوله تعالی و ما تفعلوا من خیر یعلم الله و ما یفعل
 الله للناظر و ما تأکید را بعضی مصدر
 گویند و بعضی زیاده و او در میان کلام
 یا احش باشد و در میان ناصب و منصوب
 یا جازم و مجزوم یا جار و مجرور واقع شده
 که قوله تعالی ان الله لا یستحی ان یشرب
 مثلا ما بعوضه و اینها که نوا فیهما رحمة و ما
 خبریه چنانکه کوی علمت ما عندک یعنی بنتم
 آنچه نزد یک است و بمغض الذی نیز میگویند

و که ف تشبیه نبرد روی و رازند و گویند
 افعَلْ اَکَا فَعَلْتَ یَغْفِرُکَ اِنِّیْ اَمْرٌ کَرِیْمٌ
 و بعضی گفته اند که علامت ما خبریه در کلام
 مجید اَنْتَ کَرِیْمٌ از و مرتبه ایه کقول
 تَعَالٰی و اما در یک و اما اخبار مثل فَاَمَّا اَنْتَ
 اَمْشُوا وَاَمَّا الدِّیْنُ کَفَرُوا و اما بمغفرت و بعد
 از لفظ بعد هر باشد کقول تَعَالٰی و بعد
 ما عَقْلُوْهُ و بعد بعد ما جَاءَهُمْ و اما تخیر مکرر
 واقع شود چنانکه اَبَا شَاکِرٌ وَاَمَّا کَفُورًا
 و اما بمغفرت کقول تَعَالٰی فَاَنْجُوْا مَا طَابَ لَکُمْ
 اِیْ مَا طَابَ و اما بمغفرتین یا فَعْلًا یَٰ

باشد چون فَمَا اَضَاعَتْ مَا حَوْلَہُ و اما تعجب
 کلام در دو موضع است فی امیرهم و ما فَرَّ
 و اما طرف را ما و دوم نیز می گویند و او
 چنانست که ما مصدریه المغفرت الاله
 قیامک و دوام احترامک در و ملحوظ است
 چنانکه لا ما دامت علیه قایما و اما متمم ما
 و اما بمغفرت از برای تخصیص میباشد کقول
 تَعَالٰی مَا تَتَّبِعُنَّ بِاللَّیْلِ نَارًا و اما که فَاِنْ مَّا اَعَدَّ الْعَذَابُ
 که فَبِیْ اِهْرَاقٍ می گویند که اِنَّ رَاٰ عَمَلًا
 بَارِئًا اَرَدَ و اما دقیقه اَنْتَ که در روی
 مغفرت و خبر باشد کقول تَعَالٰی اِنَّا اِلَہُ

و ما بمغفر لا لعب از ان مخفف میباشد و در
 قرآن چهار جا واقع است ادر پسران هود
 علیه السلام و ان كل لما در سين و ان كل
 لما جميع و در زخرف و ان كل لما ذك و در طه
 و ان كل نفس لما عليها و نزل انما ك ما
 بتخفيف خوانند ما تا كيد باشد و انما
 پي شش گفته اند برين و دست مومنان
 بمغفر الله چون بمانند انزل منفي چون ما
 ابراهيم بمغفر لب چون كان لبث ثمانية
 چون مثلاً ما بعوضه شرفه چون و تفضلوا
 استفهام محض چون قال مولانا استفهام

بمغفر

بمغفر تقيه چون و ما تا كيد بمينك يا موسى
 استفهام بمغفر تقيه چون و ما تا ان لا
 نقاتل عجمه فاقصير عجمه تقيه چون انما
 تخشع تقيه چون انما كذا و انما كذا تعظيمه
 چون ما انما كذا حروفه چون انما خلقناكم
 بمغفر من چون و انما و ما تا بال مصدره
 چون باله نواكسبون و اجمعه چون ما
 و لقد قالوا انما منيه چون و ما كذا نواكسبون
 عوميه چون ما في استموت و ما في الارض
 استهزائه چون و ما ليهم بمغفر من لما
 يلحقون انما منيه چون ما دمت فيهم بمغفر

و ما بينهما

چون ما ان مفتاحه ^{۲۲} تهدید به چون اعلوا
 ما شتم ^{۲۱} اکا فو چون انما ویکم ^{۲۰} نکره چون
 فغماهی ^{۱۹} و قیه چون کما انما ^{۱۸} تا کید چون
 فاما نریک ^{۱۷} و عهد به چون فاما نه بین
 غابیه فی استقاموا ^{۱۶} کم تفضیدیه فاما انین
 امثوا ^{۱۵} پیریه ما اوجی ^{۱۴} بمغفر اجل ما خطیبانم ^{۱۳}
 شریه ^{۱۲} ممر اپسما ^{۱۱} ما ^{۱۰} بمغفر نشیه چون حیث
 شتم ^۹ بمغفر نصیه ما ^۸ واقون ^۷ اصبد چون
 مالک یوم الدین و بعض گفته اند که علامت
 منفیه انت که برهم یا صغ فاعی میستقبل
 در آیه و علامت جحد انت که اثبات منفی

از و نه کور باشد و علامت شرطیه انت که
 مستقبل مجزوم یا فادرجز اذا و در آیه
 و علامت خبریه انت که بشر از وی
 کلمه لا یا بپر یا یا و یا بعد یا صغ فاعی
 یا مضارع یا یکی از حروف اجاره باشد
 چون ما علمت و بپر ما که نوا و پادما
 یکم یون و بعد ما جادک و فعلم ما لم تعلمون
 و یکم ما یریه و علی ما نقول و من ما و بما که نوا
 و فیما که نوا یا آنکه از پسر او کلمه لیپر یا لم
 یا لا آیه و از لم و لا مستقبل آیه چون لیس
 به علم و ما لم نیرل و لا تعلمون و گفته اند که

شش **جایم** به **۱** در **استفهام** مافک
۲ در خبریه علت ماحندک **۳** در شرط و جزا
 ما **ایفعل** فعل **۴** در تعجب ما حسن زیاده
 مکره موصوفه امالی عتیده و زکیره که نه
 موصوف باشد نه موصول فتعاهی و در
 موضع حرف بودا در نفر مازیه قایما **۵** در معنی
 مصدر ما بقر ما فعلت **۳** در کاف انما زیه
 ایه **۴** در زایده قیما رجته و اوامات آنچه از
 استخوان ثقه بار سیده است انت
 بر مادنایه و جاجده آواز را بلند مریا کرد
 و در تعجیه نه عراد می باید کرد که پامع دریا

از چیزی تعجب میکند قاری و در مآت
 دیگر آواز را نرم و نازکی می باید کرد و در
 بمشافه از اسپنا ذجاق میتوان اخذ کرد
 و بتقریر در محل در محل آوردن نمی توان
 و چنه لفظ دیگر است که در معنیش است
 بمآت اتمزه **استفهام** **۲** مفر **۳** ان **۴** ان
 کیف لا و تفتی و نهی و هل **۵** فعل تفضیل
 خیر و شر و تمزه **استفهام** چون **۱** انتم و او
 خیر و تفتی تمزه **استفهام** چون تفتی
استفهام می باید و ممر در کل مجید به
 معنایه است بمعن **استفهام** چون و ممر او

بعده بمعنی خبر چون و معنی ان پس هم بقول
 بمعنی شرط چون و معنی پر و ثواب الدین
 درین مواقع نیز به دستور مآت و در
 تفاوت می باید نهاد و آن بر سر هر فعل که
 در آیه آن فعل در تاء و یل مصدر می آید
 کقولہ تعالیم لم یکن قسّمهم الا ان قالوا یغنی
 الا قولهم و بمعنی نفر نیز مرایه چون ان یؤ
 اجدای لا یؤنما اجد و گفته اند که در او
 این نیز ملحق مرایه نمودن و آن به پنج
 معنی است بمعنی او کقولہ تعالیم ان کتم صوفین
 و ان کتم مؤمنین و امثال اینها هر کجا آید

بمعنی مثل و ان کانت یعنی که انت
 بمعنی چون ان کن فاعلین یعنی ما کن
 بمعنی شرط و جزا کقولہ تعالیم ان یتوبوا فیرحمهم
 بمعنی استغفم چون ان عندهم مریض
 و کیف بچهار معنی است بمعنی استغفم
 از حال بمعنی خبر در پس جا آمده است در آل عمران
 هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و مرایه
 بل یاه مبسوطان یعنی کیف یشاء در
 فی سطره پس ای کیف یشاء بمعنی خبر است
 در آل عمران کیف یشاء الله قوما کفروا بعه
 ایمانهم یعنی یا بیهی الله قوما در تو به کیف

يكون للمشركين عهد بغضنا يكون للمشركين عهد
 وكيف وان يطهروا يغضنا ان يطهروا
 بمغضتكم نقول تعا كيف تكفروا ان باه
 وكنتم امواتا ولا تدفونهمي چون ولاكن
 لا تشعرون ولا تبال در قرارة امام نفع
 نه ولا تدفونهمي لا بيع فيه ولا خلة
 ولا شفاعة ولا انفصام لها ولا ميكر ابرار
 ما كلف فعلت وما بعد او همزة وصلت
 چون عليكم ورحمة ولا تبعثهم شيطان الا
 قيل ومثل مع لا افتد وابه بعد الا بلا
 نافية وناهي مراد و فرق بينه وبين نهي

ومانند لا انتقم اما بعد از لام دو حرف
 می نویسند و در لام تا کسبه يك الف گفته
 اند فرق در اذابتين طريقی بایه کردن
 در اذابتين نفی و نهی اواز بلند کرده شود
 و در لام تا کسبه نرم ولا که در لولا است
 باین نزدیک است بغض و در بلند و نرم گفتن
 و لولا در قرآن به و مضمره است بمعنی
 نفی نقول تعا فلول فصل الله عليكم ورحمة
 بمغضتكم بمغضتكم نقول تعا لولا يكمن
 الله و آنچه بمغضتكم است در پر ابرام آمده
 بمغضتكم در پر فعل گفته اند در آنچه بر فعل است

در لوا و از بلند باید کرد و در لایزم و در آنچه
بر سر هم باشد پس از فرق شود و مل از
حرف و ستم است و در قرآن به معنی
الله است بمعرفه چون مل تا علی الاطلاق
و مل یک حدیث موسی یعنی قاتی و قد یک
بمعرفه چون مل بنظر دن الایمان و بدیع
ما بنظر دن بمعرفه ستم و این به معنی
می آید بمعنی تقریر چون مل فی ذلک بمعنی
تمنی چون فعلا من شفعاء بمعنی عرفان
مل و لکم و فعل تفضیل بمعنی مبالغه باشد
مثل هوادنا بالذی هو خیر ادا شد قبوه و

در فعل تفضیل و از بلند می باید کرد تا فرق
شود میان فعل تفضیل و متکلم و خیر شری
بمعرفه مبالغه و غیر مبالغه می باشد کفوننا
و عسی ان نکره و اشیا و هو خیر لکم و عسی ان
نجد اشیا و هو شر لکم و نورنا خیر تطوع
خیر فیه خیر له و ان تصوموا خیر لکم گفته اند
چون خیر اول نه از برای مبالغه است
و دوم و سیوم از برای مبالغه است
فرق مبالغه کرد و او از و را که بر مبالغه
و در انکه نیت و لفظ کل در لکم خد جل و لا
بی شش و واقع است در نصف خیر و

و علی را در آن سخن بسیارست اما فلان
سخن ثبت کردیم جهت جابری روح ما
قبل است و در سوره مریم علیه السلام آمده که
و غاکل و در شعرا ان یقتلون کلاً و ائمه
رکون قال کلاً و در شبها شرک و کلاً و در مدثر
ان از به کلاً و در پوسه القیامه این لغز
علی ابو حاتم گفته است که بیت نه موضع
باقی از برترتیب است بمغز الا و ابن مقف
گفته است که از برای قسم بمعنی حتی جفا
و بعضی گفته اند که این برای روح ما قبل است
وقف که بسیار کرده اند که برای روح قبل گفته اند

وقف

وقف بر کلامیایه کرده است و ان مانی
درین باب تصانیف بسیار کرده اند و بعضی
نموده اند که او این مذکور است البته عل خط
نماند که فایده کلام ملک علم را با فایده
دست نه باشد و یک بیان مؤلفیکر باشد
زاد و محل تردد دست می باید بیان کردن
تا واضح کرد و اولی قول نقل نامنا علی
یوسف و یوسف علیه السلام از برای
یک روایت با خفا حرکت نون اول
و فصل از نون ثانیایه خوانده و این
و بعد از اولی گفته اند و یک روایت با نون

فون اول در نماز مع انهم خوانده اند و از
غیر سبعة باقیهم با دوام خوانده اند و سبعة
نیز با دوام صحیح خوانده اند و ازین روایت
اکثر غافلند که قال صاحب المغیبه رحمه الله
ثم فی کلهم ان ظم ان شاء الی وجه الثالث
و هو انهم الصریح به و ان انهم لکل القراء
فبینه ثلثه اوجه طایفه من کلهم ان ظم لهم
عنده اوله تا مل و بالا وجه اولی ثلثه قرات
علی شیخی لکل واحد من القراء دیگر در پیوسته
انهم در قال ان مشوا کم گفتند که او از
رافضیه و در شب مرادیه کرد بران رکعت نشاء

شود و هر که ان را بسته است بعد از قال
فان عمل قال است و در پیوسته یوسف علیه السلام
در قال الله ما نقول کیل گفتند که الله
بقوت نعمه مرادیه گفت تا فصل شود و بنا
قال و الله و منقول است که بعضی از اهل
ادب است که را و او داشته اند قال است
الله تا اشارت باشد یا که قال یعقوب
ما نقول کیل مراد است اما اکثرین را
تجوید نموده اند و در اول را اولی گفته
اند و بعضی گفته اند که قار مرادیه که ان الله
ثالث ثلثه و غیرین الله و سبعة این همه

و آنچه بدین با مانده بطریق اخفا و انکشاف
متر و نشوند و در آخرین و الا ن و احد
از قراء سبعه او و به منقول است ابدال
نما با الف و پس بیل حمزه ثانی اما و به ابدال
اولیت و از ابو عمر و در اسطر در یونس
علیه السلام و و به همین طریق منقول است
و حفص روی امام مام در چهار باب است
میکنند در اقف بر الف تلویح و وجوب
در یسن در معمر قدما در وصل و قیام
در نون منزه ان و تطفیف بر لام ان
و در پوره فسلست و در انحراف نماز است

میکنند خلاف اهل خود کرده و در پوره
فیلودی الذین اگر وقف کرده شود و به
بهمه مضبوطه و ابدال حمزه پاکنه بواو و
میاید خوانند که عبارت قرآن است که مع
القرآن الا بته او یقولون او تمن بالایه
و او انتم ما قبلها اگر بعضی از شیخ چهار
انه نقل کرده اند که اتمن می باید اما در
قراة کلیم قرا معتبر و عمل ایشان است
و در پوره اعفاف اگر پس وصل کنه فی ستمو
ا اتمن می باید خوانند چه که در وصل مت ابدال
حمزه مرفوع میشت و یک در پوره یوسف علیه السلام

وای علم یلیم من خیر فقیر یعنی بجزه من و که
را بر دست حمل کرده و در بعضی مصاحف
محرور نوشته اند و این خطاست و بگوید
بعضی مصاحف لفظ بشنون را بجزه نوشته
اند و بجزه میخوانند و میگویند که بجزه نوشته
شده است بجزه میخوانیم و این خطاست
چرا که یستون از جمله موانع است که بیک
واو ملتبس و بدو واو ملغوظ میشود
و در این مذکور و ان التوا و امثال اینها
بر الف بعد از واو وقف میکنند و بگویند
بند که هم عالم بیدر جمله بیستم است و از هم

عاقبت شده باز میگویند و این خطابها
بر آن میکنند که از بهاء و ثناء قرائت کنند
نموده اند و در پیوره معارج و لایزال
بقیحه یا مراد و در پس حتی عا و که لغز
چون مراد چه که فی نشیبه است
نه خطاب فارص باید که مهابا کن استقام
نمایند که بدین عیوب معیوب نمود و تا نتیجه
حکام ملک علوم را بر وجه کمال مستحق کرد
و انواع محاسن قرائت را چون ترتیل و تجوید
و تبرین و ترسیل و تقویم و توقیر و تمکین
و تبیین و تحقیق و تملیک و ترویج و تامل

آن کپان شد که اهل القرآن اهل اعدا
 خاتمه در حق ایشان وارد شده است
 و در به ان که استعاره یعنی عوذ با الله
 من الشیطان الرجیم لقن به رستگار
 میست و واجب گفته نیز مراد و آ
 قرأت و استعاذه امام مافع مدعا عوذ
 بالله من الشیطان الرجیم ان الله سمیع
 العلیم است و استعاذه امام کی بروایت
 باشد عوذ با الله العظیم من الشیطان الرجیم
 و استعاذه امام بصیر بر روایت بعذر انقدر
 قرأت عوذ با الله سمیع العالیم من الشیطان الرجیم

و استعاذه امام شامی و کوفی و غیره
 عوذ با الله من الشیطان الرجیم است و استعاذه
 امام حمزه کوفی عوذ با استغنیه یا استغنیه
 یا الله من الشیطان الرجیم ان الله سمیع
 العلیم است اما روایت صحیح است که از هر یکی
 کس خواه جمع خواه جمع البعض خواه فراد
 فراد خوانده شود اولی عوذ با الله من الشیطان
 الرجیم است و بعضی خلاف کرده اند که استعاذه
 بعد از قرائت میباید نظر بظاہر آیت که قرائت
 قرائت القرآن فاستغنیه با الله من الشیطان
 الرجیم است اما صحیح است که قبل از قرائت میباید

و در چهار پوره هشتتنی یک فصل می کنند
و یک و بیست و نه چهار غیر معمول است و بیست
و دو و غیر معمول می باشد و وقف بر آخر پوره
اول بر بسم الله کردن و البته اول پوره
آخر کرده است و وقف بر آخر پوره اول
و بر بسم الله با اول پوره آخر کرده است
و بر آخر پوره اول بسم الله و بر بسم الله
با اول پوره آخر کرده است و یک و بیست و نه
است که آخر پوره اول بر بسم الله و
کرده شود و بر بسم الله وقف کرده است
پوره آخر کرده شود و بیست و نه جو از این

انت که بسم الله از اول پوره است
از برای خسته و کوفته که فایده کتاب کلی
ست و منقول است که یکبار در مد فرود آمد
و یکبار بدین و ازین جهت سبع المثانی
میگویند و هفت آیت است بهله قوال
اما غرض در آنت که کلی و کوفی بسم الله
الرحمن الرحیم را یک آیت میدانند و این
علیهم را آیت نمیدانند و مد و بهری و ثانی
عکس این یعنی انعمت علیهم را آیت میدانند
و بسم الله الرحمن الرحیم را آیت نمیدانند
و بیت پنج کلمه است و مد بیت پیر خشت

و در بیان ابوبکر و حفص که راویان امامان
 اند رحمة الله علیہ درین پوره نقل است بقره
 البقره مد است بقول بن عباس و قفا
 رفرقه عنهما و بقول عكرمة بن مکی و مد نیست
 و بیت هشتم و شش است بقول
 کوفی و بصیرت و بقول حجازی و نج و قفا
 شام حصار و در یازده آیت اختصار است
 بیان علماء و بعضی بعضی است مد است
 و بعضی است مد است و مد است مد است
 نج و مصلحون مد است مد است مد است
 تب یا اولی الا بیا یا مد است مد است

معرضی مد است مد است مد است مد است
 مد است مد است مد است مد است مد است
 القیوم مد است تب یا الطلمات الی النور
 و شش هزار یک مد است یک مد است
 و بیت پنج هزار پنج مد است و چهار
 کوفی ۱ از اول پوره ۲ آیت ۲ و مد است
 ۳ آیت ۳ مد است یا ایها الناس ۴ و از قفا
 ربک ۵ ال یا نبی ابراهیم اول ۶ و یا نبی ابراهیم
 ۷ مد است ۸ و از پیشقی ۹ ان الذین آمنوا
 ۱۰ و از قلم نفا ۱۱ و از اخذ نمایند
 ۱۲ و لقد آتیناه ۱۳ قل من کان عدوا لک

علامت جفقت و تفرقه میان روایتین محترم
می باید کرد و اگر اصل کتابت بر روایت ابی
جفقت علامت ابی بکر و تفرقه میان
روایتین بخت مر با بکر و در بلاجم شق
ثانی اکثر استعمل است آنکه تم نبرد آن
تعمول بجزیر و جبریل و میسائل عهدی بی
مخلصون ام تقولون و صلا مت وقف
و وصل را تفرقه پیواد و حمرت می باید کرد
چون مذکور شد یعنی اگر حمرت علامت ابی بکر شد
در وقف و وصل ایضا باید کرد که موافقت
باشد نه مخالفت که طریق موافقت بفهم آید

و بصواب انبیب اردوف خطوات پس
البرموص و تکلموا البیت بظهرن قد رده
و بیضا جزا فتعنی ای با ختم اکبرین و یکفر
فاذنوا بسوره آل عمران نه نیست و ویت
آیت است با خلاف اما خلاف در هفت
آیت بدین طریق است که بعضی آیت می دانند
و بعضی آیت نیستند از نه اطمینان الایخیل او
نه یک تب شاب و انزل الفرقان نه یک
تب شاب الایخیل نه لب الی نبی اسپر نیل تب
مما تجبون نه یک شاب ابراهیم ما و چهار هزار
چهار صد هشتاد و هجرت و چهار ده هزار

پنج صد بت پنج جفت و بت رکوع
 و بعض بت یک رکوع گفته اند بجهت آنکه
 مراغه تا الذي استجابوا یک رکوع گفته
 اند الم احمد ٣٨ ان الذين كفروا ٣١ ان
 الذين يكفرون ٤٥ قل ان كنتم الذاقا
 الدائم ٣٥ و ذوقا لمد يا عيسى ٥٥ قل يا رب
 الكتاب ٨٨ و قالت طائفة ٩٩ و ذوقنا
 ميثاق ١١٥ ان تنالوا ١١٥ يا ايها الذين آمنوا
 ان تطيعوا ١٢٨ كنتم خير امه ١٣١ و ذوقوا
 و صرا يا ايها الذين آمنوا ان تاكلوا من اموال
 محمد الا رسول الله يا ايها الذين آمنوا ان

تطيعوا ١٢٨ يا ايها الذين آمنوا ان تاكلوا
 و ١٨١ الذين استجابوا ١٩٩ القديس احمد ٩٩
 ان في خلق السموات ١١ و در پی موضع خلا
 فت میان ابابکر و حفص رضوان ٣٥
 المیت را و فاشی لاح و صفت ذکر یا
 اول نصب و یک با برقع بیو کم فیو فیهم یو
 و اخذ تم یقون یرجعون حج البیت یفعلوا
 یکفوه قرخ نو ایه یجمعون و سورة النبأ
 مدینت صد هفتا و هفت آیت است بقول
 شمی شش بقول کوفی پنج بقول فقره و
 و قوف در و آیت اختلاف است ان یصل

ب ش فیغذیهم نذرا یا ایها الشا و به نذر نفسه
 چهل پنج کعبه است و شانزده هزار سی و شش
 و بیست چهار رکعت یا ایها الناس ۲۱
 یومیکم اقد ۳ و الاثم ۴ حرمت علیکم
 ۳ لیرید اقد ۴ و الرجال ۵ یا ایها الذین
 آمنوا لا تقربوا ۶ اللم تر ۷ و اللم تر الی الذین
 یرمونه ۸ یا ایها الذین آمنوا خذوا ۱۱
 اللم تر الی الذین قیل لهم کفوا ۱۲ فی اللم فی
 الذین فقیین ۱۳ و کان المؤمن ۱۴ ان
 الذین توفیهم ۱۵ و اذا ضربتم ۱۶ و انا انزلنا
 ۱۷ و لولا فضل الله ۱۸ ان الله لا یغفر

۱۹ و یستقونک ۲۰ یا ایها الذین
 آمنوا کونوا ۲۱ ان الله فقیین ۲۲
 لکن هل لکن ب ۲۳ و اوجین ۲۴
 یستکفل سورة المایه و قیل سورة یعقوب
 مدنیست مدنیست آیت است بقول کوفی
 بست دو و بقول حجازی بست سه بقول
 بصرو سه آیت خرف بست او فی یعقوب
 مدیک تب شاب و یعقوب من کثیر مدیک
 تب شاب فانکم غالبون تب دو و هزار
 بشت مد چهار کعبه است و بارز و هزار بشت
 مد سه حرفی است و شانزده رکعت است

اول يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
لقد اخذ الله منكم واذا قال موسى ان
عليهم يا ايها الذين آمنوا اتقوا
انما اتقوا الله يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
اول يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا ثانيا
يا ايها الرسل ان العن الذين كفروا
يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
الذين آمنوا ليسوا بكم يا ايها الذين آمنوا
لا يظلموا لاي يوم يحسب الله واذا قال
لبيور الانعام كيت صدقت هفت بيت
بقول مجازي شش وبقول بصبر دوش می پنج

وبقول كوفي ورجهاريت اخلافت
الظلمات والنور **مك** عليكم بويل
فيكون **مك** تب شاب الى صراط مستقيم
مك تب شاب وپه نزار پنجاه و دو كيت
و دو از ده نزار چهار صد بيت و هفت
وبت ركعت **مك** الجسد قد **مك** قل
پيرواه **مك** و من الظلم **مك** قد خسر الذين
مك ولقد ارسلنا **مك** وانذر به الذين لا
قل انه نهيت **مك** و هو القاهر واه **مك** قل انه
عوا **مك** او تلك محبت **مك** او ما قدر واه **مك**
ان الله عاين **مك** به يعي اليموت **مك** او لو اننا نتر

ال و من كان ۸۸ یا معشر الاسا و
 هو الذی ۸۹ قل لا اجد و ۹۰ قل تعالوا
 ۲۰۰ و نه الکتاب ۱۱ سورة اعراف مکیه
 و وصف شش آیت است بقول کوفه و جی
 زینج بقول بصرو شامی و در پنج آیت
 خلافت است المصلب مخلصین را الدین
 تب شاب کاه ادا کم تعودون لب ضعفا
 من ان ربه ربک الی بنی پیرانی
 به یک و چه هزار پیه صد بیت پنج کلمه است
 و چهارده هزار پیه صد و هجرت است
 چهار رکعت و پیش بعضی است پنج کلمه که از او

تا و انما یذین یک رکوع میسار نه اما و
 اولی ریح و اولیت المص ۱۱ و لقد خلقنا
 کم ل ۳ یا بنی آدم قد انزلنا و ۴ قل مع جرم
 ان الذین کذبوا به و ناولی اصحاب الک عرف
 و ۵ ان ربکم اقدار لقد ارسلنا نوحا و ۶
 و الی عا و ۷ و الی ثمود و ۸ و الی مدین
 ۱۲ و ما ارسلنا و ۱۳ و لم یبه للذین و ۱۴
 قال الما و ۱۵ ال و قال ثمود و ۱۶ و لقد خلقنا
 و ۱۷ و اعدنا و ۱۸ و اتخذه قوم مو پس ۱۹
 ان الذین اتخذه و ۲۰ و قل یا ایها الذین یزکون
 پسندم و ۲۱ و اذ خلقه و ۲۲ و الذین ۲۳

هو الله خلقكم ۸ سورة الانفال مدنیست هفت
 هفت آیت است بقول شامی شش بقول
 مجاز و بعضی پنج بقول کوفی و در پیه آیت
 خلافت ثم یفیلون ب شاب امر کان مفعول
 مد یک تب شاب بقره و بالؤمنین مد یک
 شاب و نهارد و مد یک بکویت و نهارد
 و مد نو و چهار فست و ده رکعت پیا
 لکن ۱۲ اذ یغشیکم ۹ یا ایها الذین آمنوا
 اطیعوا ۱۳ یا ایها الذین امنوا اتقوا ۱۴ قل
 للذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا اذقیتم
 اذ یقول ۱۵ ولا تحببن ۱۶ یا ایها الذین آمنوا

۱۷ یا ایها الذین آمنوا ۱۸ و درین سوره شش
 جاضفت رمی مومن کید و لو کثرت و
 حتی تحببن لیسلم اخذتم سوره التوبه بیک
 قول از تنه انفال است و ازین جهت در
 وی بسم الله الرحمن الرحیم نه نوشته
 و در سبع طوال افضل است و بیک قول
 سوره البقره و در مانوشتن بسم الله
 پنجن بسیار است معنی آن که در اکثر شرح
 شاطیه مذکور است مد نیست صد بیت نه
 آیت است بقول کوفیان هر بقول قرائیه
 عدد در پیه آیت خلافت و یک موضع است

آیت بودن او مخصوص جمعیان است برنی
 همه المشرکین تب ب ذلک الدین الیقیم جم
 یعدکم عذابا الیماشون وعاد و ثمود و مک و
 نزار چهار صد نود و هفت کلمه است و ده هزار
 هشتصد و هشتاد و هفت حرف است و شصت
 رکعت بعقران تصبیح حسته را رکوع
 میدارند اما نزد جمهور معتبر نیست
 ابراهیم ۲۴ کیف یکون ۱۰۰ ما کان لیکن
 ۸۸ لقد نصرکم ل و قالت الیهود و یا
 ایها الذین آمنوا ما لکم ل عفا الله
 انما الصدقات ۱۴۰ الم فقول و یا ایها

۸۸ فوج الملقون ۱۲۵ و یا المعذرون ۱۳۵
 و یا بقول ۱۴۰ احد عشری ۸۸ یا
 ایها الذین آمنوا اتقوا الله ۴ و یا ایها الذین
 آمنوا لا یسوروا بولس علیکم السلام ملکیت
 صد و ده آیت است بقول شامی صد است
 و بقول باقی ائمه عدد و در پیه آیت خلقت
 مخلصین را الذین مشق لکنون همه الشاکر
 ۸۸ تب لب لا فالصد و رشا و نه و هشت
 صد و پند و هجده و پنج هزار و پانصد و شصت
 هفت حرف است و یازده و رکعت ۱۱۰
 و یعلیل ۳۱ و اذ از قناه ۱۰۰ قل من یرزقکم ال

وان یکنه بک ۱۳ و لوان لکل ۱۴ و نانو
 ۱۵ و اتل ۹۱۲ فی امن ۱۵۱۵ و لقد بونا
 ۱۱ قل یا ایها السوء هو علیه السلام می
 ست صد بیت په ایت بقول کو فی
 بت و و بقول فی الاول بت یک
 باقی و هفت ایت اختلاف بری
 ماثرون لب یجادن فر قوم لوطه
 شایب حجازی من سجیل مذکور منضووت
 شایب خیمه کلم ان کتمه مؤمنین
 مختلفین تب شایب اما ناملون مات
 شایب هزار نه صد پانزده کلمه هفت

ششم
 هزار

هزار ششم پنج هفت و ده رکعت
 ۱۱ ال ۲۸ و لنن اذق ۳۱۵ و لقد ارسلا
 و ادجی الی مرال و الی عاد ۱۱ و الی ثمود
 و لقد جات ل ۸ و الی مدین ۹۱۲ و لقد
 سنا موی عراه و لقد اتینا ۱۴ پور خفت
 یوسف علیه السلام می ست صد پانزده بیت
 بهمه و با و لیسر فیها اختلاف و هزار
 هفت و شش کلمه هفت هزار
 شش حرفت و دوازده رکعت
 ۱۱ ال ۲۸ و لقد کان ۳۱۵ و قال الذین اشترا
 و و دخل مع ال و قال نیده ۱۴ و قال الی

انما ارسلنا رسلا من قبلك الا انك اعرج عن الايات ۸۸ و جاء
 اخوة ۱۱ ولا دخلوا ۱۱ فلما انشأ بنوا
 ۱۴ ولما فصلت ۱۱ و كان من امر بنو
 رعد مكي است چهل به ايت است بقول كونا
 و بقول حجاز چها ر و نج بقول بصرى ان و بنت
 بقول شامى و در نج ايت اختلافت و يك
 ايت مخصوص جمعيانست يعنى ان است
 ميسد ازند و پسر ان افى خلق جديده است
 شاب ام ان پستوى الظلمات و انور مدرك
 تنجاس من كل باب **تنجاس** باب الامر والبصير
 مشق بود و پست شايضرب احد الحق و ابان

م و هشتصد پنجاه پنج كدرست و پيه هزار
 پنج مده شش صفت و شش ركعت
 و پش بعضى صفت يك مده ريت است و ريت يك
 ركوع ميسد ازند ۱۱ الم ۱۲۶ صده يعلم ما تحمل ۱۱ فن
 يعلم ۱۲ و يقول الذين ل ل و لقد استهزى
 ۱۳ و لقد ارسلنا عيسى بن مريم عليه السلام
 مكي است پنجاه يك ايت بقول بصرى و و
 و بقول كونا چها ر بقول حجازى پنج و بقول
 شامى و در بعضى ايت اختلافت من الظلمات
 الى النور مدرك شامى الظلمات الى النور مدرك
 و عاد و ثمود مدرك تب ب بخلن جديده ما شاب

و فرماید فی سبنا ما مک **سبب** السبل و انما
 مد **سبب** سبب عا یعمل الظالمون شایسته
 پنجاه سجده است و پنهان چهار صد پیچ
 حریف و هفت رکوع بی خرافا
 ۲۶ و اذما ذن ۳۶ و قال الذین کفروا ۳۶
 و قال الشیطان **ول** الم تر ۶ و اذ قال ۲
 و لا یجبن **ال** اسوره نخل مکیت مدبت
 هشت آیت است با خراف و نه هشتصد
 چهل یک کلمه است و هفت هزار هفتصد
 حفت و شترده رکوعت **انما امر** ۹
 هو الذی ۱۲ **الم** کم ۳۳ قد مکر الذین ۹ و اذ

و قال الذین **شکر** کوا ۶ و الذین **باجر** و اذ ۲۱
 و قال قد لا تمخذه ۱ و اذ ۱ و لویور خذل ۱ و اذ
 لکم ۱ و اذ فصل ۱ و اذ غیب ۱۲ و
 یوم یبعث ۳۶ ان اذ یامر ۱ و اذ
 بدنه ال ایوم ماتی ۱ و اذ ابراهیم و یوسف
 بنی اسرائیل کی است صد یازده آیت است بقول
 کوفیان و بقول ماتی صد ده بوده و ده کیت
 خرافت بخرون لا اذ فان **سجد** ۱ و اذ
 پانصد پیچ کلمه است و شش هزار چهار
 صد هشت حرفت و دوازده رکوعت
 اسپنج الذی ۱۰ و یبعث الانبیاء ۳۱

وقفی ربک ۸۸ ولا تقتلوا اول ولقد صرنا
 ۱۲ وقل عبادی ۸۸ واذ قلنا ۸۸ یوم
 نه عوا ۹۱ اقم الصلوة ۱۵۸ ویا نوح ۱۱۹
 وما منع ان اسر ۱۲۸ ولقد آتینا موسی ۱۱
 سورة کھف کیست صدیج ایت بقول حق
 ذیان شش وبقول شامی ده بقول کوفی یز
 ده وبقول بصری وریازده ایت ضربت
 وزدنا هم بدی ۸۸ تب لب لب الا قیل یخ
 ذلک عندا تب شالب بینهما زرعا فحسب لب
 یزاد اما تب لب من کل شیء سببا فحسب لب
 شالب فاتبع سببا تب لب ووجد عندا قوما

ما تب شالب ثم اتبع سببا تب ثم اتبع سببا
 تب بالا خیرین اعمالا تب لب و هزار
 نج صد هفتاد و هفت کیست و شش
 هزار پ صد شصت و هفت و دوازده
 رکعت الحمد لله ۲۱۲ نجف نقص ل ۳ و نجف
 ۹ و ضرب لهم اول ۳۶ و ضرب لهم ثانی ۱۸
 و اذ قلنا ۸۸ و لقد صرنا ۹۹ و اذ قلنا ۸۸
 ۱۱۵۱۱ فانطلقا حتی اذارکبا ۱۱ و یا نوح
 ۱۲۱۹ انجب الذین ۹ سورة مریم علیه السلام
 کیست نو و هشت ایت ست بقول شامی
 و عراقی و من الاول نو و ست و در تب

خلافت کبیر **ب** و اذکر فرائد کتاب برسم
عزیز فلیمد و له الرحمن مداد **ب** کتاب
 و مقصد شصت و دو کلمه است و پنهان
 هشتصد و دو حرف و شش کلمه
 و بقول بعضی هفت کلمه که قلم منزه کن و فرست
 را از کتب میسر آید از کتب **ب** و اذکر فرائد کتاب
 مریم **ل** ۳۲ و اذکر فرائد کتاب ابراهیم **ه** ۴۱
 و اذکر فرائد کتاب موسی **ل** و بقول **ل** ۱۱۱
 ترا تا پوره انبیا علیه السلام کلیت صد
 و دوازده آیه است بقول **ل** فیان صد یا زده
 بقول باقی ایام در یک کتاب خلافت و لایق

ب و هزار صد هشت کلمه است و چهار هزار
 هشتصد نو و دو حرف و هفت رکوع
 اقرب للناظر **پ** ۲۱ و کم قصید **ل** ۳۱۹
 لم یزالین **ل** ۱۲ قل من یقول **ل** ۱ و تقدیم
ل ۱۶ و نوحیه **ل** ۱۱۱ فمیر یعلی **ل** ۱ پوره الحج **ل** ۱
 است و بقول بعضی صد است و بقول محمد
 بن ابراهیم که از ابن عباس رضی الله
 عنه روایت میکند شش آیت و درین
 فرو داده است و نشان هر یک کشته
 که آن روز به مخصوص شش تن پنهان
 از یاران رسول خدا پنهان از که فرات

آن په تن که از امجباب حضرت رپالت
صلواته علیه و سلم بودند امیر المؤمنین محمد
وامیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و فیه
ابن الطرث و آن په تن که از کفران
بودند عتب و شیب و بدعت و آن شش
آیت از قول قد تعالیه ان خصمان تکلم
ارادوست و بقول هم از قده مدیت
و نزول وی بدین بوده است و هفت و چها
آیت است بقول شامیان پنج بقول بصر
شش بقول کوفیان در پنج آیت اختلاف
را و بیستم الطیم لب و عا و ثمود و مدیت لب

و قوم لوط مدیت لب چهارم المیدین لب
و هزار و دود و یک کمر است و پنجم از یک
مد هفت و پنج حرفت و رکعت ایاتها
الناس ۲۱ و من الناس فرقه بعید ۳۲
ان الله یضل من یشاء و ان یرید ان یرسل
امتل و اذن للذین یرسلنا ایتها ۸
الم تر ان الله یرسلنا ایتها ان پس ۹ سورة ۱۰
مد است شصت چهار آیت است بقول
عراقیان و ثمان شصت دو و دو
آیت خلقت بالغده و الاصال **شباب**
بالابصار **شباب** و هزار و پیمده پیرده **ست**

و نوح هزار شصت و هشتاد و هفت و نه
 رکعت ۱ پوره انا انزلناه ۲۱ ان الله
 جاء واه ۳۱ یا ایها الذین آمنوا ۴۱ یا ایها
 الذین آمنوا لاتدخلوا بهن الله نوراً یسموا
 ۵۱ الم تر ان الله یسجد ۶۱ انا کون
 یا ایها الذین آمنوا استاذکم ۷۱ انا انزلناه
 المؤمنون ۸۱ پوره الفرقان ۹۱ مبین
 هفت آیت باطنی و هشتصد و نه
 دو کلمه است و پیه هزار و هفتصد و هشتاد و نه
 حرفت و شش رکعت ابارک ۲۱
 تبارک الذی نشأ ۳۱ و قال الذین عزموا

آیتنا ۱ الم تر انی ربک ۲ ابرارک لذی
 جعل ۳ پوره الشعراء ۴ مکیست و وصیت
 هفت آیت بقول کوفیان و شامیان
 و مدنا الاول مبت شش بقول بصریان
 و مکیان و مدنا الاخر در چهار آیت
 ختم لب و یوفی تعیلون ۵ مکیست
 انا کنتم تعبده ۶ و مکیست لب به الشیاطین
 ماتب شایسته و هزار دو صد و نه کلمه است
 و پنجاه و پنج مد چهل و دو حرفت و یازده
 رکعت الطیم ۲۱ و اذ نادى صرا قال
 للکلام ۳۱ و اذ حی سال و اتل علیهم ۴۱

کذبت قوم نوح ۸۱ کذبت عاد ۸۰ کذبت
 ثمود ۹۱ کذبت قوم لوط ۱۰۶ کذب اصحاب
 ۱۱۶ وانه لتشرین ۳۲ سورة القصص مکیه
 هشتاد و هشت آیت است و یک آیت
 مخصوص جمعیانست و در دو آیت ^{فست} ~~فست~~
 طس لب مر ان پس یقون ~~نه~~ ^{نه} کشتی
 یا یا مان علی الطین حم یکبار چهار صد و
 یک کمر است و چهلزار پنجاه بازیه صد
 حرفت و نه رکوع الطس ۲۱۳ و لا بلغ
 ۳۸ و لا توب ۱۶ فلما قضی موسی ۱۱ و لقه
 اقیبا ۶ بقول بعضه الذین آتینا هم یک کت

و بقول

و بقول بعضه و لقه و صل اکر از و لقه و صل
 اعتبار کنی ۱۵ و اکر از الذین اقتسب کنی
 ۱۶۹ امن و عذابه ل ۱۹۸ ان فارون ۹
 تلك الدار سورة العنکبوت مکیه شصت
 نه آیت است و در سه آیت اختلافت
 الم لب و تقطعون اسیرم یک مخلصین الذین
 تب شاب افا اباب طیل یؤمنون حم و مقصد
 هشتاد و یک است و چهار هزار یکصد و نو
 پنج حرفت و هفت رکوعت الم حب
 ۲۱۳ و لقه ارسید ۳۹ و الذین کفروا ۱۰
 و بعضه ان رکوع را اعتبار نمیکنند ۴ و لا جاتا

ولقد آتيناك ١٢ قل ادعوا ٢٤ وقال الذين
وما اموالكم ٤ قل انما ٤ سورة المائدة و قيس
في است جهل شئت است بقول شاميه
ومنه الآخر جهل شئت بقول عراقان وليا
ومنه الاول در هفت آيت اخلاص
عذاب يه ١٢ والبيره ٢٢ كذا
٢٢ كذا من فر القبول ٢٢ كذا
ان تروا ٢٢ تب ٢٢ لا محبة ٢٢
ومقصد هفتا و هفت كذا
٢٢ كذا ٢٢ كذا ٢٢ كذا
٢٢ كذا ٢٢ كذا ٢٢ كذا

فی ثانی من بعد دهم الا و فی هذه اطرف و و منه
 و بمقتضی دو کبریت و به هزار شصت
 زحرفت و پنج رکعت **ص ۲۱۴** و نظیر
 بود **لا ۳۱۲** و ما خلقنا **ع ۴** و ذکر عبد **ما ۱۰**
ع ۴ قل انما انا منذر **ع ۱** سورة ايسجد و قل
 فصلت مکیست پنجاه هزار آیت است بقول
 لوفیان په و بقول لبریان و شامیان در
 دو آیت اختلاف است **جم لب** ما فقه ما بود
مک لب و بمقتضی نود و شش کبریت و به
 هزار په صد پنجاه حرفت و شش رکعت
جم ۲ قل انکم **ع ۳۱** و یوم **بخش ۲۴** و قال الذین

کفر و **س ۱۶** و من **اجس ۱۶** و لقد **آیت ۱۵**
 سورة الشوری و قبل جم عت مکیست پنجاه
 په آیت بقول کوفیان و بقول **ق ۱۶** و **ق ۱۷**
 آیت است و در په آیت اختلاف است **جم**
لب عت قلب که لا **ع ۱۸** **لب** و به شصت
 شصت شش کبریت و به هزار شصت
 صد هشتاد حرفت و پنج رکعت **جم**
ع ۲۹ و ما خلقتم **ع ۳۱** من **ک ۱۸** **ع ۱۴**
 و ما **ص ۱۸** **ع ۱۸** و من **فیصل ۱۵** **ع ۱۵**
 زحرف مکیست هشتاد و نه آیت است
 بقول عراقیان و حجازیان هشت بقول **ع ۱۸**

و ش میان در دو آیت اختلاف
 حم لب مهن **مدک تب** و هشت صد بی
 په کمرست و په هزار چها صد حفت
 و هفت رکعت اجم ۲۱ و اذ اشیر ۲
 و اذ قال ان و من یعش ال و لقد ارسین
 « و لا قرب » « یا مباد لا خوف ۲۲ پوره
 و خان ملکیت نجاه نه آیت است بقول
 کوفیان و هفت بقول بصریان و شش
 بقول مجازیان و ش میان و ر چهار
 اختلاف حم لب یقولون لب از قوم
 ماک **ش** البطون **مک لب** و پسته

چهل شش کمرست و یک هزار چها صد
 چهل حفت و په رکعت اجم ۲۱ و
 نین ۳۱۳ ان شجرت ۱۷ سورة الاحقاف
 بیست و پنج آیت است بقول کوفیان
 بر چهار و در یک آیت اختلاف حم لب
 و ش صد چهل چهار کمرست و دو هزار
 ش صد حفت و چهار رکعت
 اجم ۲۱ و قال النین ۱۵ و اذ کرا فاعلم و
 اهلک و پوره محمد علیه السلو و السلام
 و قبل سورة القتال است پشش
 بقول کوفیان پشش بقول مجازیان و ش میان

شست یک و بقول فی اینه و پیر آیت
 اختلافت مع الجمع شینالب من قولی
 شالا الحوت الیها مد مک **تب ب** و پیر
 شست کمریت و هزار چهار صد و هجفت
 و پیر رکعت پوره الرحمن جل و علایکتی
 بقول ما هفتاد و هشت آیت بقول کوفه
 و شامی هفت و بقول حجاز شش بقول
 بصرد رخ آیت اختلافت الرحمن شالب
 خلق الانبیا اول **تب شالب** الایام
تب شوازم مار مد مک شالب و پیر صد و
 یک کمریت و یکمیز از شصت و پنجاه شش

و پیر رکعت پوره الواقع ملکیت نو
 شش آیت بقول کوفی نون هفت و قول
 حجازیان و شامیان هشت بقول بصرد
 و چهار رده آیت اختلافت فاصح المیز
 مد مک **تب** و اصحاب المشامه مد مک **تب**
 علی پیر موهوت مد مک شالب ابارین مخم
 عین مالب و لایما شامی **تب شالب** و اصحاب
 الیمین مد مک **تب** انش مد مک شالب اصحاب
 الشمال مد مک **تب** و الاخرین مالب
 الجیون مخم و کانونا یقولون مک پیوم و جمیم
تب شالب و یکمیز از شصت و پیر صد هفتاد

هشت کلمت و یک هزار بمقتصد به حفت
 و چهار رکعت پوره الحی و در مدیت است
 و دو آیت است بقول عراقیان و شامیان
 و مدنی الا اول است یک و بقول مکیان و
 مدنی الا آخر و یک آیت اختلاف است فی الا
 ذلین **ماتب شالب** و چهار صد هفتاد و سه
 کلمت و یک هزار بمقتصد نو و دو حفت
 و سه رکعت پوره الممتحنه و قیل پوره الان
 مدنی است پس زده است باتفاق و سه
 چهل و هشت کلمت و یک هزار پنجمه ده
 حفت و دو رکعت پوره القلم و قیل نون

کلمت پنجاه و دو آیت است بهم اقرار به
 صد کلمت و یک هزار و صد پنجاه و شش حفت
 و دو رکعت پوره الحی و کلمت پنجاه و دو
 است بقول کوفیان و مجازیان یک بقول
 بصریان و شامیان و دو آیت اختلاف است
 و یک دیگر مخصوص حمیت است الحاقه لب
 ایام چو **ماجر** بشماله **مدک** و دو صد پنجاه و شش
 کلمت و یک هزار چهار صد هفتاد و حفت
 و دو رکعت پوره المشرک کلمت پنجاه و شش
 آیت بقول عراقیان و مدنی الا اول و پنج بقول
 شامیان و مدنی الا آخر و از مکیان و مدنی

بروایت ابو الحسن نجاشی ششست
 بحکم الکوفرجات تبسالمون آیت ست
 و برایت دیگران پنجست بموافقت
 شامی و مدنی الاخر در آیت اختلاف
 تبسالمون **ماکتب** و مدنی پنجاه پنج
 ست و بخوار و ده حفت و دو رکوع پوز
 افضل مکیت پنج آیت با تفاق و بت
 به کمریت و نو و شش حفت پوز لایلا
 و قبل سورة القیش مکیت چهار آیت
 ست بقول عراقیان و شامیان و پنج بعد
 حجازیان و در آیت اختلاف مرجع یک

و هفت و کمریت و هفت و پوز حفت پوز
 عون و قبل سورة الدین مکیت و بقول مدنی
 از ابن عباس پوز و ده رکوع هفت
 و بقول کبیر و معازنا مکیت و بعضی آیت
 مدنی هفت آیت بقول عراقیان شش
 حجازیان و شامیان و یک آیت اختلاف
 هم نیز آید و **تب** و بت پنج کمریت
 و مدنی پانزده حفت پوز الکوفرجات
 و بقول مدنی از ابن عباس پوز و ده رکوع
 و مدنی هفت و پوز آیت ست با تفاق
 و ده کمریت و چهل و حفت پوز الکوفرجات

کیت و بقول بعضی که من است شش است
ست با تان و بت شش کیت و نو
چهار حفت پوره النصر کی ست بقول معد
و بقول فی ایمره من است با تان په ایست
و نروده کیت و هفتا و نه حفت پوره الیا
لحی قیل تیت و یقال سورة الخطب کیت
نح ایست و بت په کیت و هشتاد
یک حفت پوره الاخر من کیت بقول
معدن زبان جاپس و قاده من است چها
ایست بقول عراقیان و مدیان نح بقول
میان و شایسته در کیت انقدر فست لم یکه

کیت

کیت و پانزده کیت و چهل هفت حفت
پوره الفلق کیت و بقول معدن زبان
جاپس و قاده و عکره و جپس بصر فو
افه تعا علیهم جمیعین من است نح ایست
بهر اقوال بت په کیت و هفتا و نه حفت
و پوره ان پس فتن فی چون ختن
پوره العلق و این و و پوره معروف
میگویند شش است بقول عراقیان
و از اهل کرمه و ایت بیست بیان آن
طوما دارد و در کیت انقدر فست من شش پوره
و بت کیت و نو و نه حفت تمام و یکریخ آداب

قراءت لازم است قاری باید که در قراة
منظور نظر غیبی ثواب ثمره قراة بیج
چین کس نپازد و مقصودش از تعلیم
درجات ضروری باشد اگر در ضمن این مقصود
بمقاصد دنیوی در پی رسیدن غریب نخواهد
بود باید که تلاوة بروی تدبیر و تفکر باشد
هر چند که از معانی او غاری باشد و هم
امکن با وضو بخواند اگر چه با وضو پرتیوان
کرد اما قراة میتوان و در وقت قراءت
اگر جامهای پاکیزه پوشیده شود بهتر باشد
و در مکان مرتفع نشسته قراة کند اگر روی

بجانب قبل باشد بهتر باشد و در وقت
قراءت بهر جانب متوجه نشود و قاری را
باید که ارتباط بکلام خدای تعالی باشد و زبانش
باید که با دلش موافق باشد و روانه ارد که
در زبانیکه کلام خدای کند و پس سخن خدای خطا نکند
تا تواند خود را از ریاضت و پستی دور دارد و
خفت کردن بر او مومن متعذر باشد بسیار
امر شکست از خفت و در بودن تخصیص
قراة آنرا که در شرح این بیت شیخ علیہ الرحمہ که
و قش لا صدرا و من غیبه فقب شرح فرمود
ان الغیبه فاکتة القراء یعرف غیبه میوه قاریت



و بشر بن حارث رحمة الله كفت ست كرمك
 القراء في باطن الحصلتين الغيبة والعجب
 يعني هلاك شه نخوانند كه ن قرآن ورين
 و واصلت كي غيب و ويري عجب يعني
 خود بيني الحسن من الغيبة والعجب السبعة
 و ارياء الهك مجيب الدعوات و رافع الدرجات
 و دافع البليات بفضلك و كرمك و سعادته
 خير البرية محمد و آله و صحبه و اولادهم و

باته جميعين الحمد الذي

و فقهنا فيهم في حفظنا

عن الكرامة الله و

ولا قوة الا بالله

العلي العظيم

سبح



اینها قصیده بوده

بسم الله الرحمن الرحيم

این کواکب دریه در مناقب اشتر بر سیت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تصنیف شیخ امام
صالح ابو عبد الله محمد بن سعید بن حسن بوی
ولازی رحمه الله علیه و سبب تصنیف این
آن بود که چون شیخ را مرض فالج لاحق شد
و نصف بدن وی باطل گشت پسر فکر کرد که بوی
قصیده در مدح رسول الله علیه و سلم و سبب
قصیده طنبغات کند از جناب حضرت باری تعالی چون

از پتوید قصیده و فارغ شد خواست که بر وفای
صلی الله علیه و سلم بوی و شب پسر و کلمات
و خلل موجودات را بخواب دید و متوسل بسوی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تضرع کرد و سوال نمود
آن پسر و در کشف خبر خود نمود و فرمود بخیر گشتا
یا قمر و مغفور گشت برکت قصیده و خود پسر
شد مسیح و پالم و میوه قصیده را گرفت و بجا
روضه منوره روان شد و هیچ کس را اطلاع نداشت
درین اثنا یکی از فقرا پیشرا آمد و ابدت ایسلام
کرد و گفت ای اشرف الدین بخوان قصیده که
تألیف کرده در مدح رسول الله صلی الله علیه و سلم
بگفت که من قصیده بخوانم و در مدح رسول الله صلی الله
علیه و سلم قصاید بسیار گفته ام گفت قصیده را مطلق

این است امن تن که جیران بنی سلم بهر گفت
 بافته مطلع شده است بهج کس برین قصیده
 واقعه شنیدیم این قصیده را و دشمنی که بنجاری
 در پیش سرور کیان و او متوجه شد و حضرت خواجه
 و لغات را یافت و او و بنجاری را برکت آن قصیده
 گفت آن قصیده را بوی و اوم رفت و ما چرا
 پیش مردم گفت و فاش شد امر آن و پیشتر
 برکت آن تا آنکه قصیده مذکور بصاحبها و الدین
 وزیر ملک ظاهر رسید و وی نوپایند و نذر
 کرد که نشنود آن قصیده را پس داده و پیر برهنه و
 برهنه و بسیار دوست میداشت استماع این
 قصیده را و او را و تبرک می جستند بان قصیده
 در امور عظیمه دین خود و دنیای خود نیست نص کلام

مصنف رحمة الله تعالیه و قصیده ابن فاروقی
 مشهور است که چون مبتلا شد برده تا آنکه مشرف شود
 و شنید که در خواب بنغمه سلیقه علیه و سلم باد که
 مراد را گفت که بر و پیشتر قاضی بها و الدین و بگو
 قصیده که بر پاسبان شفا خواهی یافت چون
 مسبح شد بخانه قاضی بها و الدین آمد و برده را
 طلب کرد و قافیه را بر آورد و بر چشم او نهاد
 و همان وقت و همان ساعت شفا یافت باز
 الله تعالی و قصیده مذکور مشهور البرکت است هر که
 احتیاج افتد بخواند حاجت برآید ان شاء الله تعالی
 نماز که اسپند و قصیده بعبارت عرب بود و فقیر فقیر
 ضعیف نحیف لطف الله متخلص و مستدرا
 اسپند و حمد لا هور می عبارت فارسی ترجمه نمود و در ما

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بسم الرحمن الرحيم

الحمد في الانعم والكرم حمد كثير لوزي كثره نعم
ثم الصلوة على خير خلق محمد بسم الله نبي في انيس
لولاه ما خلق الا فلان فلما لولاه ما خرج الا في مريم
ارسل اليه الناس جميعهم ارسل ربه بالعلم والحكم
تعهده فتح البلد قاطبه بلطف ملك قاق والكرم
بالخلق كرم باللطف كرمه فهو الكرم من فرق في مريم
رسول افصح الصفتين فيهم نبي قد افاد جوامع النعم
رحمن لا تحصر محاسنها لانها قطرة ايم والديم
وعلى آية مطلية طمتمت كثير من رحمت على انعم

صلوات على كافي الآدمر ويطر اسير به الشافع الهم
اللهم صل على محمد وعلى آله والمجاهد ابيه النفس والكرم
امين يا ربنا ما دمنا نزلنا اجابة وجبت له من النعم
صل على آله لتبشروا للناس محمد سيد العرب اعظم
وعلى منتهى ما بين الوري مدحنا رجائي بذه النعم

قصيدة بودة

بسم الله الرحمن الرحيم

اقبضته كرحيم ربه بدي علم منحت دمع جري منحت بيا
اي زيا وجبت بغيره اندر انتم من خير خلق الله انتم
هم بيت الرحمة من تلقا به نعمة او منصرف في الطاهر انهم
يا ربه قد طردوا من ذلهم يا ربه نعم تزيين خشيته اذ هم
فالعيب كنتم قاتلها هم وما تعلق كنتم قاتل قاتلهم
حيث لو كنتم منكم منكم بكم منكم منكم منكم

يَا قَيْسُ إِنَّ أَيْتُكُمْ
أَيْتُكُمْ كَيْفَ تَقُولُ
لَوْلَا لَقَوْمُكُمْ تَرَوْهُمَا عَلَى
أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِيلًا
فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ
وَأَنْتَ الْوَجْهُ خَيْرٌ مِنْهُ
فَوَيْلٌ لَكَ مِنْ وَطْئِ الْوَجْهِ
نَعَمْ تَرَوْهُمَا تَرَوْهُمَا قَبْلِي
جَوَابُكُمْ لَكُمْ أَمْرٌ خَيْرٌ
يَا أَلَا مَنِي فِي الْوَجْهِ يَرِي
أَيْتُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَيْتُكُمْ
عَدُوٌّ خَالٍ لَا يَرِي يَسْتَبِيرُ
يَا قَيْسُ إِنَّ أَيْتُكُمْ
أَيْتُكُمْ كَيْفَ تَقُولُ
لَوْلَا لَقَوْمُكُمْ تَرَوْهُمَا عَلَى
أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِيلًا
فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ
وَأَنْتَ الْوَجْهُ خَيْرٌ مِنْهُ
فَوَيْلٌ لَكَ مِنْ وَطْئِ الْوَجْهِ
نَعَمْ تَرَوْهُمَا تَرَوْهُمَا قَبْلِي
جَوَابُكُمْ لَكُمْ أَمْرٌ خَيْرٌ
يَا أَلَا مَنِي فِي الْوَجْهِ يَرِي
أَيْتُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَيْتُكُمْ
عَدُوٌّ خَالٍ لَا يَرِي يَسْتَبِيرُ

جَالُكُمْ زِلْزَالُكُمْ شَيْءٌ خَيْرٌ مِنْهُ
مَحْضِي النَّفْعُ لَكُنْتُ أَيْتُكُمْ
لَوْلَا لَقَوْمُكُمْ تَرَوْهُمَا عَلَى
أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِيلًا
فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ
وَأَنْتَ الْوَجْهُ خَيْرٌ مِنْهُ
فَوَيْلٌ لَكَ مِنْ وَطْئِ الْوَجْهِ
نَعَمْ تَرَوْهُمَا تَرَوْهُمَا قَبْلِي
جَوَابُكُمْ لَكُمْ أَمْرٌ خَيْرٌ
يَا أَلَا مَنِي فِي الْوَجْهِ يَرِي
أَيْتُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَيْتُكُمْ
عَدُوٌّ خَالٍ لَا يَرِي يَسْتَبِيرُ
يَا قَيْسُ إِنَّ أَيْتُكُمْ
أَيْتُكُمْ كَيْفَ تَقُولُ
لَوْلَا لَقَوْمُكُمْ تَرَوْهُمَا عَلَى
أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِيلًا
فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ
وَأَنْتَ الْوَجْهُ خَيْرٌ مِنْهُ
فَوَيْلٌ لَكَ مِنْ وَطْئِ الْوَجْهِ
نَعَمْ تَرَوْهُمَا تَرَوْهُمَا قَبْلِي
جَوَابُكُمْ لَكُمْ أَمْرٌ خَيْرٌ
يَا أَلَا مَنِي فِي الْوَجْهِ يَرِي
أَيْتُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَيْتُكُمْ
عَدُوٌّ خَالٍ لَا يَرِي يَسْتَبِيرُ

پیشانی بشمار آن زین کشی
میکنید زیر پیکر منم به نور زین
ورادونه ایال شمع منم
نقش قارباها انما شمع
لوه از رکعت اخذ تا اود
رو کرد این شمع مطلق خیر الهم
و اکبر زین فیما ضرورت
ان الضرورة لا تعدو علی نعم
بافرو باک دش کردنی پیش
از ضرورت نبود اگر ضرورت انهم
و کفایت عوالی دنیا ضرورت
لولا لم تخرج الدنيا عن النعم
جوتوانند خیر و ضرورت انهم
او نبود تا بدین سرور دنیا انهم
محمد سید الکونین و الثقلین
و الثقلین منو و من جمیع
ان محمد کونیه فی انیس
بیت خلق و عالم من جمیع
بنیایا لآمران هی فل اجد
ایز قول لایله و لا نعم
امرانی غیر من رسول را
رست کوز من من حق الالهم
بوالله الذی تری شفاعت
لکل مولی الاموال من جمیع
ان حیرت کونیه مؤمن
از شفاعت من خیر عید هم

دعای الهی فایله پیکر منم
نستیک منم منم منم منم
مردم خواند منم منم منم
و منم منم منم منم منم
فایله الذین فی خلق و فی خلق
و لم یألفوا فی علم و لا کرم
بهر من من من من من من
لحم من من من من من من
و کرم من رسول من من من
خوفا من البحر او شفا من الهم
جوتوانند خیر و ضرورت انهم
او نبود تا بدین سرور دنیا انهم
محمد سید الکونین و الثقلین
و الثقلین منو و من جمیع
ان محمد کونیه فی انیس
بیت خلق و عالم من جمیع
بنیایا لآمران هی فل اجد
ایز قول لایله و لا نعم
امرانی غیر من رسول را
رست کوز من من حق الالهم
بوالله الذی تری شفاعت
لکل مولی الاموال من جمیع
ان حیرت کونیه مؤمن
از شفاعت من خیر عید هم

آنچه تر یافت اندر حق بی کو
بیر که در سید به خود هر حکم
فانی که آید داشت در حق
و یالقی به داشت در عظم
پیش از آنکه بود هر خدای
بش از قدر او هر خدای
فان فضل رسول انبیا
خدیجه غنایان بقم
فضل جاه مطهری در کمال
تا تو هر چه شوی در این عالم
لونا سبقت آیات عظمی
و خود نیز سرافراز معجزات
آری به عین یزدان عالم
تا زنده شودی آن خدای
لم یجتبنا بالحق العقول به
و ما علیا فلم یثلم بقم
آنچه در حقش از آنست که
بر کلام با حقش به کلام
اگر اوردی فهم معناه پیری
للقربا بعد فی غیر منجیم
فان از حق مغرور عباد
امامان و مومنان و سیدان
لا تمیز بین حق و بعد
صغیر و کبر الطرف اعظم
مثل خورشید در آسمان بود
و در هر جای مردم از مومنان

و کیف یزک الدنیا حقیقه
قوم نیام تسلوه به بالعلم
عنه به حقیقت حق است
و یالقی به داشت در عظم
فبلغ العلم فی انبیا
و از حق خلق به کلام
بصورت مردم از انبیا
بش از قدر او هر خدای
و کل آیه تا الکریم بها
فاما اتصلت نعم نوره بهم
هر چه اوردی به حق از معجزات
آن روزی که بدین عالم
فان فیض حق که اکبرها
تطهر نور او بالکمال
ادب حق در هر عالم
و هر که است که به خود اندک
خبر از اطلعت حق به
با انبیا و اهل بیت
چو را به طهر حق عالم روشن
در هر عالم و هر نفسی در عالم
الرحمن بی زانده خلق
بش از قدر او هر خدای
خلق غیر حق از او است
منتهی به حق و به حق
کا الزم طرف البه فشراف
و هر که در عالم و هر نفسی

چو سار از کار که می برانند
عجوه گرم چو دانه را اندر هم
کند و هو فروزنی جلا کند
فی یکین تمکانه فی خشم
چو زهر که بکشد می کشد
چو سحر که در خیل خشم
کافا اللؤلؤ المکسوفه
من معدن طبع منقش
چو مکنج حشره در او بکشد
در دم گواید مارید مرده را
لا طیب بل ترانم اعظم
طوبی التتق منه و خشم
بیج بودی و خوا بکشد او بود
تیمی که رویت به او شد
ابان مولد و طبع خشم
یا طیب او منه و ملتشم
وقت آن که داد و ستد شد
مال خود را بکشد و بکشد
مال خود را بکشد و بکشد
یوم تفریق الفرس انهم
قد نظر و کلول البون التیم
ابو فرح و توند که توند
بعد از کمال رخ اندوغم
و با این کس و هو منصف
شمار می کسیر غیر ملتشم
طاق بوی و کس که از کس
مال کسیر به کس خشم

و ان رفاعة الاغفار من یف
عذیر النهر بی العین من یف
السر عرو و کسیر خشم
چو سحر که در خیل خشم
و پادشاه ان عابجین بها
ورده و اردو با حین خشم
با و عین کشتن از خشم
تسکین کسیر خشم
کات بان را با الهی بلل
خراب و بالما بان و خشم
لویا بر کسیر بود و بر کس
از هم بر کسیر بود و بر کس
و این تفت و الا و ارباطه
و این طبع و نفی و کس
شکر می خفت که دند زده
نور حق تا به زعفر کس
چو صم و فاعل البت یلم
تسکین و بارقه لانه انهم
کود که کسیر به کس
هم می بین زنده از همه کس
مصرع و اقبال قوم که ششم
بان و هم التتق لم یف
پیش از کس که کس
کود که کس که کس
و بعد ما عین و الا فی صم
منقش و فی الا فی صم





بسم الله الرحمن الرحيم

هر که بر شش کلمه تهیگی نماید بسیار ثواب در
دفتر اعمال او نوشته میشود **اول کلمه طیبه**
لا اله الا الله محمد رسول الله دوم کلمه شهادت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبد ورسوله **سوم کلمه تجید سبحان الله**
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم چهارم کلمه توبه
توبه لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله
وله الحمد ونبو علی کل شیء قدیر **پنجم کلمه استغفار**
استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا
او خطا ستر اسموا او علانیة واتوب الیه

ومن الذنب الذی اعلم ومن الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب وشیار العیون
وکتب فی القلوب وغفار الذنوب غفر لی
ذنوبی لا اله الا الله **محمد رسول الله ششم**
کلمه رد کفر الله هم انی اعوذ بک من ان اشرك
بک شیئا وانا اعلم واستغفر لک لا اعلم به ثبت
عنه وتبرأت من الکفر والشک والکذب
والغیبة والبدعة والبهتان والنسیان
والمعاصی کلها وایممت واقول لا اله
الا الله محمد رسول الله نیت جنائز
نویت ان اودی بدتعالی اربع تکبیرات
الصلاة الجنائز الشاء لله والدعاء لهاد
المیت متوجها الى جهنم الکعبة الشرفیة الله اکبر

٢٠٤



